



فقه غیر استدلالی

ترجمه کتاب درسنامه فقه جلد ۳

نوشته حجت الاسلام و المسلمین فلاح زاده

ترجمه، ویرایش و تنظیم:

محمد میثم حقگو - محمد حسن خادمی

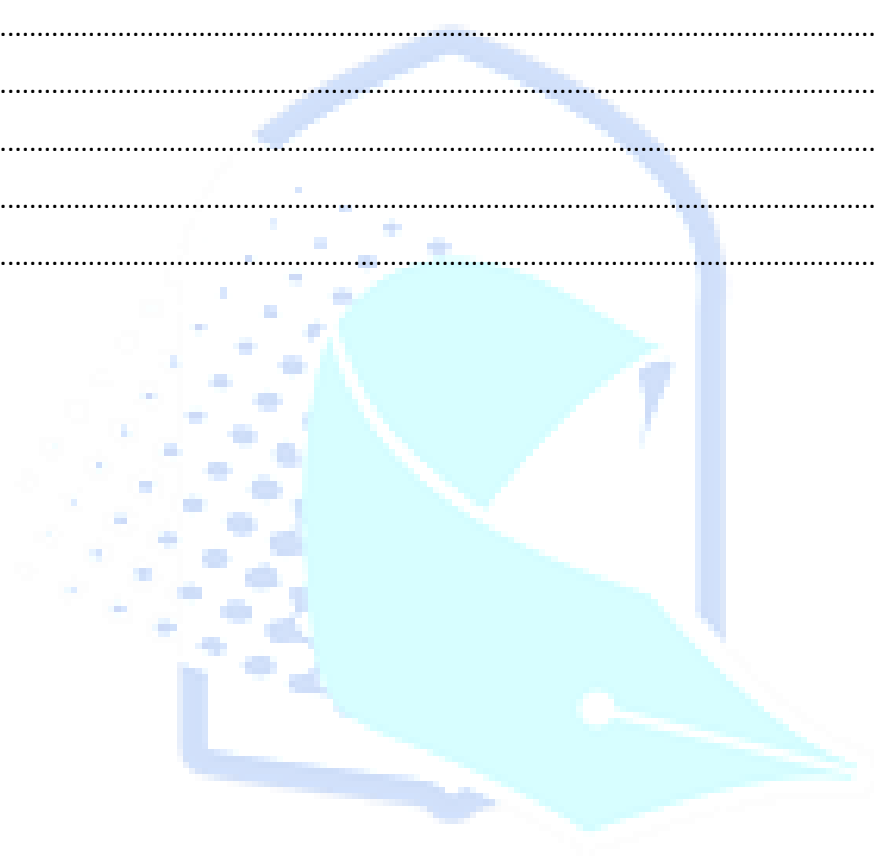
مرکز آموزش های غیر حضوری حوزه های علمیه خاوران

اداره تولید محتوا

فهرست

۴.....	درس ۱
۶.....	درس ۲
۸.....	درس ۳
۱۰.....	درس ۴
۱۲.....	درس ۵
۱۴.....	درس ۶
۱۶.....	درس ۷
۱۹.....	درس ۸
۲۱.....	درس ۹
۲۲.....	درس ۱۰
۲۵.....	درس ۱۱
۲۷.....	درس ۱۲
۲۹.....	درس ۱۳
۳۱.....	درس ۱۵
۳۳.....	درس ۱۶
۳۵.....	درس ۱۷
۳۷.....	درس ۱۸
۳۸.....	درس ۱۹
۴۰.....	درس ۲۰
۴۲.....	درس ۲۱
۴۴.....	درس ۲۲
۴۶.....	درس ۲۳
۴۸.....	درس ۳۳
۵۰.....	درس ۳۴
۵۲.....	درس ۳۵
۵۴.....	درس ۳۶
۵۶.....	درس ۳۷
۵۸.....	درس ۳۸
۶۰.....	درس ۳۹
۶۲.....	درس ۴۰
۶۴.....	درس ۴۱

٦٥	درس ٤٢
٦٧	درس ٥٠
٦٩	درس ٥١
٧١	درس ٥٢
٧٣	درس ٥٣
٧٤	درس ٥٤
٧٦	درس ٥٦
٧٨	درس ٥٧
٨٠	درس ٥٨
٨٢	درس ٥٩
٨٤	درس ٦٠
٨٦	درس ٦١
٨٨	درس ٦٢
٩٠	درس ٦٣
٩٢	درس ٦٤



ترجمه فصل اجتهاد و تقلید

درس ۱

[مسئله ۱] بر هر مکلفی واجب است که در عبادات و معاملات خود یا عمل به اجتهاد نماید و یا تقلید کند و یا عمل به احتیاط.

[مسئله ۲] تقلید ملتزم شدن و عقد قلب نمودن بر عمل کردن به قول مجتهد معین است، اگر چه هنوز عمل نکرده باشد، بلکه اگر چه فتوا را نیز به دست نیاورده باشد، پس اگر رساله مجتهدی را گرفت و ملتزم شد به عمل کردن به آن چه در آن است، در تحقق تقلید کفایت می‌کند.

[مسئله ۳] در تحقق تقلید گرفتن رساله و ملتزم شدن به عمل به آن چه در رساله است کفایت می‌کند، اگر چه نداند که چه در رساله نوشته شده و عمل هم نکند، پس اگر مجتهد او وفات کرد، برای او بقاء جایز است اگر چه در صورت عدم علم به آن چه در رساله است، بلکه با عدم عمل هر چند بعد از علم باشد، احوط عدم بقاء و عدول به حی است، بلکه احوط به احتیاط استجابی، عدم بقاء است مطلقاً، اگر چه بعد از علم و عمل بوده باشد.

[مسئله ۴] در مجتهد چند امر شرط است: بلوغ، عقل، ایمان، عدالت و مردبودن، و حریت بنا بر قولی، و «مجتهد مطلق» بودن، یعنی باید قوه‌ی استنباط اغلب احکام را داشته باشد. پس تقلید از متجزی جایز نیست، یعنی کسی که در یک مسئله یا در چند مسئله، قوه‌ی استنباط دارد و قوه‌ی باقی را ندارد. «و حیات» پس تقلید ابتدائی از میت جایز نیست، البته همانطور که گذشت، بقاء بر تقلید میت جایز است. «و اعلمیت» پس بنا بر احوط، تقلید مفضول با تمکن از افضل جایز نیست. «و شرط است» که متولد از زنا نباشد. «و آن که مقبل بر دنیا نباشد» یعنی همت او و جدّ و جهد او در تحصیل دنیا و جمع‌آوری اوضاع دنیویه بیش از حد متعارف، نباشد. و محبت دنیا و عشق آن من حیث هی، در قلب او محکم نباشد. در توقیع شریف حضرت عسکری سلام الله علیه است «وَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا لِهَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مُوَلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ».

[مسئله ۵] عدالت عبارت است از ملکه‌ی انجام واجبات و ترک محرمات، و با حسن ظاهری که علماً یا ظناً کاشف از ملکه است شناخته می‌شود. و با شهادت عدلین و شیاعی که مفید علم باشد ثابت می‌شود.

[مسئله ۶] احوط وجوب تقلید اعلم است در صورت امکان، و فحوص در پیدا کردن اعلم واجب است.

[مسئله ۷] مراد از اعلم، کسی است که در قواعد و مدارک مسئله، اعرف باشد و در نظائر و اخبار مسئله، اطلاعش بیشتر و فهم او در اخبار زیادتر باشد. حاصل آن که در بیرون آوردن حکم الله و فهمیدن آن از ادله‌ی شرعی، استادتر باشد. و مرجع در تعیین اعلم، اهل خبره و استنباط است.

[مسئله ۸] اگر دو مجتهدی باشند که امکان به دست آوردن علم به اعلمیت یکی از آن دو نباشد و بینه هم نباشد، اگر ظن به اعلمیت یکی از آن دو نفر حاصل شد، تقلید او معین است؛ بلکه اگر در یکی از آن دو مجتهد احتمال اعلمیت برود او مقدم است، همانطور که اگر بدانند که هر دوی آنها یا مساویند یا یک نفر معین از آن دو اعلم است و اعلمیت دیگری را احتمال ندهد، پس احوط مقدم داشتن آن مجتهدی است که احتمال اعلمیت در او می‌رود.

[مساله ۹] اگر اعلم منحصر باشد در دو شخص و تعیین ممکن نباشد، اگر ممکن است احتیاط بین دو قول، آن احوط است، و الاً مخیر است بین آن دو شخص.

[مساله ۱۰] کسی که اهلیت فتوی ندارد فتوی دادن بر او حرام است، همانطور که کسی که اهلیت قضاوت ندارد حکم کردن بین مردم بر او حرام است و حکم او نافذ نیست و مرافعه در نزد او و شهادت دادن نزد او جایز نیست و مالی که با حکم او گرفته می شود حرام است اگر چه گیرنده محق باشد، مگر در وقتی که استنقاذ حق او منحصر باشد در ترافع نزد آن قاضی.

[مساله ۱۱] اجتهاد مجتهد با علم وجدانی شناخته می شود، مثل آن که مقلد از اهل خبره باشد و علم پیدا کند به اجتهاد شخص، همچنین با شهادت دو عادل از اهل خبره شناخته می شود؛ بشرط آن که با شهادت آن دو عادل، شهادت دو عادل دیگر به نفی اجتهاد از او معارضه نکند. همچنین اجتهاد با شیاعی که مفید علم باشد شناخته می شود، همانطور که اعلمیت مجتهد، با علم و بینه ای غیر معارضه یا شیاع مفید علم شناخته می شود.



درس ۲

[مسئله ۱] اگر دو مجتهد باشند که یکی از آن دو در عبادات اعلم باشد و دیگری در معاملات اعلم باشد، احوط تبعیض در تقلید است. و هم چنین اگر یکی از آن دو مجتهد در بعض عبادات اعلم باشد مثلاً و دیگری در بعض دیگر.

[مسئله ۲] اگر دو مجتهد در همه جهت با هم مساوی باشند، در تقلید هر کدام که خواسته باشد مخیر است و نیز جایز است که تبعیض در تقلید کند، حتی در احکام عمل واحد، مثل آن که فتوای یکی از آن دو مجتهد مثلاً وجوب جلسه استراحت و استحباب سه مرتبه گفتن تسبیحات اربع باشد و فتوای دیگری به عکس، جایز است که در استحباب تثلیث، تقلید مجتهد اول کند و در استحباب جلسه استراحت تقلید مجتهد دوم.

[مسئله ۳] اگر دو مجتهد در علم متساوی باشند، برای مقلد جایز است از هر کدام که بخواهد تقلید کند و نیز جایز است تبعیض در مسائل کند، و اگر یکی از آن دو مجتهد از دیگری، در عدالت یا تقوا یا مانند آن ارجح باشد، پس اولی بلکه احوط اختیار آن است.

[مسئله ۴] اقوی جایز بودن بقاء بر تقلید میت است، و تقلید میت ابتداءً جایز نیست.

[مسئله ۵] اگر شخص از مجتهدی تقلید کرد که بقاء بر تقلید میت را جایز می‌دانست، و آن مجتهد وفات کرد، بقاء بر تقلید او در این مسئله جایز نیست، بلکه در جواز بقاء و عدم آن، رجوع به حی اعلم واجب است.

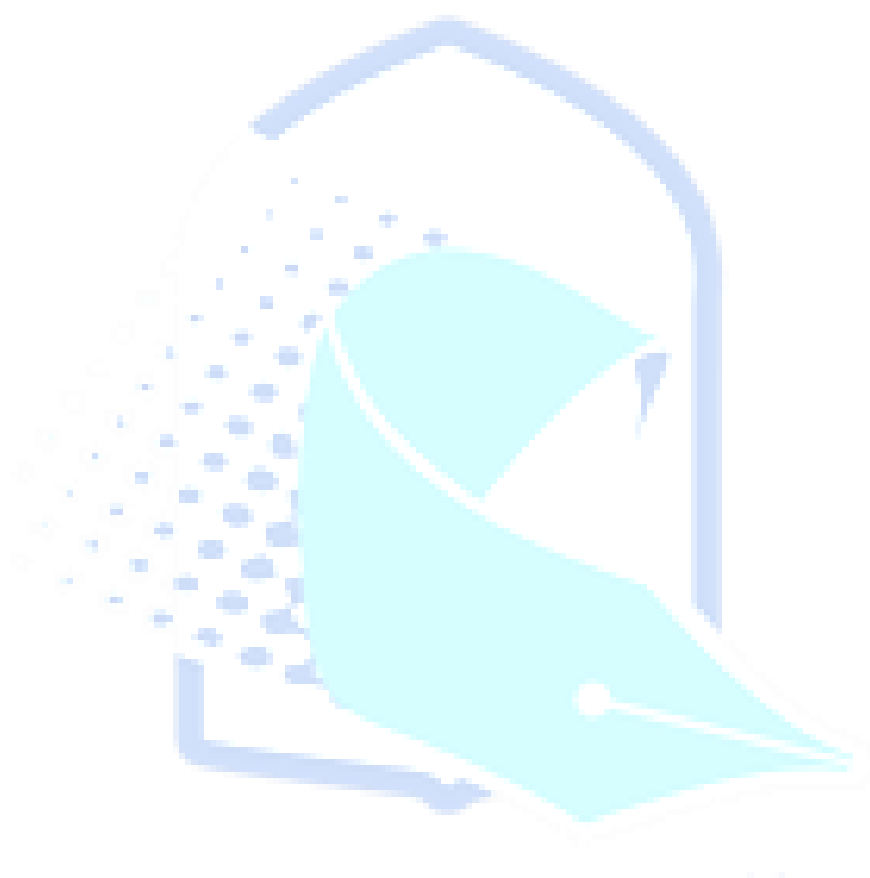
[مسئله ۶] اگر از کسی تقلید کرد که مثلاً در تسبیحات اربعه به یک دفعه اکتفا نماید، و عمل خود را بر طبق آن انجام دهد، یا از کسی تقلید کند که در تیمم به یک ضربه [دست] اکتفا کند، و آن مجتهد وفات کرد و مقلد او از مجتهدی تقلید کرد که قائل به وجوب تعدد است، بر مقلد واجب نیست اعمال سابق را اعاده نماید. و هم چنین است اگر عقد یا ایقاعی را به تقلید مجتهدی که حکم به صحت آن می‌کرد انجام داد و آن مجتهد وفات کرد و از مجتهدی تقلید کرد که حکم به بطلان می‌کند، برای مقلد جایز است در آنچه که انجام داده بنا را بر صحت گذارد. بله، بر او واجب است در آنچه بعد از آن انجام می‌دهد به فتوای مجتهد دوم عمل کند. و اما اگر از مجتهدی تقلید کرد که در بعضی چیزها مثل غسله قائل به طهارت است و بعد از فوت او از مجتهدی تقلید کرد که قائل به نجاست آن است، نمازها و اعمال گذشته او محکوم به صحت است، اگر چه با استعمال آن چیزی بوده که به فتوای مجتهد دوم، نجس است. و اما خود آن چیز، اگر باقی است، دیگر حکم به طهارت آن نمی‌شود. و در حلیت و حرمت نیز همین گونه است، پس اگر مثلاً مجتهد اول فتوا داد به جواز ذبح کردن به غیر آهن، و حیوانی را با غیر آهن ذبح نمود، و آن مجتهد وفات کرد و مقلد او از مجتهدی تقلید کرد که این ذبح را حرام می‌دانست، اگر آن مذبوح را فروخته یا خورده است بیع او محکوم به صحت و اکل او محکوم به اباحه است. و اگر حیوان ذبح شده موجود است، دیگر فروختن و خوردن آن جایز نیست آن و هکذا.

[مسئله ۷] عمل فرد عامی بدون تقلید و احتیاط، باطل است.

[مسئله ۸] عمل جاهل مقصر ملتفت باطل است، اگر چه مطابق با واقع باشد، و اما جاهل قاصر یا مقصری که هنگام انجام عمل غافل بوده و قصد قربت از او حاصل شده باشد، اگر عمل او مطابق با فتوای مجتهدی باشد که بعد از آن از او تقلید کرده، آن

عمل صحیح است و باین حال، احوط آن است که مطابق با رأی مجتهدی باشد که هنگام انجام عمل، تقلید کردن از او تکلیف او بوده است.

[مساله ۹] اگر شخصی از مجتهدی تقلید کرد که جامع الشرائط نبوده و مقداری از زمان [بر همین منوال] گذشت، حکم او حکم کسی است که اصلاً تقلید نکرده، پس حال او حال جاهل قاصر یا مقصر است.



درس ۳

[مسئله ۱] اگر بر مجتهد، چیزی عارض شود که شرایط اجتهاد او را از بین ببرد، بر مقلد واجب است که به غیر او عدول کند.

[مسئله ۲] اگر از کسی تقلید کرد که اهلیت فتوی نداشت و بعد ملتفت شد، واجب است بر او عدول کردن، و اعمال گذشته او مانند عمل جاهل غیر مقلد است. و هم چنین اگر از غیر اعلم تقلید کند، بنا بر احوط؛ واجب است عدول به اعلم کند. و اگر از اعلم تقلید کرد و بعد غیر او اعلم از او شد، عدول به دومی بنا بر احوط، واجب است.

[مسئله ۳] رجوع کردن از حی به حی جایز نیست، مگر آن که دومی، اعلم باشد.

[مسئله ۴] اگر از تقلید میت به تقلید مجتهد زنده عدول کرد، دیگر برای او بازگشتن به تقلید میت جایز نیست.

[مسئله ۵] اگر در مسئله‌ای، اعلم فتوی نداده باشد، رجوع به غیر اعلم در آن مسئله جایز است، اگر چه احتیاط هم ممکن باشد.

[مسئله ۶] فتوای مجتهد با یکی از این چند راه دانسته می‌شود: اول به شنیدن از زبان او. «دوم» به خبر دادن دو عادل. «سوم» به خبر یک عادل، بلکه خبر شخص موثق که قول او موجب اطمینان باشد کفایت می‌کند، اگر چه عادل نباشد. «چهارم» یافتن در رساله او، و باید رساله مأمون از غلط باشد [مورد اعتماد باشد].

[مسئله ۷] در مفتی و قاضی، عدالت واجب است. و عدالت ثابت می‌شود، با شهادت دو عادل و با معاشرتی که مفید علم به ملکه یا اطمینان به آن باشد و نیز با شیاعی که مفید علم باشد ثابت می‌شود.

[مسئله ۸] اگر شخص در نقل فتوای مجتهد خطا کرد، بر او واجب است به کسانی که از او آن فتوی را آموخته‌اند اعلام کند. و هم چنین اگر مجتهد در بیان فتوای خود خطا کرد، واجب است بر او اعلام.

[مسئله ۹] بر مکلف واجب است که مسائل شک و سهو را، به مقداری که غالباً محل ابتلاء او است یاد بگیرد. بلکه، اگر از خود مطمئن باشد که مبتلا به شک و سهو نمی‌شود، عمل او صحیح است، اگر چه باشد علم به احکام شک و سهو را نیاموخته باشد.

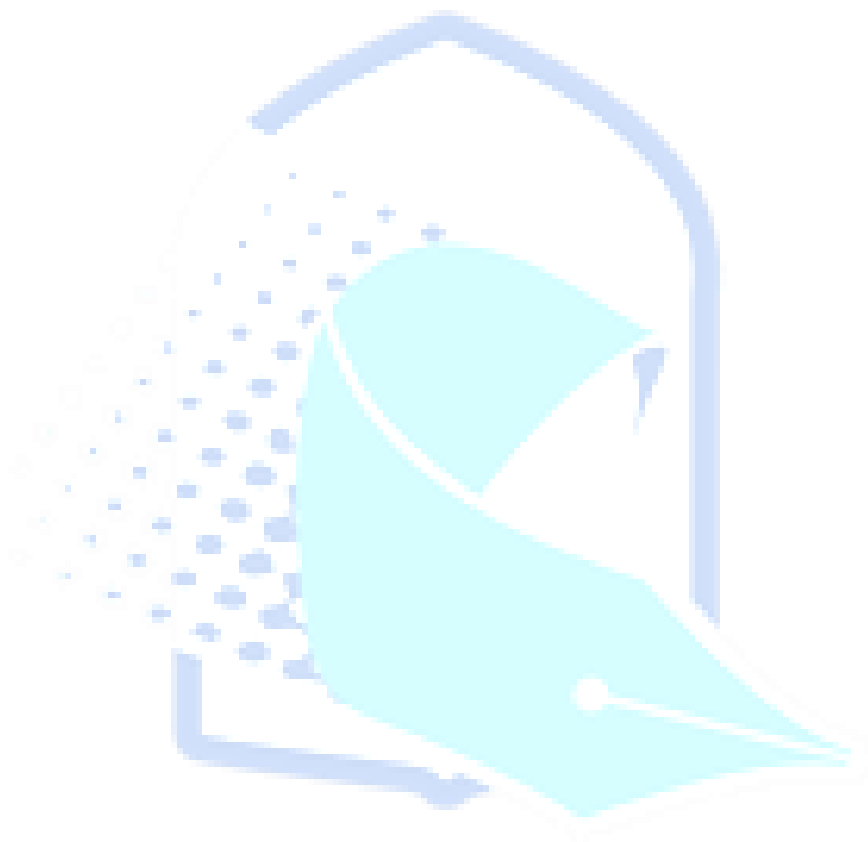
[مسئله ۱۰] بر مکلف علم به اجزاء عبادات و شرایط و موانع و مقدمات آن واجب است، و اگر علم به آنها ندارد، لکن علم اجمالی دارد به آن که عملی که می‌کند همه اجزاء و شرایط را دارا است، و فاقد همه موانع است، عملش صحیح است، اگر چه آنها را تفصیلاً نداند.

[مسئله ۱۱] هم چنان که تقلید در واجبات و محرمات واجب است، در مستحبات و مکروهات و مباحات نیز واجب است، بلکه یاد گرفتن حکم هر فعلی که از او صادر می‌شود واجب است، خواه از عبادات باشد و خواه از معاملات و یا عادیات باشد.

[مسئله ۱۲] اگر بداند که مثلاً فلان کار حرام نیست، و نداند که واجب است یا مباح یا مستحب یا مکروه، جایز است که آن فعل را به جا آورد به احتمال آن که آن فعل مطلوب باشد و به امید ثواب، و اگر دانست که آن کار واجب نیست و ندانست که حرام است یا مکروه یا مباح، بخاطر احتمال مبعوضیت آن باید آن را ترک کند.

[مسئله ۱۳] اگر مجتهد در مسئله‌ای از رأی خود برگشت، جایز نیست که مقلد بر رأی اول او باقی بماند.

[مسأله ۱۴] اگر در اثناء نماز، مسأله‌ای اتفاق افتاد که حکم آن را نمی‌داند، جایز است که بنا را بر یکی از دو طرف گذارد به قصد آن که بعد از نماز از حکم آن سؤال کند، و آن که اگر آن چه کرده بر خلاف واقع باشد اعاده کند. پس اگر چنین کرد و اتفاقاً آن چه کرده مطابق با واقع شد، اعاده بر او واجب نیست.



درس ۴

[مسئله ۱] اقوی جواز عمل به احتیاط است مجتهد باشد یا مقلد، اما واجب است که به کیفیت احتیاط از روی اجتهاد یا تقلید عارف باشد.

[مسئله ۲] اقوی جواز عمل به احتیاط در صورت امکان اجتهاد یا تقلید است، اگر چه مستلزم تکرار باشد.

[مسئله ۳] احتیاط گاهی در جا آوردن فعل است، مثل آن که احتمال وجوب آن فعل را بدهد و به عدم حرمت آن قطع داشته باشد، و گاهی در ترک فعل است و آن در وقتی است که احتمال حرمت آن فعل را بدهد و به عدم وجوب آن قطع داشته باشد، و گاهی احتیاط در جمع بین دو امر است با تکرار، مثل آن که نمی‌داند وظیفه‌اش قصر است یا تمام.

[مسئله ۴] بر فرد عامی در هنگام فحص از مجتهد یا اعلم، واجب است در اعمال خود احتیاط نماید.

[مسئله ۵] در احتیاطات اعلم، اگر برای او فتوایی نباشد، مقلد مخیر است بین عمل به احتیاطات و بین رجوع به غیر اعلم، با ملاحظه الاعلم فالاعلم.

[مسئله ۶] احتیاطاتی که در رساله آمده است، یا استحبابی است و آن در وقتی است که پیش از آن یا بعد از آن فتوایی باشد. و یا وجوبی است و آن در وقتی است که همراه آن فتوایی نباشد و آن را احتیاط مطلق می‌نامند و در چنین احتیاطاتی، مقلد بین عمل به آن و یا رجوع به مجتهد دیگر مخیر است. و اما در قسم اول که احتیاط استحبابی باشد رجوع به غیر جایز نیست و عمل به آن هم، واجب نیست، بلکه مقلد بین عمل به مقتضای فتوی و بین عمل کردن به آن احتیاط مخیر است.

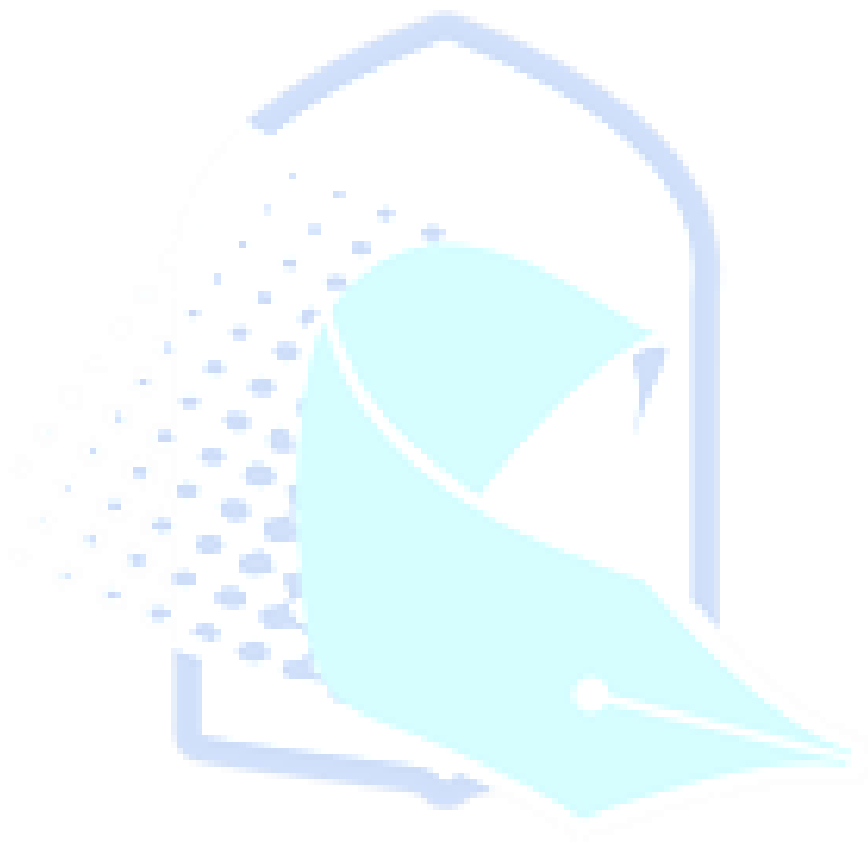
[مسئله ۷] اگر ناقلی فتوای مجتهد را برای غیر خود نقل کرد، بعد رأی مجتهد در آن مسئله برگشت، بر ناقل واجب نیست به کسی که فتوا را برای او نقل کرده است اعلام کند، اگر چه احوط است، به خلاف وقتی که معلوم شود ناقل در نقل آن خطا کرده، که در آن وقت اعلام بر او واجب است.

[مسئله ۸] اگر بین دو ناقل در نقل فتوی معارضه شد، نقل هر دو ساقط است. و حکم در تعارض ما بین دو بینه نیز چنین است. و اگر نقل با شنیدن از مجتهد معارضه کرد، آن چه از زبان مجتهد شنیده شده مقدم است، و هم چنین است اگر فتوای در رساله با شنیدن آن از مجتهد معارضه کند، و اگر نقل با آن چه در رساله است معارضه کند، رساله در صورت ایمنی از غلط بودن آن، مقدم است.

[مسئله ۹] فتوای مجتهد، با یکی از این چند امر دانسته می‌شود: اول با شنیدن از زبان او. «دوم» با خبر دادن دو عادل. «سوم» با خبر یک عادل، بلکه خبر شخص موثق که قول او موجب اطمینان باشد کفایت می‌کند، اگر چه عادل نباشد. «چهارم» یافتن در رساله او، و باید مأمون از غلط باشد.

[مسئله ۱۰] کسی که از طرف مجتهد در تصرف در اوقاف یا در اموال قُصِر [افراد ممنوع از تصرف مانند: صغیر، مجنون، محجور و...] مأذون یا وکیل است، با موت مجتهد منجز می‌شود، به خلاف کسی که از طرف او نصب شده است، مثل آن که مجتهد او را به عنوان متولی بر وقف یا قییم بر قُصِر نصب نماید که بنا بر اظهر تولیت و قیمومیت او باطل نمی‌شود.

[مسأله ۱۱] نقض حکم حاکم جامع الشرائط جایز نیست، اگر چه مجتهد دیگر خواسته باشد نقض کند مگر در وقتی که خطای او ظاهر شود.



ترجمه فصل وضوء

درس ۵

[اول]

اول: شستن صورت و حد آن از رستنگاه [محل رویش] موی تا آخر چانه است طوفاً، و مقداری که انگشت ابهام [شصت] و وسطی فرا گیرند عرضاً، و کسی که انزع است یعنی جلوی سرش مو ندارد، یا اغم است یعنی موی جلوی سرش بیش از حد متعارف است، یا صورت و دست او از حد متعارف خارج باشد باید هر کدام از اینها رجوع به مقدار متعارف کنند؛ پس کسی که دست یا صورت او خارج از حد متعارف است باید ببیند دست متعارف در صورت متعارف تا کجا می رسد، و نیز انزع و اغم، ملاحظه کنند کسی که صورت او از متعارف خارج نیست موی پیش سر او کجا است و در وضوء چه مقدار شسته می شود، آنها نیز این مقدار را بشویند. و جاری نمودن آب واجب است، پس مسح [صورت با آب] کفایت نمی کند و حد جریان آن است که آب از جزئی به جزء دیگر منتقل شود و اگر چه به کمک دست کشیدن باشد، و کفایت می کند استیلای آب بر محل، اگر چه جاری نشود به شرط آن که شستن صدق کند. و واجب است شروع کردن از قسمت بالا و شستن از بالا به پایین طوری که در عرف صدق کند که از بالا به پایین شست، و عکس آن جائز نیست. و شستن زیر موی واجب نیست، بلکه شستن ظاهر آن واجب است. موی ریش و سبیل و ابرو در این حکم مساوی اند، به شرط آن که احاطه مو بر محل صدق کند و الا شستن مقداری از پوست بدن که از میان موها پیدا است، لازم است.

[مسأله ۱] شستن داخل چشم و بینی و دهان واجب نیست، مگر جزئی از آنها از باب مقدمه.

[مسأله ۲] اگر یقین به وجود حاجب دارد و در مانع بودن آن شک دارد، باید یقین به زوال آن یا یقین به رسیدن آب به پوست زیر آن نماید، و اگر شک در اصل وجود آن دارد واجب است فحوص یا مبالغه در شستن آن موضع نماید تا اطمینان پیدا کند به عدم آن، یا زایل شدن آن، یا به رسیدن آب به پوست زیر آن در فرض وجود داشتن آن.

[دوم] از افعال وضوء، شستن دستها از آرنج تا سر انگشتان است. و باید شستن دست راست، مقدم بر دست چپ باشد، و واجب است که در شستن، از آرنج آغاز کند و سرازیر بشوید تا پایین طوری که عرفاً صدق کند که از بالا به پایین شسته شده و عکس آن [شستن از پایین به بالا] جایز نیست. و آرنج محل اجتماع استخوان بازو و زراع [ساعد] است و واجب است که تمام آرنج شسته شود، بعلاوه قدری هم از استخوان بازو را از باب مقدمه بشوید. و آن چه که در حد [ذکر شده از] دست است باید شسته شود و اگر چه گوشت زائد یا انگشت زیادی باشد، و شستن موها به همراه پوست بدن واجب است. و کسی که دست او از بالای آرنج قطع شده، شستن بازو بر او واجب نیست، اگر چه اولی است. و هم چنین است اگر تمام آرنج قطع شده باشد. و اگر از پایین تر از آرنج قطع شده، بر او شستن مقدار باقی مانده واجب است، و اگر از آرنج قطع شده به این معنی که استخوان آرنج از بازو جدا شده باشد، باید آن قدر از استخوان بازو که جزء آرنج بوده بشوید.

[مسأله ۳] ترک هایی که به خاطر سرما در پشت دست ایجاد می شود، اگر وسیع است به طوری که توی آنها دیده می شود، واجب است که آب به آنجا برسد و الا لازم نیست. و اگر شک شود داخل آن دیده می شود یا نه، از باب عمل به استصحاب [عدم وجوب] واجب نیست، اگر چه احوط شستن است.

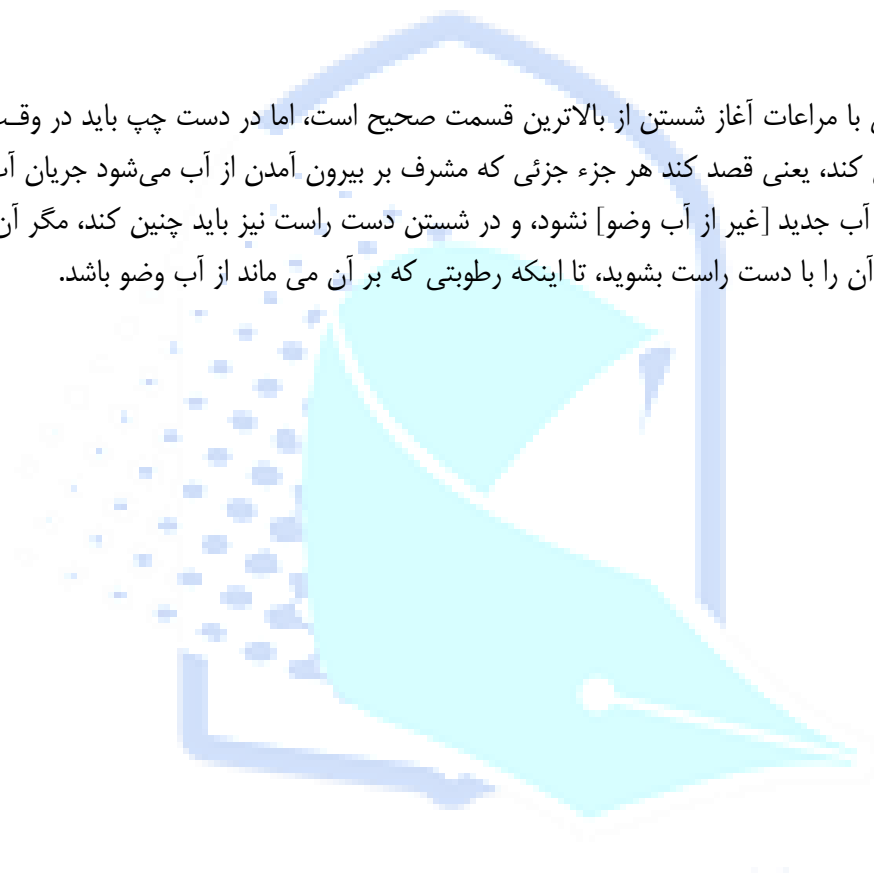
[مسئله ۴] چرکی که در روی پوست است اگر جرم قابل دیدن نباشد، ازاله‌ی آن واجب نیست. اگر چه وقت کیسه کشیدن در حمام و غیر آن [مثل استخر] جمع شده و زیاد شود، مادامی که بر آن، شستن پوست صدق کند. و هم چنین سفیدی گچ یا آهک که روی دست دیده می‌شود اگر آب به زیر آن برسد و بر آن شستن پوست صدق نماید [ازاله‌ی آن لازم نیست]. بلی! اگر شک کند در آن که، آیا مانع است [از رسیدن آب به زیر آن یا نه] ازاله‌ی آن واجب است.

[مسئله ۵] شخص وسواسی که یقین به حصول شستن نمی‌کند، باید رجوع کند به متعارف از مردم.

[مسئله ۶] اگر وسواسی در شستن دست چپ بعد از تحقق شستن آن، بیش از مقدار متعارف آب بریزد؛ صحت وضوء او محل اشکال است، از جهت لزوم مسح به آب جدید در بعض موارد [زیرا آبی که در اواخر ریخته آب وضو محسوب نمی‌شود]، بلکه اگر قائل شویم به اینکه مسح باید با رطوبت کف دست باشد نه رطوبت اعضای دیگر، در صورت تکرار زیادی کشیدن دست نیز اشکال پیش می‌آید، زیرا موجب مخلوط شدن رطوبت کف دست با رطوبت ذراع [ساعد] می‌شود.

وضوء بالارتماس

[مسئله ۷] وضوء ارتماسی با مراعات آغاز شستن از بالاترین قسمت صحیح است، اما در دست چپ باید در وقت بیرون آوردن دست از آب قصد شستن کند، یعنی قصد کند هر جزء جزئی که مشرف بر بیرون آمدن از آب می‌شود جریان آب بر آن شستن وضوئی باشد تا مسح به آب جدید [غیر از آب وضو] نشود، و در شستن دست راست نیز باید چنین کند، مگر آن که مقداری از دست چپ باقی بماند تا آن را با دست راست بشوید، تا اینکه رطوبتی که بر آن می‌ماند از آب وضو باشد.



درس ۶

مسح الراس

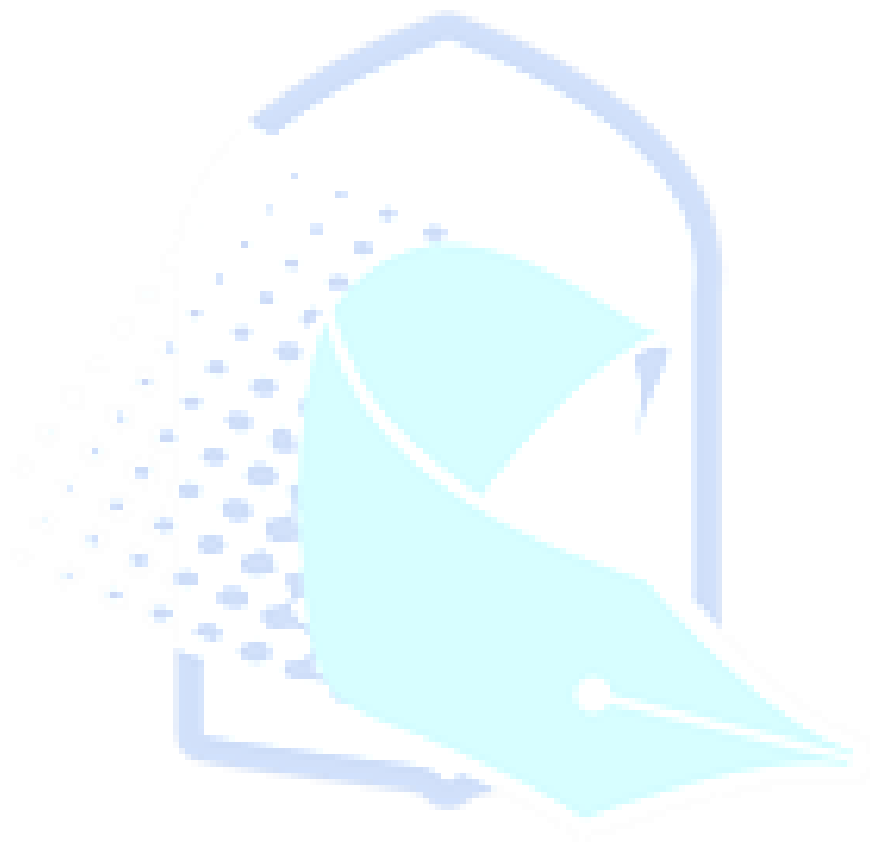
[سوم] سوم از واجبات وضوء، مسح سر است با رطوبت آب وضوء که در دست باقی می‌ماند. و واجب است که بر ج سر واقع شود یعنی یک چهارم جلویی سر [قسمت جلوتر از بین بخش های راست، چپ، پشت و بالای سر، که همان بالای سر است]، پس مسح بر غیر آن محل کافی نیست، و اولی و احوط مسح بر ناصیه است که میان دو سفیدی دو طرف بالای پیشانی است از جلوی سر، و مسمای مسح در تحقق آن کفایت می‌کند، اگر چه به قدر عرض یک انگشت یا کمتر باشد، و افضل بلکه احوط آن است که به قدر عرض سه انگشت باشد و بهتر آن است که با سه انگشت باشد. و در جهت طول نیز مسمای آن کافی است اگر چه بهتر این است که به قدر طول یک انگشت بکشد پس بنا بر این اگر بخواهد درک افضل کند، باید سه انگشت را بر ناصیه بگذارد و همه را با هم به قدر درازی یک انگشت از بالا به پایین بکشد، هر چند که واجب نیست اینگونه باشد، پس مسح از پایین به بالا جایز است، اما احوط خلاف آن است. و واجب نیست مسح بر پوست سر باشد، بلکه جایز است مسح کردن بر روی موی جلوی سر به شرطی که با کشیدن [و شانه کردن] از حد سر تجاوز نکند [و به روی صورت نریزد]، پس مسح بر مقداری که تجاوز می‌کند جایز نیست اگر چه آن را در ناصیه جمع کرده باشد. و هم چنین جایز نیست مسح بر مویی که از جلوی سر نباشد اگر چه در جلوی سر جمع شده باشد، و مسح بر حائل [مانعی که سر را پوشانده است] مانند عمامه و مقنعه و مانند این دو جائز نیست، اگر چه پارچه‌ی نازکی باشد که مانع از رسیدن رطوبت به پوست سر نباشد. بلی! در حال اضطرار، مسح بر حائل جائز است مثل آن که از سرما نتواند حائل را بردارد، یا چیزی به آنجا چسبیده باشد که نتواند آن را بکند. و باید مسح به کف دست باشد و احوط این است که به دست راست باشد و اولی این است که به انگشت‌های دست راست باشد.

[مسأله ۱] در مسح مقدم سر، فرق نیست ما بین این که طویلاً مسح کند یا عرضاً یا منحرفاً [به صورت کج].

[چهارم] چهارم از واجبات وضوء مسح پاها است از جهت طول، از سر انگشتان تا کعبین و کعبین بنا بر مشهور دو برآمدگی روی دوپا است، و [یا مراد از کعبین] نزد بعضی از فقها مفصل است که ما بین ساق پا و قدم است که این قول احوط می‌باشد. و در عرض، مسمی کافی است اگر چه به عرض یک انگشت یا کمتر باشد. و افضل آن است که به مقدار عرض سه انگشت باشد و افضل از آن، مسح تمام پشت پا است. و در مسح آن کفایت می‌کند که از انگشتان آغاز به مسح کند یا از کعبین، لکن احوط ابتدا کردن به انگشتان است چنانچه احوط مقدم داشتن مسح پای راست است بر پای چپ، اگر چه اقوی جواز مسح هر دو است با هم. البته مقدم داشتن مسح پای چپ بر راست جایز نیست و احوط این است که مسح پای راست را به دست راست و مسح پای چپ را به دست چپ بکند اگر چه قول به جواز مسح هر دو با یکی از دو دست بعید نیست. و اگر بر پشت پاها مویی باشد، احوط این است که ما بین مسح آن و مسح پوست جمع کند. برطرف کردن موانع دیگر واجب است، و باید به رسیدن آب یقین کند و ظن کافی نیست. و کسی که قسمتی از پای او قطع شده است باید بقیه‌ی آن را مسح کند و اگر تمام موضع مسح بریده باشد، [مسح آن] ساقط است.

[مسأله ۲] باید مسح سر و پاها با باقیمانده رطوبت وضوء باشد، پس مسح کردن به آب جدید جایز نیست. و احوط این است که با باقیمانده رطوبت دست باشد، لذا بعد از فراق از دست چپ، نباید دست خود را به سایر اعضا وضوء بگذارد، برای اینکه رطوبت آن اعضا داخل رطوبت دست نشود. اما اقوی جواز مخلوط شدن و کفایت مسح با رطوبت وضوء است هر چند از اعضا دیگر باشد، لذا مخلوط شدن رطوبت سایر اعضا با رطوبت دست ضرری به وضوء نمی‌زند، این در صورتی است که در دست رطوبت [برای مسح] باقی مانده باشد. و اگر رطوبت کف دست بخشکد، بنابر اقوی گرفتن رطوبت از بقیه‌ی اعضا وضوء جایز است بدون [لزوم رعایت] ترتیب در بین آنها، اگر چه احوط مقدم داشتن ریش و ابروها بر سایر اعضا است. و احوط این است که

رطوبت را از مقداری از ریش که از حد صورت خارج است نگیرد، مانند مقداری از ریش که [از انتهای چانه] آویزان است. و اگر رطوبت کف دست برای بیش از مسح سر کافی نباشد، ابتدا با آن مسح سر کند و بعد برای پاها بنابر احوط از رطوبت بقیه‌ی اعضاء بگیرد، در غیر اینصورت دانستی که اقوی این است که گرفتن رطوبت از دیگر اعضاء مطلقاً جایز است.



درس ۷

[مسئله ۱] در مسح معتبر است، رطوبت مسح در ممسوح [سر یا پاها] تأثیر کند، پس اگر تأثیر ننماید کافی نیست. و باید تأثیر آن به واسطه‌ی ماسح [دست] باشد پس اگر رطوبت با وسیله دیگری به محل مسح برسد، کفایت نمی‌کند. و اگر موضع مسح از سر و پاها، رطوبت داشته باشد اگر کم باشد که مانع از تأثیر رطوبت ماسح در آن نباشد ضرر ندارد و اگر رطوبت آن زیاد باشد، باید آن را خشک نمود. و شک [در تأثیر] مانند ظن در تأثیر کفایت نمی‌کند، بلکه باید یقین به تأثیر حاصل شود.

[مسئله ۲] اگر بر ماسح مانعی باشد هر چند پارچه نازک، باید آن را رفع نمود هر چند مانع از تأثیر رطوبت ماسح در ممسوح نباشد.

[مسئله ۳] اگر مسح با کف دست بخاطر مرض و امثال آن ممکن نباشد، مسح با پشت دست جایز است، و اگر رطوبت نداشته باشد از جای دیگر به آن منتقل کند و با آن مسح کند. و اگر مسح با پشت دست نیز ممکن نباشد، با ساعد مسح کند و اگر رطوبت نداشته باشد از جای دیگر بگیرد. و اگر ممکن نبودن مسح با کف دست، بخاطر بی رطوبتی باشد و نتواند از جای دیگر هم بگیرد، وضوء را باید اعاده کند، و همینطور است نسبت به پشت دست، لذا وقتی عدم تمکن از مسح به وسیله پشت دست داشتن رطوبت و عدم امکان گرفتن رطوبت از اعضاء دیگر باشد منتقل به ساعد نمی‌شود، بلکه وظیفه او اعاده وضوء است.

[مسئله ۴] اگر رطوبت دست زیاد باشد به حدی که با کشیدن آن بر ممسوح، آب از جزئی به جزئی جاری شود، واجب نیست آن را کم کند. بلکه همین که به قصد مسح دست می‌کشد کفایت می‌کند، هر چند به وسیله آن شستن محقق شود، البته اگر مقداری از آن را کم کند بهتر است.

[مسئله ۵] در مسح مطلقاً باید دست بر محل مسح کشیده شود، پس اگر عکس کند به این گونه که دست را بگذارد بر ممسوح و ممسوح را بکشد، باطل است. بلی! کمی حرکت کردن ممسوح که منافی با صدق مسح با دست نباشد ضرر ندارد.

[مسئله ۶] جایز است در هر یک از شستن های وضوء، ده کف آب به قصد یک شستن بر عضو بریزد، پس ملاک در تعدد شستن که دوم آن مستحب و سوم آن حرام است؛ تعداد ریختن آب نیست بلکه تعداد شستن با قصد است.

[مسئله ۷] در شستن اعضاء وضوء آغاز آن از بالاترین قسمت واجب است، اما در آب ریختن واجب نیست که آب را به بالاترین قسمت بریزد، پس اگر به پائین آب بریزد اما شستن را با کمک دست از بالا انجام دهد صحیح است.

[مسئله ۸] بدان که اسراف کردن در آب وضوء مکروه است، چنانچه اسباغ [دقت در انجام وضوء به صورت کامل و رساندن آب به همه مواضع] مستحب است. و گذشت که، مستحب است آب وضوء به مقدار یک مُد باشد و ظاهراً این یک مد در تمام افعال وضوء و مقدمات آن مانند مضمضه و استنشاق و شستن دستها، باید صرف شود.

[مسئله ۹] همچنان که گذشت، در وضوء جایز است اعضا را با ارتماس بشوید. و نیز جایز است که یکی از اعضا را با ارتماس بشوید و بقیه را به طریق متعارف، بلکه جایز است تبعیض در یک عضو؛ یعنی بعضی آن عضو را با ارتماس بشوید و بعضی دیگرش را به طور متعارف، و در همه‌ی صور باید مراعات شروط وضوء بشود؛ مثل آغاز از بالاترین قسمت و مسح نکردن به آب جدید و غیر اینها.

[در بعضی مستحبات وضوء است]

[اول] این که آب وضوء به قدر یک مد باشد که یک چهارم صاع است، و صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع است، پس یک مد؛ صد و پنجاه و سه مثقال و نیم و یک نخود و نیم است.

[دوم] مسواک کردن [پیش از وضوء] به هر چیزی که باشد، اگر چه با انگشت باشد اما افضل این است که از چوب درخت اراک باشد.

[سوم] آن که اگر از ظرف وضوء می‌گیرد، آن را در طرف راست خود گذارد.

[چهارم] آن که دستها را پیش از آن که در آن ظرف کند؛ اگر بول یا خواب کرده یک دفعه از میج دست بشوید، و اگر غائط کرده باشد دو بار بشوید.

[پنجم] مضمضه و استنشاق کند هر کدام سه مرتبه به سه کف آب، و برای سه مرتبه هر کدام یک کف نیز کافی است.

[ششم] نام خدا بردن در وقت گذاردن دست در آب یا ریختن آن بر دست و اقل آن «بِسْمِ اللَّهِ» و افضل آن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» گفتن است و افضل از هر دو این است که بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ».

[هفتم] آن که آب را با دست راست بردارد حتی برای شستن دست راست، به این بیان که با آن بردارد و به کف دست چپ بریزد و با آن دست راست را بشوید.

[هشتم] آن که دعاهای وارد شده را بخواند در وقت مضمضه و در وقت استنشاق و شستن صورت و دستها و مسح سر و پاها.

[نهم] آن که صورت و دستها را دو مرتبه بشوید.

[دهم] آن که مرد در شستن دستها در بار اول ابتدا آب را به پشت ساعد و در شستن دوم به باطن آن بریزد، و زن به عکس مرد انجام دهد.

[یازدهم] این که آب را به بالاترین قسمت هر عضوی بریزد و اما شستن از بالا به پایین آن، واجب است.

[دوازدهم] آن که صورت و دستها را با ریختن آب بر آن بشوید نه آن که در زیر آب فرو برد.

[سیزدهم] آن که شستن محل شستن [صورت و دستها] با کشیدن دست بر آنها باشد، اگر چه بدون آن نیز شستن حاصل شود.

[چهاردهم] آن که در جمیع افعال وضوء، حضور قلب داشته باشد.

[پانزدهم] خواندن سوره‌ی «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» در وقت وضوء.

[شانزدهم] خواندن آیه‌ی الکرسی بعد از وضوء.

[هفدهم] آن که در وقت شستن صورت چشمهای خود را باز کند.

[فصل پنجم در مکروهات وضوء است]

[اول] کمک گرفتن از دیگران در مقدمات قریب آن، مثل این که دیگری در دست او آب بریزد، اما شستن اعضای وضو توسط دیگری، جائز نیست.

[دوم] خشک کردن آب وضوء بت دامن و آستین و امثال آن، بلکه مطلق خشک کردن اگر چه به آتش و آفتاب باشد.

[سوم] وضوء گرفتن در مکانی که در آنجا استنجاء کرده است.

[چهارم] وضوء گرفتن از ظرف نقره کاری یا طلاکاری یا ظرفی باشد که در آن صورت نقش کرده باشند.

[پنجم] وضوء گرفتن با آبهای مکروه مثل آب گرم شده در آفتاب و آب غساله‌ی از حدث اکبر و آب متعفن و آب چاه پیش از کشیدن مقدار معین شده از آن [به سبب افتادن چیزی در آن] و آب قلیلی که در آن مار یا عقرب یا وزغ مرده باشد، و آبی که دست حائض به آن رسیده باشد، و آب نیم خورده‌ی موش و اسب و قاطر و الاغ و حیوان نجاست خوار و مرده خوار، بلکه هر حیوانی که حلال گوشت نباشد.



درس ۸

[اول] این که آب مطلق باشد، پس وضوء با آب مضاف صحیح نیست، و اگر آب در اصل مطلق باشد اما با ریختن آن بر محل وضوء بخاطر کثرت غبار یا چرک و امثال اینها که در محل وضوء باشد، مضاف شود؛ صحت آن محل اشکال است. پس لازم است آب تا اتمام شستن، در وصف مطلق بودن خود باقی باشد.

[دوم] این که آب وضوء و هم چنین مواضع وضوء پاک باشد، و پاک بودن تمام اعضاء وضوء قبل از شروع در وضوء لازم نیست؛ پس اگر هر عضوی را قبل از استعمالش در وضوء تطهیر کند [اگر منافی با موالات نباشد] کافی است. اما یک شستن برای هر دوی تطهیر و وضوء کافی نیست، اگر چه در آب کر یا جاری فرو ببرد. بله! اگر با فرو بردن قصد تطهیر کند و در بیرون آوردن قصد وضوء، اشکالی ندارد، و نجس شدن هر عضوی بعد از اتمام شستن یا مسح آن در وضوء، ضرری بر صحت وضوء ندارد.

[سوم] این که آب وضوء و ظرف آن و محل ریختن آن و مکان وضوء، مباح باشد. پس اگر یکی از اینها غصبی باشد وضوء صحیح نیست، بدون اینکه بین صورت انحصار و عدم انحصار فرقی باشد، زیرا در فرض عدم انحصار اگر چه مأمور به تیمم نیست اما وضوئی که گرفته حرام است، به این دلیل که آن وضوء یا تصرف در مال غیر است یا مستلزم تصرف، لذا باطل است. بله! اگر آب مباح را از ظرف غصبی در ظرف مباح بریزد، و از آن وضوء بگیرد صحیح است، اگر چه تصرف سابق بر وضوء حرام است. و در این صورت نیز فرقی بین صورت انحصار و عدم آن نیست، چون در صورت انحصار اگر چه پیش از ریختن آب در ظرف مباح مأمور به تیمم بوده اما بعد از ریختن در ظرف مباح متمکن از وضوء شده و مأمور به آن می‌شود، و گاهی می‌شود که خالی کردن حرام نیست [بلکه واجب می‌شود] مثل این که آب مملوک خود را عصیاناً یا نسیاناً در ظرف غصبی ریخته و ماندن آب در آن ظرف، تصرف در مال غیر است، پس واجب می‌شود که آن را خالی کند و در این صورت از اول مأمور به وضوء بوده اگر چه آب منحصر در همان باشد.

[مسئله ۱] در صحیح نبودن وضوء با آب مضاف یا نجس یا در صورت وجود مانع [از رسیدن آب به اعضاء] فرقی بین صورت علم و عمد و جهل یا فراموشی وجود ندارد، اما در مورد غصب، بطلان اختصاص به صورت علم و عمد دارد؛ چه در آب باشد یا در مکان یا در محل ریختن آب، پس در صورت جهل به غصبی بودن آن یا فراموش کردن آن باطل نیست، بلکه در صورت جهل به حکم نیز اگر جاهل قاصر باشد [وضوء باطل نیست]، بلکه اگر جاهل مقصر نیز باشد و امکان حصول قصد قربت از او باشد [باز وضوء باطل نیست]، هر چند احوط در صورت جهل به حکم مخصوصاً در جاهل مقصر این است که وضوء را اعاده نماید.

[مسئله ۲] در صورت شک در رضای مالک تصرف جایز نیست و حکم غصب بر آن جاری است؛ پس باید در تصرف در مال غیر مأذون باشد به إذن صریح یا فحوی یا شاهد حال قطعی.

[مسئله ۳] وضوء گرفتن و آب آشامیدن از نهرهای بزرگ چه از قنات باشد و چه جدا کرده از شط‌ها و رودخانه‌ها جایز است، اگر چه رضایت مالکین آنها معلوم نباشد، بلکه هر چند صغیر و مجنون در جمله‌ی مالکین باشند. بله! اگر مالکین نهی کنند؛ جواز آن محل اشکال است. و اگر غاصبی آنها را غصب کرد؛ باز جواز تصرف برای غیر غاصب باقی است، مادامی که در همان نهر و مجرا است. بلکه ممکن است جواز تصرف مطلقاً باقی باشد، اما برای غاصب، تصرف در آن جایز نیست. و هم چنین از برای اتباع او [یعنی کسانی که به ملاحظه‌ی تعلق به او و از این جهت که در دست او است تصرف می‌کنند مثل زوجه و اولاد و نوکر و میهمان او و مانند اینها] و هم چنین است حال در زمین‌های وسیع که وضوء گرفتن در آنها بدون اذن مالک همانند راه رفتن

و نشستن و خوابیدن در آنها و امثال اینها ما دامی که مالک نهی نکند جایز است، و علم به کراهت مالک نداشته باشد، بلکه با ظن به کراهت نیز احوط ترک است، بلکه در بعضی از اقسام این زمین ها می توان گفت: برای مالک نیز امکان نهی وجود ندارد.

[مسئله ۴] حوض های مساجد و مدارس که کیفیت وقف آنها معلوم نباشد - که آیا وقفشان خاص به طلاب آنجا است و به کسانی که در آن مسجد نماز بخوانند یا اختصاص به ایشان ندارد - در این صورت غیر اهل آن مدارس و کسانی که در آن مساجد نماز نمی خوانند، نمی توانند از آب آنجا وضوء بگیرند؛ مگر آن که معمول باشد که هر کس برسد وضوء بگیرد و منعی هم از جانب هیچکس نباشد، که در این صورت چون کشف از عموم اذن می کند جایز است. و هم چنین است حال در مثل حوض های کاروانسراها و امثال آنها.

[مسئله ۵] اگر از حوض مسجدی که معلوم باشد که وقف بر نماز گزاران در آن مسجد است؛ به قصد نماز خواندن در جای دیگر وضوء بگیرد جایز نیست. و اگر به قصد نماز در آنجا وضوء بگیرد و بعد بنایش بر آن شود که در جای دیگر نماز بخواند، یا آن که در نماز خواندن در آنجا عذری پیدا کند، ظاهر آن است که وضوی او صحیح است، بلکه در صورت دوم [عذر در خواندن نماز در آنجا] معلوم است که وضوی او صحیح است، همانطور که اگر از روی غفلت یا به اعتقاد عدم اشتراط وضوء بگیرد نیز صحیح است. و [در این صورت] واجب نیست که در همان مسجد نماز بخواند، اگر چه احوط است، بلکه در صورت وضوء به قصد نماز خواندن در آن جا و عدم عذر از نماز خواندن در آنجا، این احتیاط ترک نشود.



درس ۹

[چهارم] آن که ظرف آب وضوء طلا یا نقره نباشد، و آلا باطل خواهد بود.

[پنجم] این که آب وضوء آبی نباشد که در پاک کردن نجاست به کار رفته است، هر چند پاک باشد؛ مثل غسله‌ی استنجاء با شرائط ذکر شده. و اما آب به کار رفته در رفع حدث اصغر مثل آب وضوء، وضوء گرفتن با آن بدون اشکال جایز است، و اقوی جواز وضوء با آبی است که در رفع حدث اکبر به کار رفته است، اگر چه در صورت بودن آب دیگر، احوط ترک است.

[ششم] این که در محل وضوء مانعی نباشد که از رسیدن آب به پوست جلوگیری کند، و با شک در وجود آن، باید کاوش کند تا یقین یا گمان به نبودن آن پیدا کند. و با علم به وجود آن، واجب است یقین به زوال آن پیدا کند.

[هفتم] آن که مانعی از استعمال آب مثل مرض یا خوف عطش یا مانند آن نباشد و آلا مأمور به تیمم است، و اگر در اینحال وضوء بگیرد [و عالم به ضرر باشد] باطل است و اگر نسبت به ضرر جاهل باشد، وضوء صحیح است هر چند در واقع مضر بوده است، و احوط اعاده یا تیمم است.

[هشتم] این که وسعت وقت برای وضوء و نماز داشته باشد؛ به این معنی که وضو گرفتن موجب نشود حتی یک رکعت از نماز خارج از وقت خوانده شود، و آلا واجب است تیمم کند. مگر آن که با تیمم نیز چنین باشد یعنی زمان آن به قدر وضوء یا بیشتر باشد زیرا در این صورت وضوء معین است. و در فرض اول که مأمور به تیمم است اگر به قصد امتثال امر متعلق به وضو بخاطر آن نماز بالخصوص [که وقت آن تنگ است] بنا بر تقیید وضوء بگیرد، باطل است [از این جهت که امر وضوء ندارد] بله! اگر به قصد دیگری یا به قصد قربت وضوء بگیرد صحیح است، و همینطور اگر قصد او به نحو داعی باشد نه تقیید.

[نهم] مباشرت خود فرد در افعال وضوء در حال اختیار است. پس هر گاه [با تمکن خودش] کس دیگر مباشرت شستن یا مسح کشیدن اعضای وضوی او شود یا او را کمک کند، باطل است. و اما مقدمات افعال وضو چند قسم است: اول؛ مقدمات بعیده، مثل آوردن آب یا گرم کردن آب و امثال اینها. در این قسم متصدی شدن غیر اشکالی ندارد. دوم مقدمات قریبه است، مثل ریختن آب در دست وضوء گیرنده؛ در این قسم تصدی غیر مکروه است. سوم مثل آب ریختن بر صورت و دستها؛ تصدی غیر در این قسم نیز با فرض این که خود شخص مباشرت شستن آنها شود اگر چه خالی از اشکال نیست، اما ظاهر صحت آن است. پس بطلان منحصر در صورتی است که غیر، مباشرت کند در شستن اعضا یا کمک کند؛ به این گونه که جاری کردن آب بر اعضا و شستن آنها از هر دو [وضوء گیرنده و مباشر] واقع شود.

[مسأله] اگر کسی نتواند خودش افعال وضو را انجام دهد، می‌تواند نائب بگیرد که او را وضوء بدهد. بلکه نائب گرفتن واجب است هر چند موقوف بر دادن اجرت باشد؛ در اینصورت نیت وضوء را خودش باید بکند و دیگری اعضایش را بشوید. اگر امکان داشته باشد که دیگری آب را به وسیله دست خود فرد [بر اعضای وضو] جاری سازد - به اینکه دست او را بگیرد و آب را در آن بریزد و به وسیله آن آب را بر اعضا جاری کند - آیا این کار واجب است یا نه؟ احوط وجوب آن است، هر چند که اقوی عدم وجوب است. زیرا ملاک مباشرت در جاری کردن آب است، در حالیکه دست فقط یک وسیله است و فرض مسأله این است که کار جاری کردن آب توسط نائب صورت می‌گیرد. بله! مسح باید با دست خودش باشد نه دست نائب؛ یعنی دست او را بگیرد و سر و پاهای او را با آن مسح کند. و اگر ممکن نباشد رطوبت باقیمانده در دست او را بگیرد و با آن سر و پاهای او را مسح کند. و اگر از بعضی افعال وضوء عجز دارد نه همه، برای همان مقداری که عجز دارد نائب بگیرد.

ترتیب در افعال وضو

[شرط دهم] ترتیب در بین افعال وضوء است به مقدم داشتن صورت، بعد دست راست، سپس دست چپ، بعد مسح سر، پس از آن مسح پاها. اما در بین اجزاء اعضا، ترتیب لازم نیست. بلکه! چنانچه گذشت، مراعات الاعلیٰ فالاعلیٰ [شستن از بالاترین قسمت] واجب است.

موالات در افعال وضو

[یازدهم] موالات است یعنی این که قبل از شروع در عضو بعدی، رطوبت اعضاء قبلی خشک نشده باشد پس هر گاه تمام اعضاء قبل، خشک شده باشد باطل است. بلکه اگر فقط عضوی که تازه شستن آن را انجام داده خشک بشود و می‌خواهد عضو بعد از آن را بشوید، احوط از سر گرفتن وضو است اگر چه رطوبت در عضو سابق بر آن عضو وجود داشته باشد. و اعتبار شرط خشک نشدن، در صورتی است که به دلیل طول زمان و فاصله بین اعضاء باشد و اما اگر پی در پی افعال وضوء را به جا آورد و با این حال به خاطر شدت حرارت بدن یا حرارت هوا یا باد و امثال اینها اعضاء خشک شد؛ وضوء باطل نیست. پس در حقیقت یکی از دو چیز شرط است یا خشک نشدن [عضو سابق یا همه اعضاء] یا موالات عرفی [یعنی عدم فصل زمانی و پی در پی شستن اعضاء هر چند اعضاء تماماً خشک شده باشد] و بعضی از علما، موالات به معنی تتابع را واجب [تبعیدی] دانسته‌اند، اگر چه اگر موالات به معنی اول که خشک نشدن باشد، محقق باشد وضوء با ترک آن باطل نمی‌شود. و مطلب بعد اینکه لازم نیست رطوبت در تمام عضو سابق باقی مانده باشد، بلکه باقی ماندن مقداری از رطوبت هر چند در بعضی از اجزاء آن عضو کفایت می‌کند.

[مسأله ۱] اگر بعد از انجام غسلات [شستن صورت و دستها] شخص چند قدم راه برود و بعد از آن مسح کند اشکالی ندارد. و همینطور قبل از اتمام غسلات اگر [بعد از مقداری راه رفتن] باقی مانده را انجام دهد. و وضوء گرفتن در حال راه رفتن جایز است.

[مسأله ۲] اگر در حین شروع به شستن دست راست، صورت خشک شد اما رطوبت در مقدار بلند شده از ریش در زیر چانه یا در اطراف صورت که از حد صورت خارج است باقی باشد، در کفایت آن اشکال است.

نیت وضو

دوازدهم نیت است و آن عبارت است از قصد فعل که وضوء باشد به داعی امر خداوند تعالیٰ یا به جهت این که جناب اقدس الهی، سزاوار اطاعت است و این اعلائی درجه‌ی نیت است، و ادنای آن؛ به جا آوردن عمل است به جهت دخول بهشت یا فرار از آتش. و در ما بین [این دو رتبه]، مراتب و وسائط بسیار است. و به زبان آوردن نیت و نیز بخاطر آوردن نیت به طور تفصیلی لازم نیست، بلکه وجود داعی در دل کفایت می‌کند به گونه‌ای که مثلاً اگر از او بپرسند که مشغول چه کاری؟ بلا فاصله بگوید که وضوء می‌گیرم. و اما اگر غافل باشد به گونه‌ای که در جواب متحیر بماند، کفایت نمی‌کند و اگر چه هنگام انجام مقدمات آن مسبوق به عزم و قصد باشد. و واجب است که نیت به معنی داعی از حین شروع تا آخر عمل استمرار داشته باشد و اگر نیت

خلاف کند یا مردد شود و در اینحال برخی از افعال را به جا آورد، باطل است. مگر اینکه قبل از به هم خوردن موالات به نیت اول بازگردد. و در وضوء قصد وجوب و ندب واجب نیست، نه وصفی و نه غائی و نه قصد وجه وجوب و ندب. پس واجب نیست این که قصد کند وضوی واجب می‌گیرم یا وضوی مستحب می‌گیرم. یا این که قصد کند وضوء می‌گیرم به علت این که واجب است یا مستحب است. یا وضوء می‌گیرم بخاطر مصلحتی که در آن وجود دارد که موجب امر به آن شده است.

بلکه قصد قربت و انجام آن به داعی امر خدا کفایت می‌کند، بلکه اگر یکی از واجب یا مستحب را به جای دیگری نیت کند، اگر بخاطر تشریح نباشد و به صورت تقیید هم نباشد صحیح است. پس اگر فکر کند وقت داخل شده است و نیت وجوب وصفی یا غایی نماید بعد معلوم شود وقت داخل نشده، صحیح است، البته اگر بر وجه تقیید نباشد، و اگر بر وجه تقیید باشد به این معنی که بگوید وضوی واجب می‌گیرم که اگر واجب نیست وضوء نباشد، باطل است.

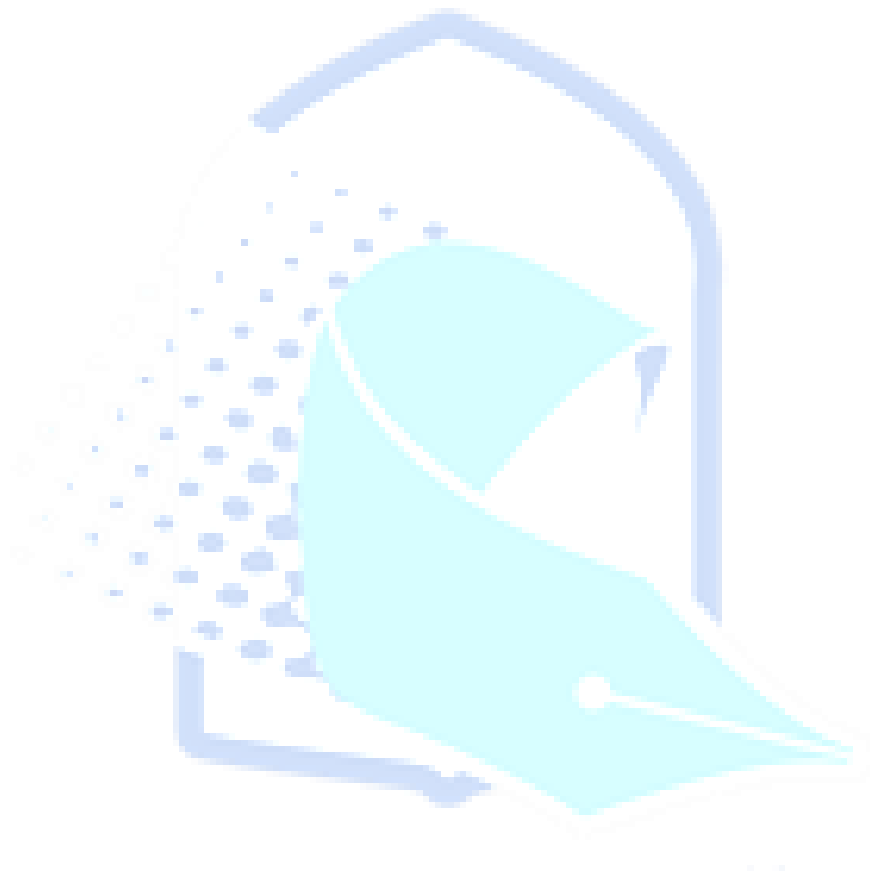
خلوص در نیت وضو

شرط سیزدهم خلوص است [یعنی باید عمل را خالصاً لوجه الله تعالی به جا آورد] پس اگر به آن قصد ریاء ضمیمه شود، باطل است به هر نحو که باشد، خواه نیت قربت مستقل باشد و ریاء بالتبع، یا بعکس یا هر دو مستقل باشند. و خواه ریاء در اصل عمل باشد یا در کیفیات یا در اجزاء آن، حتی اگر ریاء در جزء مستحبی آن باشد [تمام عمل باطل است] بنا بر اقوی. و خواه از اول عمل نیت ریاء کند یا در اثناء آن و خواه از آن توبه کند یا نکند. پس ریاء در عمل به هر وجهی که باشد مبطل آن است چنانچه در اخبار وارد شده که حق تعالی فرموده: «انا خیر شریک من عمل لی و لغیری ترکنه لغیری - من شریک خوبی هستم هر کس برای من و برای دیگری عمل کند آن را به دیگری واگذار می‌کنم». و مبطل بودن ریاء در صورتی است که [محرک یا] جزء محرک بر عمل باشد و لو به صورت تبعیت، پس اگر اینگونه نباشد بلکه مجرد خطور در ذهن باشد، بدون اینکه جزئی از داعی باشد، موجب بطلان نیست. و اگر هنگام عمل شک کند که داعی او فقط قربت است یا مرکب از قربت و ریاء است عمل باطل می‌باشد، به دلیل عدم احراز خلوصی که شرط در صحت عمل است. و اما عجب، بعد از آن [که بعد از اتمام عمل حادث می‌شود] عمل را باطل نمی‌کند، و همینطور مقارن آن، هر چند که احوط در عجب مقارن با عمل، اعاده است. و اما سُمعه، پس اگر داعی بر عمل یا دخیل در آن باشد مثل ریاء مبطل است و اما اگر عمل را قربتاً إلی الله انجام می‌دهد اما از اطلاع مردم بر عمل او خوشش می‌آید بدون این که داخل در قصد او باشد که مدخلیت در عملش داشته باشد، اشکالی ندارد، اما انسان باید مراقب باشد زیرا شیطان حيله گر و دشمنی آشکار است. و اما ضمائهم دیگر [غیر از ریاء و عجب و سُمعه] پس اگر رجحان داشته باشد - مثل این که وضوء می‌گیرد به قصد قربت و تعلیم غیر - اگر قصد قربت مستقل باشد و ضمیمه‌ی راجحه به تبع آن باشد یا هر دو داعی مستقل باشند، صحیح است. و اگر نیت قربت به تبع ضمیمه باشد یا آن که داعی، مجموع از هر دو باشد که بر تقدیر آن که اگر هر دو نبودند عمل را به جا نمی‌آورد، باطل است. و اگر ضمیمه‌ی مباحه باشد مثل ضمیمه خنک شدن به قصد قربت هم اینگونه است. اما احوط در صورت استقلال هر دو یعنی قربت و ضمیمه مباحه، اعاده است. و اگر ضمیمه حرام باشد غیر از ریاء و سُمعه، در باطل کردن عمل، حکم ریاء را دارد، چون که انجام فعل [به قصد حرام] حرام است پس باطل است. بله! فرقی که هست این است که اگر در اثناء عمل، داعی حرامی برای یکی از اجزاء عارض شود با این که از اول درست نیت کرده باشد، تنها آن جزء باطل می‌شود، پس اگر از بین رفتن موالات، آن را تدارک نماید [و آن را به صورت درست به جا آورد]

عمل صحیح می شود، همینطور اگر آن جزء مستحبی باشد و آن را تدارک ننماید، به خلاف ریا - همانطور که دانستی - که در باطل کردن عمل، به منزله حدث است.

[مسأله ۳] ریا بعد از عمل، مبطل نیست.

[مسأله ۴] اگر زنی در مکانی وضوء بگیرد که نامحرم به دست او نگاه می کند، وضویش باطل نیست. اگر چه قصدش همان باشد.



[مسئله ۱] اگر شخص بعد از آن که وضوء داشته در حادث شدن حدث شک کند، بنا را بر باقی بودن وضوء بگذارد. مگر آن که سبب شکش خروج رطوبت مشتبه به بول بوده باشد، در صورتی که استبراء نکرده باشد؛ که در این هنگام بنا می گذار بر اینکه آن رطوبت بول بوده و او محدث است. و اگر محدث بوده و شک کند که آیا بعد از آن وضوء گرفته یا نه؟ بنا را بر بقاء حدث بگذارد [و وضوء بگیرد] و ظن غیر معتبر در هر دو مسأله در حکم شک است. و اگر علم دارد به آن که هر دو امر واقع شده [هم وضوء گرفته و هم از او حدث سر زده است]، اما نمی داند که کدام مقدم است و کدام مؤخر؟ در حالتی که جاهل به تاریخ هر دو، یا جاهل به تاریخ وضوء باشد، باید خود را محدث بداند و وضوء بگیرد. و اما اگر جهل دارد به تاریخ حدث و علم دارد به تاریخ وضوء، بنا را بر بقاء وضوء بگذارد، و در این هنگام استصحاب حدث جاری نمی شود تا با بناء بر حدث معارضه کند، به خاطر عدم اتصال شک با یقین به حدث تا اینکه حکم به باقی بودن حدث شود، و مطلب در صورت جهل تاریخ هر دو یا جهل تاریخ وضوء نیز هر چند مانند صورت علم است اما مقتضای شرطیت وضوء، وجوب احراز وضوء است، و احوط در این صورت نیز وضوء گرفتن است.

[مسئله ۲] اگر شخصی که وضوء می گیرد، یقین کند به ترک یکی از اعضای وضوء یا مقداری از یک عضو، هر چند به قدر سر سوزنی باشد. یا به ترک شرطی از شروط آن؛ اگر موالات به هم نخورده، برگردد و آن را با ما بعد آن تدارک کند. [و اگر نه، وضوء را از سر گیرد] و اگر یقین نکند بلکه شک کند؛ شکش یا بعد از فراغ از وضوء است یا در اثناء آن. اگر شک در اثناء باشد باید برگردد و مشکوک فیه را با ما بعدش به جا آورد، اگر چه پیش از مسح کشیدن پای چپ، در شستن صورت یا در جزیی از آن شک کند. و اگر شک بعد از فراغ از وضوء باشد، اگر شک در غیر جزء اخیر است، وضویش به دلیل قاعده فراغ، محکوم به صحت است. و اگر در جزء اخیر است، پس اگر داخل در فعل دیگری شده یا نشستن او طول کشیده و بعد از طول نشستن، شک عارض شده. یا از محل وضوء برخواسته؛ باز محکوم به صحت است و اعتنا به شک نباید کند، و الا باید برگردد و به شرط باقی بودن موالات، آن جزء اخیر را به جا آورد، و در صورت از بین رفتن موالات، آن را از سر گیرد.

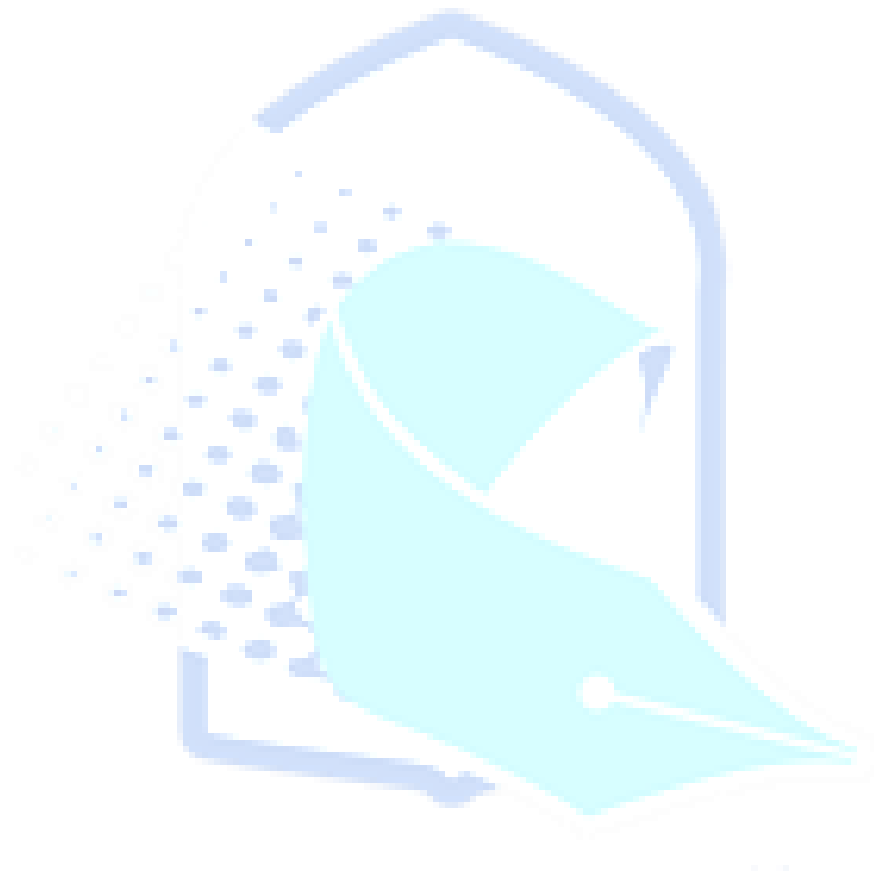
[مسئله ۳] شک کثیر الشک در اجزاء و شرایط یا موانع، اعتبار ندارد.

[مسئله ۴] اگر قبل از وضوء یا در اثناء آن شک در وجود مانع داشته باشد، اگر قبلاً مانعی وجود نداشته است، واجب است فحوص کند تا یقین یا گمان به عدم آن پیدا کند. و اگر یقین بوجود آن داشته باشد باید یقین به عدم آن حاصل کند و در اینصورت ظن کفایت نمی کند. و اگر بعد از فراغ شک کند در این که مانعی بوده یا نه؟ بنا را بر عدم بگذارد و وضوء او صحیح است. و هم چنین اگر یقین کند به وجود آن و شک کند در این که آیا آن را برای رساندن آب به پوست بدن حرکت داد یا تخلیل یا ازاله کرد یا نه؟ بله! اگر مانعی باشد که گاهی آب به زیر آن می رسد و گاهی نمی رسد، و می داند که در هنگام وضوء، ملتفت به آن نبود و لکن شک دارد در این که آیا به طور اتفاقی آب به زیر آن رسیده یا نه؟ جریان قاعده فراغ در آن مشکل است، لذا باید احتیاط به اعاده را ترک نکند. و نیز اگر بعد از وضوء مانعی که مانع بودن آن معلوم است یا مانع بودن آن مشکوک است ببیند و شک کند که آیا در حال وضوء بوده یا بعد حادث شده، در این صورت نیز بنا را بر صحت بگذارد؛ مگر این که بداند هنگام وضوء گرفتن ملتفت این که مانعی هست یا نه نبوده، که در این صورت احوط اعاده است.

[مسئله ۵] اگر مانعی ببیند و تاریخ حدوث آن را هم بداند و شک کند که آیا انجام وضوء قبل از حدوث مانع بوده یا بعد از آن؟ به دلیل قاعده فراغ، بنا را بر صحت بگذارد. مگر بداند که در هنگام وضوء ملتفت آن نبوده، که در اینصورت احوط اعاده است.

[مسئله ۶] اگر مقداری از اعضای وضو از بدن او نجس باشد و وضو بگیرد، و بعد از آن شک کند در اینکه آیا آن را تطهیر نمود و بعد وضو گرفت یا نه، بنا بر باقی بودن نجاست می گذارد، لذا شستن آن برای اعمالی که بعد انجام می دهد واجب است، اما وضوی او از باب عمل به قاعده فراغ، محکوم به صحت است. مگر در صورت علم او به عدم التفاتش به طهارت و نجاست هنگام وضو. و همینطور اگر عالم به نجاست آبی باشد که از آن قبل از این وضو، وضو گرفته است و شک می کند در اینکه آیا آن آب را با متصل کردن آن به آب کر یا باران تطهیر کرده است یا نه، چراکه وضوی او محکوم به صحت است، و آب محکوم به نجاست، و بر او واجب است هر چیزی که با آن آب ملاقات کرده است را بشوید، و همینطور در فرض اول، واجب است همه موضعی که هنگام وضو آب به آن رسیده، یا با محل وضو در حال رطوبت برخورد کرده را بشوید.

[مسئله ۷] اگر بعد از نماز شک کرد که آیا با وضوء بوده است یا نه؟ نمازش صحیح است اما محکوم به باقی بودن حدث است و واجب است که برای نمازهای بعد وضوء بگیرد. و اگر این شک در اثناء نماز رخ داد، وضوء بگیرد و نماز را از سر گیرد. و احوط آن است که این نماز را تمام کند و بعد وضوء بگیرد و اعاده کند.



موجبات و نواقض وضو

در موجبات و نواقض در وضوء و آن چند امر است:

[اول و دوم] بول و غائط است که از موضع اصلی خارج شود و لو غیر متعارف یا از موضع عارضی، با انسداد اصلی، یا بدون آن به شرط آن که متعارف باشد، یا خروج آن بر حسب خروج متعارف باشد، پس در خروج عارضی غیر متعارف که خروج آن بر حسب خروج متعارف نباشد اشکال است. و احوط ناقض بودن آن است مطلقاً، مخصوصاً در پائین معده باشد. و در بین بول و غائط فرق نیست در این که کم باشد یا زیاد، حتی اگر به قدر یک قطره بول باشد.

[سوم] بادی است که از مخرج غائط خارج شود به شرط آن که از معده باشد خواه با صدا باشد یا بی صدا، چنانچه بادی که از قُبُل باشد ناقض نیست. و هم چنین است اگر از معده نباشد، مانند آن چه شیطان در خیال انسان بیندازد و علم به باد بودن آن نباشد، و اگر هوا از خارج داخل شود و بیرون آید [موجب بطلان نیست].

[چهارم] خواب رفتن در هر حال، حتی در حال راه رفتن به شرط این که بر حواس غالب باشد، به گونه ای که نبیند و نشنود و قلب حاضر نباشد، پس چرت زدن اگر به حد ذکر شده نرسد، موجب نقض وضو نیست.

[پنجم] هر چیز که عقل را زائل کند مثل بی هوشی و مستی و دیوانگی، و اما میبوهت شدن، زوال عقل نیست.

[ششم] استحاضه قلیله، بلکه کثیره و متوسطه، اگر چه در این دو غسل نیز لازم است. و اما جنابت ناقض وضوء است اما موجب غسل تنها است.

[مسأله ۱] اگر در خروج یا تحقق یکی از موارد ذکر شده شک کند، بنا را بر عدم بگذارد [یعنی وضوی خود را شکسته حساب نکند] و هم چنین اگر رطوبتی از او بیرون آید و شک کند که بول است یا مذی مثلاً. مگر اینکه پیش از استبراء باشد که محکوم به بول خواهد بود، و همانطور که گذشت، اگر وضوء داشته باشد باطل خواهد شد.

[مسأله ۲] اگر از مخرج بول و غائط چرک خالص [بدون ادرار یا مدفوع] بیرون آید، نجس و ناقض نخواهد بود، و هم چنین خونی که [از مخرجین] بیرون آید، ناقض نیست. مگر آن که معلوم شود آن خون، بول یا غائط بوده است که مبدل به خون شده، و هم چنین است مذی و آن آبی است که بعد از ملاعبه می آید، و وَدی [با نقطه]، آبی است که بعد از منی می آید، و وَدی [بدون نقطه]، آبی است که بعد از بول می آید.

غایات وضوء

وضو یا شرط صحت فعل است مثل نماز و طواف، یا شرط کمال مثل قرائت قرآن، یا شرط جواز مثل مسّ نوشته قرآن. یا رافع کراهت مثل خوردن و آشامیدن [که در حال جنابت مکروه اند] یا شرط تحقق فعل است مانند وضو برای با وضو بودن، یا هیچ غایت و هدفی برای آن وجود نداشته باشد مانند انجام وضویی که به سبب نذر واجب شده است، و وضویی که خود آن مستحب

باشد در صورت قائل شدن به چنین وضویی، همچنانکه بعید نیست. اما غایات وضوء واجب، پس بدان که وضوء واجب می‌شود برای نماز واجب، چه ادا باشد چه قضاء. قضاء از خود شخص باشد یا از دیگری. و برای اجزاء فراموش شده نماز، بلکه سجده‌ی سهو بنا بر احوط. و نیز واجب است برای طواف واجب؛ و آن طوافی است که جزء حج یا عمره باشد، اگر چه حج و عمره‌ی مستحب باشند. بله، طواف مستحبی یعنی طوافی که جزء حج و عمره نیست، طهارت برای آن واجب نیست اگر چه شرط صحت نماز آن است. و نیز واجب می‌شود به سبب نذر و عهد و یمین. و نیز واجب است برای مسّ نوشته قرآن، اگر به نذر یا مانند آن واجب شود، یا آن که در موضع نامناسبی افتاده باشد که برداشتن آن واجب باشد و موقوف باشد بر مسّ خط آن. یا نجس شده باشد و تطهیر آن موقوف باشد بر مسّ خط آن، اما وجوب وضوء در این دو صورت، بر تقدیری است که تأخیری که به واسطه‌ی وضوء گرفتن واقع می‌شود موجب هتک حرمت قرآن نباشد، و الا واجب است مبادرت به آن بدون وضوء. و ملحق به قرآن است، اسماء الهی و صفات خاصه‌ی او، نه اسماء پیغمبران و امامان علیهم السلام، اگر چه احوط است. و وجوب وضوء در جمیع مواردی که شمرده شد غیر از نذر و عده و یمین، در صورتی است که [قبل از آن] با وضوء نباشد و الا واجب نیست. بله! وضویی که به وسیله نذر و مانند آن واجب شده باشد تابع نذر است، پس اگر نذر کرده که در حالت طهارت [و با وضوء] باشد واجب نیست مگر در وقتی که محدث باشد، و اگر نذر کرده وضوء تجدیدی بگیرد، واجب است و اگر چه با وضوء باشد.



درس ۱۳

[مسئله ۱] در حرمت مس [لمس] نوشته قرآن بر فرد محدث، فرقی نیست بین اینکه به وسیله دست باشد یا به وسیله دیگر اعضاء بدن، هر چند اعضای باطنی مانند لمس به وسیله زبان یا دندانها، و احوط این است که مس با موی بدن را نیز ترک نماید، هر چند عدم حرمت آن بعید نیست.

[مسئله ۲] فرقی بین مس ابتدائی یا استدامه ای نیست، پس اگر در هنگامی که دست شخص بر قرآن باشد محدث شود، واجب است که فوراً بر دارد، و هم چنین اگر غفلتاً گذاشت به مجردی که ملتفت شد که محدث است بر دارد.

[مسئله ۳] مسی که محو کنندهی خط قرآن باشد نیز برای محدث حرام است. پس برای او جایز نیست که با زبان یا با دست تر، خط قرآن را محو کند.

[مسئله ۴] در نوشته قرآن، فرقی در بین انواع خطوط نیست حتی خطی که مهجور [و بدون استفاده] باشد مثل خط کوفی و همچنین فرقی بین اقسام کتابت آن نیست، قلمی، و چاپی، و خط بریده با کاغذ و خط کنده کاری یا برجسته.

[مسئله ۵] در قرآن ما بین آیه و کلمه فرقی نیست، بلکه یک حرف از آن اگر چه نوشته شود و خوانده نشود مثل الف در آخر «قالوا و آمنوا»، بلکه هم چنین است حروفی که خوانده می شوند و نوشته نمی شوند در صورتی که نوشته شوند مثل واو دوم در داود، اگر با دو واو نوشته شود و الف در رحمن و لقمن اگر رحمان و لقمان با الف نوشته شود و همینطور...

[مسئله ۶] در کلمات قرآن فرقی نیست در این که در قرآن باشد یا در کتاب [دیگر]، بلکه اگر کلمه ای از قرآن بریده شود بلکه نصف کلمه بلکه یک حرف از آن که در کاغذی بماند، مس آن برای محدث حرام است.

[مسئله ۷] در کلمات مشترکه ما بین قرآن و غیر آن، ملاک قصد کاتب است.

[مسئله ۸] در آن چیزی که قرآن بر آن نوشته شده فرقی نیست در این که کاغذ باشد یا تخته یا زمین یا دیوار یا لباس، بلکه بدن انسان. پس اگر قرآن را بر دست خود بنویسد، جایز نیست هنگام وضوء گرفتن آن را مس کند، بلکه واجب است ابتدا آن را محو کند، بعد وضوء بگیرد.

[مسئله ۹] اگر قرآن را بدون جوهر روی کاغذ بنویسد، ظاهراً مس آن منعی نداشته باشد زیرا به آن خط نمی گویند. بله، اگر با چیزی بنویسد که اثرش بعد ظاهر می شود، ظاهر حرمت مس آن می باشد مثل آن که با آب پیاز بنویسد که اثر آن ظاهر نمی شود مگر بعد از گرفتن روی آتش.

[مسئله ۱۰] مس شیشه یا کاغذ نازکی که روی قرآن گذاشته شده که خط از زیر آن نمایان است بر محدث حرام نیست، و هم چنین نوشته قرآن که [از نوشته واقع در مقابل آینه] در آینه منعکس شده باشد. بله، اگر از طرف کاغذی، مرکب به طرف دیگر سرایت کند، جواز مثل آن مشکل است خصوصاً اگر به عکس نوشته باشد که از طرف دیگر به قاعده خوانده شود.

[مسئله ۱۱] در مس مسافت [فضای] خالی که مثل حرف حا یا عین مثلاً بر آن احاطه کرده است اشکال است، که احوط ترک است.

[مسئله ۱۲] در جواز نوشتن آیه ای از قرآن با انگشت فرد محدث بر زمین یا بر چیز دیگر [مثل نوشتن با شیره بر روی نان] اشکال است و عدم حرمت آن بعید نیست زیرا خط بعد از مس به وجود می آید. [به عبارت آخری، در حال مس با انگشت، خطی موجود نیست بلکه با آن موجود می شود و انگشت از آن می گذرد] و اما نوشتن خط بر بدن محدث اگر چه کاتب با وضوء باشد، ظاهر حرمت آن است مخصوصا به وسیله چیزی که اثر آن باقی می ماند.

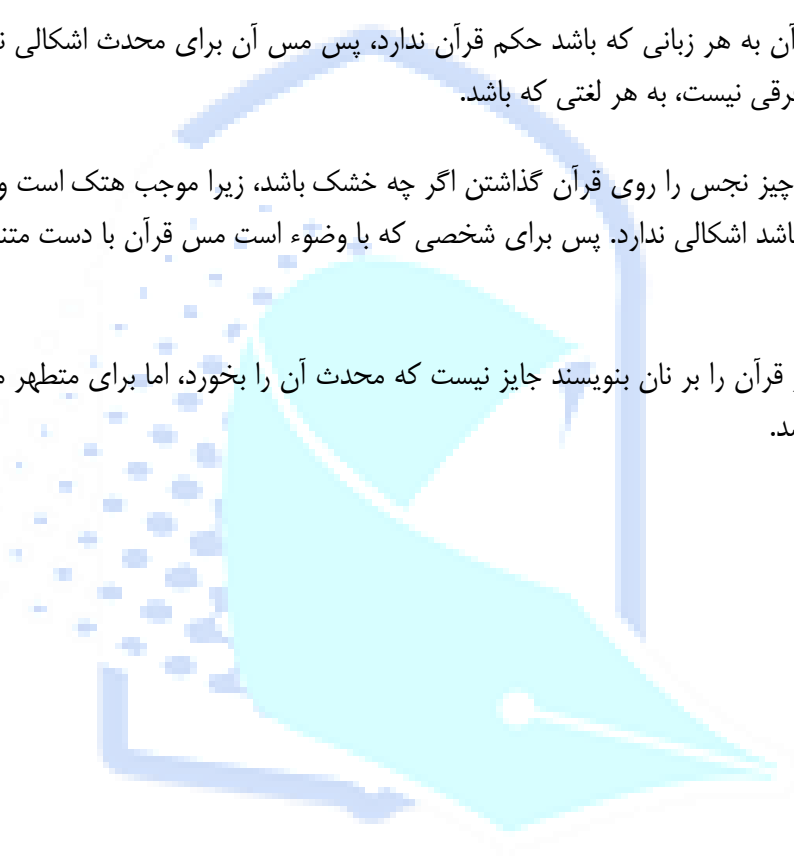
[مسئله ۱۳] منع کردن اطفال و دیوانگان از مس کلمات قرآن، واجب نیست مگر آن که مستلزم هتک قرآن باشد. و احوط این است که سبب مس ایشان نشود و هر گاه طفل ممیز وضوء گرفت بنا بر اقوی اشکالی در مس آن نیست، از این رو که وضوی او صحیح و رافع حدث است مثل سایر عباداتش.

[مسئله ۱۴] بر محدث مس غیر خط حرام نیست مثل ورق قرآن حتی ما بین سطرها و جلد و غلاف آن. البته کراهت دارد، همچنانکه آویختن و حمل نمودن آن نیز بدون طهارت مکروه است.

[مسئله ۱۵] ترجمه ی قرآن به هر زبانی که باشد حکم قرآن ندارد، پس مس آن برای محدث اشکالی ندارد. البته در [حرمت مس] اسم خدای تعالی فرقی نیست، به هر لغتی که باشد.

[مسئله ۱۶] جایز نیست چیز نجس را روی قرآن گذاشتن اگر چه خشک باشد، زیرا موجب هتک است و اما چیز متنجس ظاهر آن است که اگر خشک باشد اشکالی ندارد. پس برای شخصی که با وضوء است مس قرآن با دست متنجس جایز است، اگر چه بهتر ترک آن است.

[مسئله ۱۷] اگر آیه ای از قرآن را بر نان بنویسند جایز نیست که محدث آن را بخورد، اما برای متطهر مانعی ندارد، خصوصا اگر به نیت شفاء یا تبرک باشد.



ترجمه فصل الغسل

درس ۱۵

صفات حیض

خون حیض خون سرخ متمایل به سیاهی، یا خون سرخی است که تازه و دارای فشار و سوزش و حرارت باشد، و اوصاف خون استحاضه بر خلاف حیض است. خون حیض و استحاضه غالباً دارای این صفات می‌باشند که در بعضی اوقات جهت تشخیص و رفع اشتباه - حیض از استحاضه - بوسیله این نشانه‌ها تمیز داده می‌شوند، و چه بسا هر یک از این دو دارای صفات دیگری باشد. هر خونی را که دختر بچه قبل از اتمام نه سالگی ببیند حیض نیست، گرچه صفات آن را داشته باشد. و در اینکه خون استحاضه باشد، در جایی که معلوم نباشد غیر استحاضه است، اختلاف وجود دارد ولی استحاضه بودنش بعید نیست. و همچنین خونی را که زن یائسه می‌بیند حیض نیست و در اینکه استحاضه باشد در جایی که احتمال آن باشد اختلاف وجود دارد، هر چند که استحاضه بودنش بعید نیست. و زن قرشیه بعد از شصت سالگی و غیر قرشیه بعد از پنجاه سالگی یائسه می‌شوند و در الحاق زنی که قرشیه بودنش مشکوک است، به غیر قرشیه اختلاف است. و زنی که بلوغش مشکوک است محکوم به عدم بلوغ است. و همچنین زنی که یائسه بودنش مشکوک است حکم به عدم یائسه بودن او می‌شود.

مسأله ۱- اگر از دختری که بلوغش مشکوک است، خونی با صفات حیض خارج شود؛ پس اگر اطمینان به حیض بودن آن حاصل شود، بعید نیست که حکم به حیض بودن آن و بلوغ او شود. و اگر اطمینان پیدا نشد، مسأله محلّ تأمل و اشکال است.

مسأله ۲- حیض با شیر دادن جمع می‌شود. و در اینکه با حاملگی جمع می‌شود، دو قول است. و اقوا آنست که زن باردار حیض می‌بیند اگر چه وقوع آن نادر است، پس در صورتی که [خون] دارای شرائط و صفات حیض باشد حکم می‌شود به حیض بودن خونی که حامله می‌بیند اگر چه بعد از آشکار شدن حملش باشد. لیکن اگر از عادتش بیست روز بگذرد و خونی ببیند سزاوار نیست ترک احتیاط کند، (یعنی) بین تروک زن حائض (کارهائی را که حائض ترک می‌کند) و اعمال مستحاضه جمع نماید.

مسأله ۳- وقتی که خون حیض خارج شود هر چند به وسیله انگشت و مانند آن باشد، اگر چه به مقدار سر سوزن باشد، بدون اشکال صفت حیض پیدا شده و احکام آن مترتب می‌شود.

همانطوری که آلودگی باطن زن به خون حیض هر چند اندک باشد، طوری که اگر پنبه را داخل نماید آلوده شود، بدون اشکال در بقاء صفت حیض و استمرار آن کفایت می‌کند. اما اگر خون از محل خود به فضای فرج رسیده باشد - طوری که می‌توان آن را با انگشت و مانند آن بیرون آورد ولی هنوز بیرون نیامده باشد - آیا صفت حیض پیدا شده و احکام آن مترتب می‌گردد یا نه؟ محلّ تأمل و اشکال است. پس [در این صورت] احتیاط را ترک نکند و بین تروک زن حائض و افعال زنی که در حال پاکی است جمع نماید. و - در این صورت - بعید نیست که جایز باشد خون را و لو بوسیله انگشت بیرون آورد و احکام حائض را اجراء نماید.

مسأله ۴- اگر در اصل بیرون آمدن خون شک کند، حکم به عدم آن می‌شود. همچنین اگر شک کند آنچه خارج شده، خون است یا از فضولات دیگر، محکوم به طهارت از حدث و خبث است، و اگر بداند آنچه بیرون آمده خون است اما مردد باشد بین

اینکه از مجرای طبیعی بیرون آمده یا از جای دیگر، تنها محکوم به طهارت از حدث می‌باشد. و در این سه صورت واری لازم نیست. و اگر بدانند خون (از رحم) خارج شده اما مشتبه باشد صوری دارد که حکم آنها در مسائل بعد معلوم می‌شود.

مسئله ۵- اگر خون حیض با خون بکارت مشتبه شود - مانند آنکه پرده بکارت پاره شده و خون بسیاری که قطع نمی‌شود جاری گردد. و در اینکه آن خون از حیض یا از بکارت یا از هر دو است، شک نماید - باید با داخل نمودن پنبه و کمی تأمل و سپس بیرون آوردن آن، واری کند. و احوط و اولی آنست که بعد از داخل نمودن پنبه مدتی آن را رها کند و آهسته آن را بیرون آورد. پس اگر اطراف آن به صورت طوق وار [حلقه ای] آلوده باشد، خون بکارت است اگر چه صفات حیض را داشته باشد. و اگر خون به داخل پنبه فرو رفته باشد حیض است.

واری که ذکر شد واجب است، ولی معلوم نیست که شرط صحت عمل زن باشد. پس اقوا آنست که اعمالش در صورتی که با قصد قربت انجام گرفته باشد و معلوم شود که حیض نبوده، صحیح است. و اگر امکان واری وجود نداشت رجوع به حالت سابقش - پاکی یا حیض - می‌نماید و بنا بر آن می‌گذارد. و در صورتی که حالت سابقش را نداند باید احتیاط کند و بین تروک حائض [آنچه حائض باید ترک نماید] و افعال زنی که در حال پاکی است جمع نماید.

مسئله ۶- ظاهر آنست که دو علامت یاد شده - آلوده شدن اطراف پنبه و یا فرو رفتن خون در آن - علامت بکارت و حیض می‌باشند، حتی اگر بقاء و زوال بکارت مشکوک باشد. و در این صورت نیز وجوب واری خالی از وجه نیست.

مسئله ۷- اگر خون حیض با خون زخم - که در باطن او است مشتبه شود - بعید نیست واری واجب باشد، پس اگر خون از طرف چپ بیرون بیاید حیض است، وگرنه خون زخم است. لیکن ترک احتیاط (به جمع) سزاوار نیست، حتی در صورتی که حالت سابقه معلوم باشد. ولی اگر واری ممکن نباشد باید بر طبق حالت سابقه عمل نماید، و اگر حالت سابقه را نداند باید بین اعمال زنی که در حال پاکی است و تروک زن حائض جمع نماید.

مسأله ۱- حد اقل حیض سه روز است و حد اکثر آن مانند حد اقل طهر (پاکی) ده روز، بنابراین هر خونی را که زن در کمتر از سه روز و یا در بیشتر از ده روز ببیند حیض نیست.

و همچنین است آنچه را که زن بعد از قطع شدن خون - که بر اساس عادت ماهانه و مانند آن، حکم به حیض بودن آن داده شده بود - بدون فاصله شدن ده روز می‌بیند، و با توجه به پاکی که بین دو خون واقع شده نمی‌توان حکم به حیض بودن هر دو خون کرد، نظر به اینکه مدت ایام دو خون با روزهای پاکی که بین آنها واقع شده است روی هم بیشتر از ده روز می‌شود، بلکه این خون استحاضه است. مانند اینکه زنی که عادت ماهانه دارد، مثلاً در ایام عادت هفت روز خون ببیند سپس هفت روز قطع شود و پس از آن سه روز دیگر ببیند که خون دوم حیض نیست بلکه استحاضه است.

مسأله ۲- بنا بر اقوا پی‌درپی بودن در روزهای سه‌گانه (اول حیض که حد اقل حیض می‌باشد) معتبر است، بنابراین سه روز خون دیدن در ضمن ده روز کفایت نمی‌کند؛ مانند آنکه یک روز یا دو روز خون ببیند و قطع شود سپس قبل از تمام شدن ده روز، بمقداری که با آن سه روز تکمیل شود خون ببیند. اما ترک احتیاط سزاوار نیست؛ به این که بین تروک زن حائض و اعمال زنی که در حال پاکی است جمع نماید. و در پی‌درپی بودن خون، استمرار عرفی کفایت می‌کند، بنابراین قطع شدن خون در لحظات مختصری که متعارف بین زنهاست، ضرر نمی‌رساند همانطوری که ظاهر این است که تلفیق در روزها کفایت می‌کند، مثل آنکه از ظهر روز اول تا ظهر روز چهارم خون ببیند.

مسأله ۳- مقصود از روز، مابین طلوع فجر تا غروب آفتاب است، پس شبها از این سه روز بیرون است، بنابراین اگر زنی از طلوع فجر تا غروب آفتاب خون ببیند و قطع شود و سپس دو روز دیگر مثل روز اول در ضمن ده روز خون ببیند، نزد مجتهدی که پی‌درپی بودن را معتبر نمی‌داند کافی است (و حائض می‌باشد)، ولی بنا بر اعتبار پی‌درپی بودن - همانطور که اقوا همین است - اگر ابتدای بیرون آمدن خون، اول روز باشد فقط دو شب میانی، جزء سه روز حساب می‌شود [که باید در این دو شب هم خون قطع نشود] ولی اگر ابتدای بیرون آمدن آن، اول شب و یا به صورت تلفیق باشد مانند مثال گذشته هر سه شب محسوب می‌شود.

اقسام حائض

مسأله ۴- زن حائض، یا صاحب عادت است یا صاحب عادت نیست. و دومی یا مبتدئه است؛ و آن زنی است که هرگز خون حیض ندیده است، و یا مضطربه است؛ و آن زنی است که چندین بار حیض دیده ولی عادت معینی پیدا نکرده است. و یا ناسیه است؛ و آن زنی است که عادت خود را فراموش کرده است. و زنی که دو مرتبه، پشت سر هم خون ببیند که در زمان (مثلاً در اول هر دو ماه) و یا عدد (مثلاً هفت روز در هر یک از دو ماه متوالی) و یا هر دوی آنها مساوی باشد، صاحب عادت می‌شود، یا صاحب عادت وقتیه و یا عددیه و یا وقتیه و عددیه. و از آنجائی که صاحب عادت وقتیه شدن تنها و بلکه صاحب عادت عددیه شدن تنها، به دو مرتبه خون دیدن خالی از اشکال نیست، لذا سزاوار است احتیاط ترک نشود.

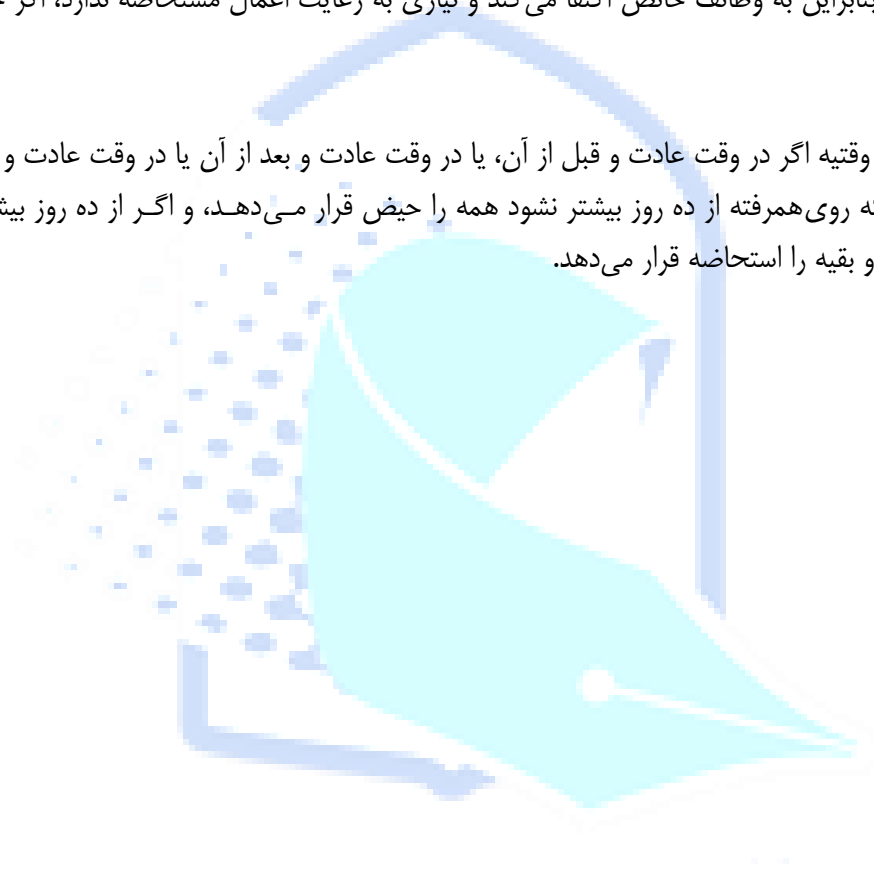
مسأله ۵- اشکالی نیست در اینکه یک مرتبه خون دیدن بر خلاف عادت، موجب از بین رفتن عادت نمی‌شود.

همانطوری که اگر دو مرتبه مثل هم خون ببیند، اشکالی نیست در اینکه عادت اولش از بین رفته و عادت دیگری پیدا می‌کند. و اگر مکرراً بر خلاف عادتش خون ببیند - نه مثل هم، بلکه به طور مختلف - در اینکه عادت اولش از بین برود دو قول است؛ و

بنابر اقوا در صورتی که مکررا بر خلاف عادتش خون ببیند از بین می‌رود، بطوری که عرفا بگویند این زن ایام مشخصی ندارد. اما اگر دو مرتبه (بر خلاف عادت) خون ببیند که مثل هم نباشند، در بقاء عادت اولش تأمل است.

مسأله ۶- صاحب عادت وقتیته- خواه صاحب عادت عددیه هم باشد یا نباشد- به محض دیدن خون در وقت عادتش حائض می‌شود. بنابراین باید عبادت را ترک کند، چه خون اوصاف حیض را داشته باشد یا نداشته باشد، و همچنین است اگر یک یا دو روز یا بیشتر قبل از عادت و یا بعد آن خون ببیند، بطوری که گفته شود وقت حیض و عادتش جلو و یا عقب افتاده است. (و در هر صورت) اگر بعدا معلوم شود که حیض نبوده - چون خونی را که دیده کمتر از حد اقل حیض (سه روز) بوده است - باید عبادتهائی را که ترک کرده قضا نماید. اما زنی که صاحب عادت وقتیته نیست، او نیز به محض دیدن خون در صورتی که دارای صفات حیض باشد حائض می‌شود، و اگر دارای صفات حیض نباشد باید با جمع بین تروک زن حائض و اعمال مستحاضه احتیاط کند، پس اگر این خون سه روز ادامه پیدا کرد آن را حیض قرار می‌دهد، و اگر از سه روز بیشتر شد تا ده روز، اضافه را نیز حیض قرار می‌دهد، بنابراین به وظائف حائض اکتفا می‌کند و نیازی به رعایت اعمال مستحاضه ندارد، اگر چه ترک احتیاط سزاوار نیست.

مسأله ۷- صاحب عادت وقتیته اگر در وقت عادت و قبل از آن، یا در وقت عادت و بعد از آن یا در وقت عادت و قبل و بعد از آن خون ببیند، در صورتی که روی هم‌رفته از ده روز بیشتر نشود همه را حیض قرار می‌دهد، و اگر از ده روز بیشتر شود فقط روزهای عادت را حیض و بقیه را استحاضه قرار می‌دهد.



مسأله ۱- اگر زنی سه روز متوالی خون ببیند و به مقدار کمتر از ده روز خونس قطع شود سپس سه روز یا بیشتر خون ببیند؛ در صورتی که همه روزهایی که خون دیده با روزهایی که در وسط آنها پاک بوده از ده روز بیشتر نباشد تمامی روزهایی که خون دیده حیض است، و روزهای پاکی وسط هم ملحق به آن است، چه آن دو خون یا یکی از آنها اوصاف حیض را داشته باشد یا نداشته باشد، چه صاحب عادت بوده و آن دو خون، یا یکی از آنها با عادتش هم زمان باشد یا نه. و در صورتی که رویهم رفته بیشتر از ده روز باشد و هر کدام از دو خون و نقاء (پاکی) کمتر از ده روز باشد، پس اگر صاحب عادت است و یکی از آن دو خون در عادت بوده فقط همان را حیض قرار بدهد نه دیگری را، همچنین اگر بعضی از روزهای یکی از آن دو خون در عادت باشد اما دیگری اینگونه نباشد، فقط همان خون را حیض قرار می‌دهد نه خون دیگری را.

و همچنین اگر زن صاحب عادت عددیه است و عدد یکی از آن دو خون مطابق عادتش باشد باید همان را حیض قرار دهد نه دیگری را، و این موافقت و مساوات خون با عدد صاحب عادت عددیه، بنابر اقوا مقدم است بر تمییز و تشخیص به اوصاف (که یکی دیگر از راههای شناخت و اثبات حیض است)، و اگر زن صاحب عادت نیست یا (صاحب عادت هست اما) هیچ یک از آن دو خون و یا بعضی از آن در عادت نباشد (در این صورت) آن خونی را که دارای صفات حیض است باید حیض قرار دهد نه دیگری را.

و اگر صاحب عادت وقتیه و عددیه است، و مقداری از یکی از آن دو خون در وقت عادت بوده و لیکن عدد ایام خون مساوی عدد عادت نباشد، و خون دوم به مقدار عادت بوده و لیکن در غیر وقت عادت واقع شود، در هر دو صورت باید با جمع بین تروک زن حائض و اعمال مستحاضه احتیاط کند، و اگر اوصاف هر دو خون یکی است و هیچ یک از آن - نه همه‌اش و نه بعضی - در وقت عادت واقع نشود و مساوی عدد عادت هم نباشد، بنابر احتیاط - اگر اقوا نباشد - باید خون اول را حیض قرار داده و تا پایان ده روز احتیاط کند، پس اگر سه روز خون و سه روز پاکی و سپس شش روز خون ببیند باید سه روز اول را حیض قرار دهد و تا پایان ده روز احتیاط کند (یعنی) بین تروک زن حائض و افعال زنی که در حال پاکی است در آن سه روز پاکی که در بین دو خون واقع شده است، و بین تروک زن حائض و افعال مستحاضه در زمان دیدن خون دوم تا پایان ده روز، جمع نماید.

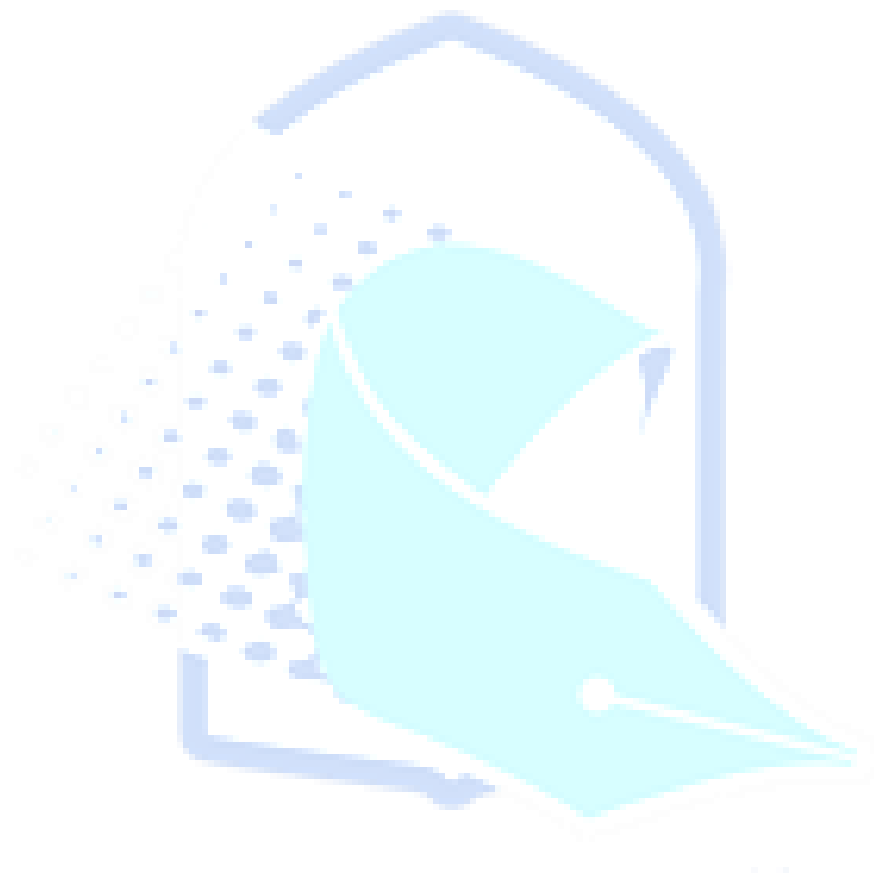
مسأله ۲- صاحب عادت، اگر بیشتر از عادتش خون ببیند و از ده روز تجاوز نکند تمام آن حیض است.

مسأله ۳- زنی که عادتش در هر ماه یک مرتبه است اگر در یک ماه دو مرتبه خون ببیند با فاصله شدن اقل طهر (ده روز) در بین آن دو، پس اگر یکی از آن دو خون در وقت عادت است آن را حیض قرار می‌دهد، و خون دیگر اگر اوصاف حیض را داشته باشد آن را هم حیض قرار می‌دهد. و اما اگر دارای صفات استحاضه باشد باید با جمع بین تروک زن حائض و اعمال مستحاضه احتیاط کند. و اگر هر دو خون در غیر وقت عادت باشند، باید هر دو را حیض قرار دهد چه هر دو اوصاف حیض را داشته باشند، چه هر دو فاقد اوصاف باشند، و چه یکی دارای اوصاف و دیگری فاقد آن باشد، اگر چه در خون دوم در صورت دوم (جائی که هر دو خون فاقد اوصاف حیض می‌باشد) و در خونی که فاقد اوصاف حیض است در صورت سوم (جائی که فقط یکی از آنها دارای اوصاف حیض می‌باشد) سزاوار نیست که احتیاط ترک شود.

مسأله ۴- زن مبتدئه و مضطربه و زنی که عادتش ده روز است، اگر قبل از ده روز خون در ظاهر قطع شود و احتمال دهند که خون در باطن باقی مانده است، واجب است استبراء نمایند؛ به این صورت که پنبه و مانند آن را داخل نموده کمی صبر نمایند سپس آن را بیرون آورند. پس اگر پنبه پاک بیرون آمد باید غسل کرده نماز بخوانند و اگر پنبه آغشته، هر چند به زردی، بیرون

آمد (لک ببیند) باید صبر کنند تا پاک شوند یا ده روز بگذرد، پس اگر از ده روز تجاوز نکرد همه آن حیض است و اگر تجاوز کرد حکم آن در آینده بیان می‌شود.

و زنی که عادتش کمتر از ده روز است اگر (قبل از پایان عادتش) خون در ظاهر قطع شود باید استبراء کند، پس اگر پنبه پاک بود غسل کرده نماز بخواند، وگرنه باید تا پایان عادتش صبر کند، پس اگر خون تا پایان عادتش بود و در آخر عادت به کلی قطع شود، باید غسل کرده نماز بخواند. و همچنین است اگر در پایان عادت، خون در ظاهر قطع شود و پس از استبراء خود را پاک ببیند. ولی اگر خون در پایان عادت قطع نشود و از آن تجاوز نماید - بنا بر اقوا - مستحب است استظهار کرده و عبادت را تا ده روز ترک نماید، هر چند که خون اوصاف حیض را داشته باشد، و این استظهار در یک روز (روز اول بعد از عادت) بنا بر احتیاط، واجب است، و در بقیه تا پایان ده روز ترک احتیاط سزاوار نیست، (یعنی) بین تروک زن حائض و افعال مستحاضه جمع نماید. و در این صورت اگر از ده روز نگذشت همه آن حیض است و اگر تجاوز کرد حکم آن بعدا می‌آید.



مسأله ۱- اگر بیش از ده روز خون ببیند - کم باشد یا زیاد - حیض او با پاکیش (طهرش) مختلط شده است، پس اگر دارای عادت وقتی و عددیه باشد باید خونی را که در روزهای عادت دیده اگر چه اوصاف حیض را نداشته باشد حیض قرار داده، و بقیه هر چند دارای صفات حیض باشد، استحاضه است. و اگر هیچ‌گونه عادتیه نه وقتی و نه عددیه نداشته باشد، به اینکه: مبتدئه و یا مضطربه در وقت و عدد، و یا ناسیه وقت و عدد باشد، پس در صورتی که رنگ خون مختلف باشد - مقداری سیاه یا قرمز و مقداری زرد باشد - باید به «تمییز- تشخیص خون» رجوع کند، بنابراین خونی را که صفات حیض دارد باید حیض قرار داده و غیر آن را استحاضه بداند. مشروط بر اینکه آنچه که دارای صفات حیض است کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد. و به شرط آنکه پس از خونی که دارای صفات حیض نبوده و از ده روز کمتر است، خون دیگری که دارای صفات حیض باشد نبیند، مثل آنکه پنج روز خون سیاه و پنج روز زرد و سپس پنج روز خون سیاه ببیند، و اگر خونی که دارای اوصاف حیض است کمتر از سه روز یا بیشتر از ده روز باشند، در این صورت بطور مطلق اوصاف خون را نادیده گرفتن و او را فاقد «تمییز» دانستن، محل اشکال است. و بعید نیست که در مثال گذشته لازم باشد خون اول را که دارای صفات حیض است، حیض قرار داده آن را طبق وظیفه اش که رجوع به روایات یا عادت زنان خویشاوند است، کامل کرده یا از آن کم نماید.

و اگر خون به یک رنگ بود، زن فاقد تمییز می شود، پس اگر خویشانی که عادتشان یکسان باشد، ندارد بنابر احتیاط - اگر اقوا نباشد - باید هفت روز از هر ماه را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد. و اگر خویشانی مانند مادر، خواهر، خاله، عمه و غیر اینها دارد - و می داند که عادت آنها یکسان است - زن مبتدئه باید به آنها رجوع کرده و مقدار عادت آنها را برای خود حیض قرار دهد، و اما زنی که عادتیه پیدا نکرده اگر همانطور که ذکر شد خویشانی داشته باشد و عادت خویشانش کمتر یا بیشتر از هفت روز باشد باید در فاصله بین عادت آنها و هفت روز، احتیاط را ترک ننموده و جمع بین وظایف زن حائض و مستحاضه نماید.

مسأله ۲- بنابر احوط - اگر اقوا نباشد - زنی که فاقد «تمییز» است به محض دیدن خون باید آن را حیض قرار دهد. و - همانطوری که در مسأله بالا گذشت - با نداشتن خویشانی که عادت مساوی داشته باشند، باید هفت روز را حیض قرار دهد، و بعید نیست با داشتن چنین خویشانی واجب باشد مقدار عادت آنها را حیض قرار بدهد، و در هر صورت اگر خون بیش از یک ماه ادامه پیدا کند باید بین ماهها هماهنگی ایجاد کند، که اگر در ماه اول، روز اول آن خون ببیند، باید در ماههای بعدی هم همان وقت را حیض قرار دهد و اگر در نیمه آن خون ببیند باید در نیمه ماههای بعدی قرار دهد و همچنین...

مسأله ۳- زنی که فقط دارای عادت وقتی است اگر بیش از ده روز خون ببیند، باید وقت عادتش را حیض قرار دهد. و در عدد اگر تمییزی باشد که امکان مراعات آن در وقت عادت باشد، باید رجوع به آن «تمییز» نماید، وگرنه به عادت خویشانی که ذکر شدند رجوع کند، و با نداشتن چنین خویشانی باید هفت روز را در وقت عادتش حیض قرار دهد، و زنی که فقط دارای عادت عددیه است، باید عدد عادتش را حیض قرار دهد. و در وقت اگر تمییزی باشد که موافقت با عدد کند باید رجوع به آن «تمییز» نماید. و همچنین است اگر (خون تمییز داشته ولی) با عدد عادتش مطابق نباشد، و لیکن اگر (خون دارای تمییز) کمتر از عدد عادتش باشد، باید تا مقدار عادتش بر آن افزوده و آن را هم حیض قرار دهد، و اگر (خون دارای تمییز) بیشتر از عدد عادتش باشد، باید فقط به مقدار عادتش حیض قرار دهد، و اگر تمییزی نباشد، باید عدد عادتش را از اول دیدن خون قرار دهد.

و آن چند چیز است: از جمله - جایز نبودن نماز، روزه، طواف و اعتکاف بر حائض.

و از جمله احکام حائض، اینست که آنچه بر هر محدثی (به حدث اصغر یا اکبر) حرام است بر او نیز حرام است و آن عبارت است از: مسّ نام خدای متعال و همچنین است بنا بر احتیاط واجب مسّ اسامی پیغمبران و ائمه (علیهم السلام) و مسّ نوشته قرآن بنا بر تفصیلی که در وضو گذشت.

و از جمله احکام حائض اینست که آنچه بر جنب حرام است، بر حائض نیز حرام است و آن عبارت است از: خواندن سوره‌های عزائم [دارای سجده واجب] یا مقداری از آنها. و داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد النبی، و توقف در سایر مساجد، و قرار دادن چیزی در مساجد بنا بر آنچه که در بحث جنابت گذشت، زیرا حائض در جمیع احکام مانند جنب است.

و از جمله احکام حائض اینست که نزدیکی و ادخال در قُبُل (فَرَج) حائض، هم بر مرد و هم بر زن، حرام است، اما سایر استمناعات مانند بوسیدن و قرار دادن آلت در بین رانهای زن و مانند آنها حتی ادخال در دبر حائض - بنا بر اقوا - جایز است. اگر چه نزدیکی در دبر حائض کراهت شدید دارد، و احوط اجتناب از آن است. و همچنین بر مرد استمنا و التذاذ از مابین ناف تا زانوی حائض مکروه است. و امور نامبرده در صورتی حرام است که وجدانا علم به حیض داشته، و یا بر اساس علامات شرعی مثل عادت ماهانه و تمیّز و مانند اینها ثابت شده باشد. بلکه همچنین است زنی که مطابق روایات هفت روز را حیض قرار می‌دهد و یا به عادت خویشانش رجوع می‌نماید. و اگر مرد نداند که زن حائض است و در وقت نزدیکی بفهمد باید فوراً از او جدا شود (و آلت را از فرج بیرون آورد) و همچنین است در صورتی که زن حائض نباشد و در اثناء نزدیکی حائض شود. و اگر زن از حیض و یا برطرف شدن آن خبر دهد باید قول او را قبول نمود، بنابراین نزدیکی در صورت اخبار زن به حیض حرام و در صورت اخبار به پاکی جایز است.

مسأله ۱ - در حرام بودن نزدیکی، فرقی بین زن دائمی و غیر دائمی و حرّه و امه نیست.

مسأله ۲ - وقتی زن پاک شود، قبل از غسل نیز نزدیکی شوهر با او جایز است ولی مکروه می‌باشد بلکه قبل از شستن فرج هم جایز است، هر چند احوط این است که قبل از شستن آن، نزدیکی نکند.

و از جمله احکام حائض این است که در صورت نزدیکی با او بنا بر احتیاط واجب دادن کفاره لازم است، و آن در نزدیکی با زوجه عبارت است از یک دینار در اول حیض و نصف دینار در وسط آن و یک چهارم دینار در آخر آن. و کفاره‌ای بر زن نیست اگر چه با میل و رغبت او باشد. و نزدیکی با زن حائض در صورتی کفاره دارد که شوهر حرمت آن و حائض بودن زن را بداند. بلکه بنا بر احتیاط واجب در بعضی از موارد جهل که از روی تقصیر باشد نیز کفاره لازم می‌شود.

مسأله ۳ - مقصود از اول و وسط و آخر حیض، ثلث اول و ثلث دوم و ثلث آخر آن است، بنابراین اگر حیض زن شش روز بود هر ثلثی دو روز می‌شود و اگر هفت روز بود، هر ثلثی دو روز و یک سوم روز می‌باشد و ..

مسأله ۴ - اگر شوهر به اعتقاد اینکه زن حائض است، نزدیکی کند و سپس معلوم شود حائض نبوده، و یا به اعتقاد اینکه حائض نیست نزدیکی نماید بعداً معلوم شود حائض بوده، کفاره‌ای بر او نیست.

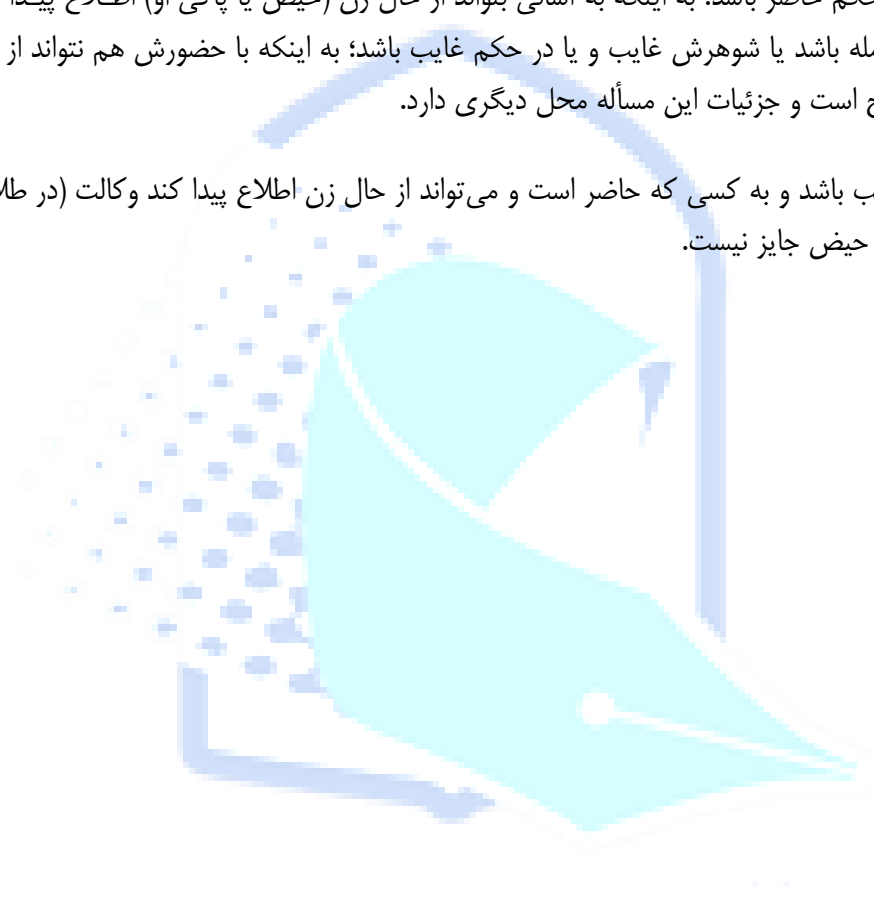
مسأله ۵- اگر در اثنای نزدیکی حائض شود و فوراً از او جدا نشود (آلت را از فرج بیرون نیاورد) در اینکه کفاره لازم باشد اشکال است، و احتیاط واجب لزوم آن است.

مسأله ۶- جایز است (به جای خود دینار) قیمت دینار پرداخت شود، و ملاک قیمت زمان پرداخت است.

مسأله ۷- باید کفاره مذکور را به یک فقیر یا به سه فقیر بپردازد.

مسأله ۸- با تکرار نزدیکی در اوقات مختلف مثل آنکه در اول و وسط و آخر حیض باشد، کفاره نیز تکرار می‌شود، بنابراین باید یک دینار و سه چهارم دینار کفاره بپردازد. و همچنین اگر در یک وقت، نزدیکی تکرار شود و بعد از هر نزدیکی کفاره‌اش را بپردازد کفاره هم مکرر می‌شود، و اگر بعد از هر نزدیکی کفاره را نپرداخته باشد دو قول است که احتیاط واجب آنست که کفاره مکرر می‌شود. و از جمله احکام حائض اینست که طلاق حائض باطل است در صورتی که به او دخول کرده ولی حامله نباشد و شوهرش حاضر و یا در حکم حاضر باشد؛ به اینکه به آسانی بتواند از حال زن (حیض یا پاکی او) اطلاع پیدا کند، پس اگر دخولی به او نشده یا حامله باشد یا شوهرش غایب و یا در حکم غایب باشد؛ به اینکه با حضورش هم نتواند از حال زن اطلاع پیدا کند، طلاقش صحیح است و جزئیات این مسأله محل دیگری دارد.

مسأله ۹- اگر شوهر غایب باشد و به کسی که حاضر است و می‌تواند از حال زن اطلاع پیدا کند وکالت (در طلاق) دهد، برای وکیل طلاق زن در حال حیض جایز نیست.



درس ۲۰

ادامه احکام حائض

و از جمله احکام حیض اینست که واجب است پس از قطع خون حیض برای هر چیزی که به طهارت از حدث اکبر مشروط است غسل کند.

و کیفیت و احکام غسل حیض مانند غسل جنابت است، جز آنکه غسل حیض از وضو کفایت نمی‌کند بنابراین با غسل حیض، وضو - بعد از غسل یا قبل از آن - برای هر چیزی که مشروط به وضو است، مانند نماز، واجب است، به خلاف غسل جنابت همانطور که گذشت. و در صورتی که تنها وضو ممکن نباشد باید غسل کرده و بدل از وضو تیمم نماید، و اگر تنها غسل ممکن نباشد باید وضو بگیرد و تیمم بدل از غسل نماید و اگر هیچ‌کدام ممکن نباشند دو تیمم نماید، یکی بدل از غسل و دیگری بدل از وضو.

مسئله ۱- اگر به اندازه‌ای آب داشته باشد که تنها برای وضو یا غسل کفایت می‌کند، بنابر احتیاط واجب باید غسل را مقدم بدارد.

مسئله ۲- اگر بدل از غسل، تیمم کند سپس به حدث اصغر، محدث شود تا زمانی که قدرت بر غسل پیدا نکرده تیممش باطل نمی‌شود، و بنابر احتیاط مستحب تیمم را تجدید کند.

و از جمله احکام حائض این است که قضاء روزه‌های واجب که در حال حیض آن را ترک کرده است واجب است، چه روزه‌های ماه رمضان باشد، یا غیر آن بنابر اقوا. و همچنین نمازهای واجب غیر یومیه را مانند آیات و دو رکعت نماز طواف و نماز نذر، بنابر احتیاط واجب باید قضا نماید. به خلاف نمازهای یومیه‌ای که در حال حیض ترک نموده که قضای آنها بر او واجب نیست. البته اگر بعد از دخول وقت نماز، به اندازه‌ای از وقت بگذرد که بتواند در آن وقت حداقل واجبات نماز را با رعایت حالش، از کندی و سرعت، مریضی و صحت، حضر (در وطن بودن) و مسافرت، و به مقدار فراهم کردن شرایطی که به تناسب تکلیف فعلی او باید آنها را فراهم کند- مانند وضو و غسل یا تیمم- بجا آورد، و لیکن بجا نیاورد و حائض شود، باید این نماز یومیه را قضا نماید، بر خلاف زنی که این مقدار از اول وقت را (در حال پاکی قبل از حیض شدن) درک نکرده، که قضا بر او واجب نیست.

و بنابر احتیاط اگر به اندازه انجام نماز با طهارت از اول وقت بگذرد، اگر چه وقت تحصیل سایر شرائط را نداشته باشد، نماز را قضا نماید، ولی بنابر اقوا قضاء آن واجب نیست.

مسئله ۳- اگر قبل از آنکه وقت نماز بگذرد از حیض پاک گردد، پس در صورتی که از وقت به مقدار یک رکعت با تحصیل شرائط آن درک نماید، باید نمازش را به نیت اداء بجا آورد و اگر بجا نیاورد باید قضا نماید. بلکه بنابر احتیاط، با داشتن وقت، فقط برای طهارت و اداء یک رکعت - هر چند وقت برای سایر شرائط نباشد- باید قضاء کند، اگر چه بنابر اقوا واجب نیست.

مسئله ۴- اگر گمان کند که وقت برای یک رکعت نماز با تحصیل شرائط آن ندارد و نمازش را ترک کند و سپس معلوم شود که وقت داشته، قضای نماز واجب است.

مسئله ۵- اگر در آخر روز پاک گردد و از وقت به اندازه چهار رکعت در وطن یا دو رکعت در مسافرت، درک نماید، باید نماز عصر را بخواند و نماز ظهر- اداء و قضاء- از او ساقط می‌شود. و اگر از وقت به اندازه پنج رکعت در وطن یا سه رکعت در مسافرت،

درک نماید، هر دو نماز بر او واجب است و اگر آنها را ترک کند قضای هر دو واجب است. و اما نماز مغرب و عشاء در صورتی که از آخر شب کمتر از وقت پنج رکعت در وطن و یا کمتر از چهار رکعت در مسافرت، درک نماید، فقط نماز عشاء بر او واجب است و نماز مغرب اداء و قضای آن از او ساقط می‌شود.

مسئله ۶- اگر به اعتقاد آنکه، برای هر دو نماز وقت کافی است، آنها را بخواند سپس معلوم شود که کافی نبوده است و وظیفه‌اش فقط نماز دوم بوده است، نمازش صحیح است و چیزی بر او نیست. همچنین اگر نماز دوم را بجا آورد سپس معلوم شود که وقت ضیق بوده است (یعنی برخلاف اعتقادش که فکر می‌کرد برای هر دو وقت دارد، فقط برای نماز دوم وقت داشته است). و اگر هر دو را ترک کند، فقط قضای نماز دوم واجب است. و اگر نماز دوم را به اعتقاد ضیق وقت مقدم بدارد سپس معلوم شود که وقت برای هر دو داشته است نمازش صحیح است و باید نماز اول را بعد از دومی بجا آورد، و اگر بعد از وقت معلوم شود که برای هر دو نماز وقت داشته است باید اولی را قضا نماید.

مسئله ۷- برای زن حائض مستحب است در وقت هر نماز پنبه را عوض کرده وضو بگیرد و به اندازه خواندن نماز رو به قبله بنشیند و ذکر خدا نماید، و خضاب کردن با حناء و غیر آن و خواندن قرآن اگر چه کمتر از هفت آیه باشد و حمل قرآن هر چند در روکش و غلاف باشد و رساندن جائی از بدن به کناره‌ها و مابین سطرهای آن، برای زن حائض مکروه است.



خون استحاضه غالباً زرد، سرد و روان می‌باشد و بدون فشار و گزش و سوزش خارج می‌شود و همانطوری که گذشت گاهی دارای اوصاف حیض است، و قلیل (کمترین) و کثیر (بیشترین) آن مقدار معینی ندارد. و هر خونی را که زن قبل از بلوغ یا بعد از یائسه شدن یا کمتر از سه روز ببیند و خون دُمَل یا زخم یا نفاس نباشد، خون استحاضه است اگر چه به این صورت کلی، استحاضه بودن آن بی‌اشکال نیست. و همچنین اگر خونی معلوم نباشد از دمل یا زخم است، در صورتی که زن دارای زخم و دمل نباشد بنا بر احتیاط واجب استحاضه است. و همچنین است اگر خون از ده روز تجاوز کند، لیکن در این صورت خون استحاضه و حیض مختلط شده که جهت تعیین آنها باید به تفصیلی که در حیض گذشت رجوع شود.

و اما احکام استحاضه؛ استحاضه سه قسم است، قلیله، متوسطه، کثیره:

قسم اول: (استحاضه قلیله) آنست که پنبه آلوده به خون شود بدون آنکه در آن نفوذ کرده از طرف دیگر نمایان شود. و حکمش آنست که برای هر نماز وضو گرفته و ظاهر فرج را در صورتی که آلوده شده بشوید. و بنا بر احتیاط واجب باید پنبه را عوض کرده یا تطهیر نماید.

قسم دوم: (استحاضه متوسطه) آنست که خون در پنبه نفوذ کرده از طرف دیگر نمایان شود ولی از پنبه به پارچه روی آن روان نشود. و حکمش - علاوه بر آنچه که در قلیله ذکر شد (گرفتن وضو برای هر نماز) - اینست که بر زن (در هر شبانه روز) یک غسل برای نماز صبح واجب است، بلکه بنا بر اقوا برای هر نمازی که قبل از آن یا در بین آن خون استحاضه متوسطه ببیند، بنا بر این اگر بعد از نماز صبح مستحاضه متوسطه شود باید برای نماز ظهر و عصر غسل نماید. و اگر بعد از نماز ظهر و عصر مستحاضه متوسطه شود باید برای نماز مغرب و عشاء، غسل نماید.

قسم سوم: (استحاضه کثیره) آنست که خون از پنبه به پارچه روی آن جاری شود و حکمش - علاوه بر آنچه در قلیله و متوسطه گذشت و علاوه بر لزوم تعویض پارچه یا تطهیر آن - اینست که باید برای نماز ظهر و عصر یک غسل دیگر کند و هر دو نماز را با هم بخواند، و برای نماز مغرب و عشاء نیز یک غسل نماید و هر دو نماز را با هم بخواند، این در صورتی است که خون استحاضه کثیره را قبل از نماز صبح ببیند. ولی اگر بعد از نماز صبح مستحاضه کثیره شود باید در آن روز دو غسل نماید؛ یکی برای نماز ظهر و عصر و یکی برای نماز مغرب و عشاء، و اگر بعد از نماز ظهر و عصر مستحاضه کثیره شود فقط یک غسل برای نماز مغرب و عشاء واجب است. و ظاهر آنست که در صورتی دو نماز را با یک غسل می‌تواند بخواند که آن دو نماز را با هم بخواند، و این (با هم خواندن دو نماز واجب نیست یعنی) رخصت است نه عزیمت، پس اگر دو نماز را با هم بخواند باید برای هر نماز یک غسل بکند. بنا بر این از مطالب گذشته معلوم شد که استحاضه صغری (قلیله) حدث اصغر است، مانند بول، پس اگر این استحاضه ادامه پیدا کرد یا قبل از هر نمازی از نمازهای پنج‌گانه حادث شود مثل حدث مستمر است مانند کسی که سلس البول است. ولی استحاضه کبری (کثیره) و وسطی (متوسطه) هم حدث اصغر و هم حدث اکبر می‌باشند.

مسأله ۱- بنا بر احتیاط واجب، مستحاضه باید در وقت هر نماز با داخل نمودن پنبه و مانند آن و کمی صبر، خود را واری نماید تا بداند استحاضه‌اش از کدام قسم است و طبق وظیفه‌اش عمل نماید. و واری قبل از وقت کفایت نمی‌کند مگر آنکه بداند وضعش تا بعد از دخول وقت تغییر نمی‌کند، و اگر واری امکان نداشت در صورتی که دارای حالت سابقه معلومی - از قلیله یا

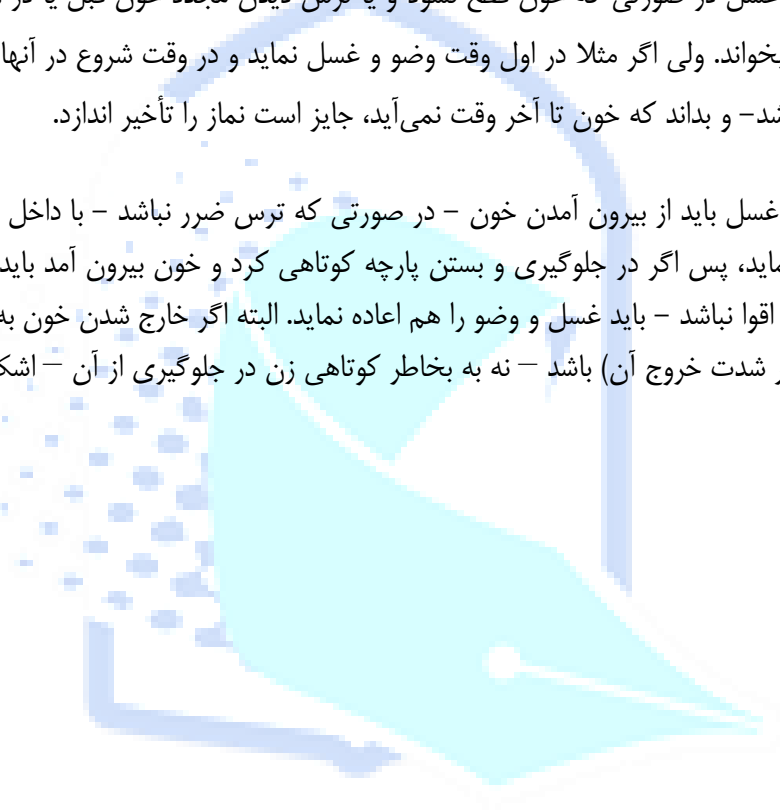
متوسطه یا کثیره بودن- باشد بنا را بر آن حالت گذاشته و طبق وظیفه‌اش عمل می‌نماید، و اگر چنین حالت سابقه‌ای نداشت باید قدر متیقن را بگیرد.

پس در صورتی که نداند استحاضه‌اش قلیله است یا غیر آن باید کارهای استحاضه قلیله را انجام دهد و اگر نداند استحاضه‌اش متوسطه است یا کثیره باید کارهای استحاضه متوسطه را انجام دهد. و احتیاط مستحب آنست که سخت‌ترین آنها را عمل نماید.

مسئله ۲- در صورتی باید برای هر نماز وضو بگیرد و وظایف مذکوره را انجام دهد (مانند تعویض پنبه و ...) که خون ادامه داشته باشد. پس اگر قبل از نماز ظهر، خون قطع شود فقط برای نماز ظهر واجب است وضو بگیرد و برای نماز عصر و مغرب و عشاء واجب نیست، و اگر بعد از نماز ظهر خون قطع شود، واجب است فقط برای نماز عصر وضو بگیرد و ... بلکه اگر خون قبل از نماز ظهر قطع شود و برای نماز ظهر وضو بگیرد و تا مغرب و عشاء وضویش باقی بماند، با همان وضو آنها را می‌خواند و نیازی به تجدید وضو ندارد.

مسئله ۳- بعد از وضو و غسل در صورتی که خون قطع نشود و یا ترس دیدن مجدد خون قبل یا در اثناء نماز را داشته باشد، واجب است فوراً نماز را بخواند. ولی اگر مثلاً در اول وقت وضو و غسل نماید و در وقت شروع در آنها، خون قطع شود - هر چند قطع شدن موقت باشد- و بداند که خون تا آخر وقت نمی‌آید، جایز است نماز را تأخیر اندازد.

مسئله ۴- بعد از وضو و غسل باید از بیرون آمدن خون - در صورتی که ترس ضرر نباشد - با داخل نمودن پنبه یا غیر آن و بستن پارچه جلوگیری نماید، پس اگر در جلوگیری و بستن پارچه کوتاهی کرد و خون بیرون آمد باید نماز را اعاده کند، بلکه بنا بر احتیاط واجب - اگر اقوا نباشد - باید غسل و وضو را هم اعاده نماید. البته اگر خارج شدن خون به خاطر غلبه آن (بر پنبه و پارچه بسته شده به خاطر شدت خروج آن) باشد - نه به بخاطر کوتاهی زن در جلوگیری از آن - اشکالی ندارد.



مسأله ۱ - اگر استحاضه از مرتبه پائین تر به بالاتر تبدیل شود، مثل اینکه استحاضه قلیله تبدیل به متوسطه یا کثیره شود، یا استحاضه متوسطه مبدل به کثیره گردد، این تغییر به نمازی که طبق وظیفه پائین تر خوانده است ضرری نمی‌رساند و لذا اعاده‌اش لازم نیست. ولی نسبت به نمازهای بعد، باید طبق وظیفه مرتبه بالاتر عمل نماید. و همچنین است نسبت به نمازی که در اثنای آن این انتقال از پائین تر به بالاتر پیدا شود، پس باید این نماز را طبق وظیفه بالاتر از نو بخواند، بنابراین اگر قلیله بعد از نماز صبح متوسطه یا کثیره شود نماز صبح صحیح است و نسبت به نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشا مثل آنست که بعد از نماز صبح مستحاضه متوسطه یا کثیره شده باشد بدون آنکه قبلا قلیله باشد، پس باید در صورت اول (متوسطه شدن) یک غسل برای نماز ظهر و عصر بنماید و در صورت دوم (کثیره شدن) دو غسل: یکی برای نماز ظهر و عصر و یکی دیگر برای نماز مغرب و عشاء بنماید، بر خلاف اینکه قلیله قبل از نماز صبح یا در اثناء آن، متوسطه یا کثیره شود که باید برای نماز صبح غسل نماید. بلکه اگر قبل از تغییر به مرتبه بالاتر وضو گرفته باشد باید از نو وضو بگیرد. حتی اگر متوسطه بعد از غسل کردن برای نماز صبح کثیره شود باید از نو غسل نماید و در آن روز کارهای مستحاضه کثیره را انجام دهد، مثل آنکه قبلا مستحاضه متوسطه نبوده است.

اما اگر استحاضه از مرتبه بالاتر به پائین تر تبدیل شود باید برای یک نماز کارهای مرتبه بالاتر را و سپس کارهای پائین تر را انجام دهد، بنابراین اگر کثیره قبل از غسل کردن برای نماز صبح قلیله شود - و همچنان قلیله بماند - باید برای نماز صبح غسل کند، و برای نمازهای بعدی وضو کفایت می‌کند. و اگر کثیره بعد از نماز صبح متوسطه شود، باید برای نماز ظهر غسل کند و برای نماز عصر و مغرب و عشاء وضو کفایت می‌کند.

احکام استحاضه

مسأله ۲- روزه مستحاضه قلیله صحیح است و در صحت آن وضو شرط نیست. اما غیر مستحاضه قلیله - بنابر اقوا- غسلهای روزانه‌اش در صحت روزه‌اش شرط است. و در کثیره بنابر احتیاط واجب غسل شبی که فردایش روزه می‌گیرد، ترک نشود.

مسأله ۳- اگر قبل از طهارت (وضو یا غسل) خون استحاضه قطع شود، باید تحصیل طهارت کرده نماز بخواند و اگر بعد از طهارت و قبل از خواندن نماز، خون به علت پاک شدن از استحاضه قطع شود باید طهارت را اعاده کرده نماز بخواند. و همچنین است اگر خون بطور موقت به اندازه‌ای قطع شود که بتواند در وقت، وضو گرفته و نماز بخواند. ولی اگر به اندازه وضو گرفتن و خواندن نماز در وقت، خون قطع نشود، به طهارت اولی اکتفا کرده نماز می‌خواند، و همچنین است اگر در اینکه زمان قطع موقت خون برای انجام آنها کافی است یا نه شک داشته باشد. و بنابر احتیاط واجب زنی که می‌داند زمان قطع خونش برای هر دو کافی است و لیکن نمی‌داند که قطع خون به علت پاک شدن است یا بطور موقت؟ باید دو باره تحصیل طهارت کند.

و اگر در اثناء نماز، خون به علت پاکی و یا به اندازه تحصیل طهارت و خواندن نماز قطع شود، باید دوباره تحصیل طهارت کرده نماز بخواند. و اگر قطع خون به اندازه انجام آنها در وقت نباشد همان نماز را تمام کند. و اگر بعد از نماز خون قطع شود بنابر اقوا گرچه به علت پاک شدن باشد، اعاده بر او واجب نیست.

مسئله ۴- از آنچه گذشت احکام، اقسام، و وظائف مستحاضه نسبت به نماز و روزه معلوم شد. و اما نسبت به سایر احکام: بدون اشکال، باید مستحاضه قلیله برای طواف واجب فقط وضو بگیرد و اگر متوسطه یا کثیره است باید علاوه بر وضو غسل هم بکند. و بنا بر احتیاط واجب وضوئی را که قلیله برای نماز گرفته و قلیله بودنش ادامه دارد، برای طواف واجب کفایت نمی‌کند. و وضو و غسل متوسطه و کثیره که به منظور نماز تحصیل شده برای طواف واجب کفایت نمی‌کند، خصوصاً اگر متوسطه، طواف واجب را در غیر وقت نماز صبح، و یا کثیره طواف را در غیر سه وقت نماز انجام دهد، که در این دو صورت بنا بر احتیاط واجب، صحت طواف آنها مشروط به وضو و غسل مخصوص طواف است. و اما طواف مستحب از آنجائی که مشروط به طهارت نیست، احتیاج به وضو و غسل ندارد، گرچه مستحاضه متوسطه و کثیره برای وارد شدن مسجد الحرام احتیاج به غسل دارند اگر قائل به وجوب آن شدیم. و اما مسّ نوشته قرآن، بدون اشکال برای قلیله بدون وضو و برای متوسطه و کثیره بدون وضو و غسل جایز نیست. و بنا بر احتیاط واجب وضو و غسلی را که به منظور نماز تحصیل کرده‌اند برای مسّ نوشته قرآن کفایت نمی‌کند، پس باید برای خصوص آن وضو و غسل نمایند. البته ظاهر آنست که در حال خواندن نمازی که برای آن طهارت گرفته تماس با نوشته قرآن جایز است.

و آیا مستحاضه کثیره و متوسطه در همه احکام، حکم زن حائض را دارد که بدون غسل آنچه بر حائض حرام است بر او حرام باشد یا نه؟ بنا بر احتیاط واجب قبل از آنکه غسل استحاضه نماید، شوهرش با او نزدیکی ننماید ولی ضمیمه کردن وضو به آن واجب نیست اگر چه احتیاط مستحب است، و اگر پس از نماز قبل از آنکه وقت نماز بگذرد نزدیکی کند، غسلی را که برای نماز انجام داده کفایت می‌کند، اما اگر در غیر وقت نماز نزدیکی کند بنا بر احتیاط واجب باید غسل مستقلی برای نزدیکی انجام دهد همانطوری که در طواف گفتیم. و اما توقف او در مساجد و داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد النبی، بنا بر اقوا بدون غسل جایز است، اگر چه احتیاط مستحب آنست که بدون غسل برای نماز یا برای خصوص مسجد؛ در آنها توقف ننموده و داخل مسجدین نشود، مانند آنچه در نزدیکی با زن گذشت. و اما صحت طلاقش، بدون اشکال مشروط به غسل کردن نیست.



و آن خونی است که زن در وقت زایمان یا بعد از آن قبل از گذشتن ده روز از هنگام زایمان می‌بیند، هر چند سقط جنین بوده و روحی در آن دمیده نشده باشد، حتی اگر چه مضغه (قطعه گوشت) یا علقه (خون بسته شده) باشد، بطوری که معلوم باشد مبدأ پیدایش بچه می‌باشد. و اگر مشکوک شد، نفاس نیست. و نفاس حداقلی ندارد و لذا ممکن است در تمام ده روز یک لحظه خون نفاس باشد. و اگر زنی اصلاً خونی نبیند و یا بعد از گذشتن ده روز از زایمانش ببیند، اصلاً نفاس ندارد. و حد اکثر نفاس ده روز است که ابتدای حساب آن از وقت جدا شدن بچه است، نه از وقت آغاز زایمان. و اگر زایمان در اول روز باشد شب آخر از ده روز محسوب نمی‌شود، و اگر زایمان در شب باشد، خود این شب جزء نفاس است ولی از ده روز حساب نمی‌شود، و اگر زایمان در وسط روز باشد تا وسط روز یازدهم تلفیق شده و نفاس می‌باشد، و اگر دوقلو زایید، ابتدای نفاس زن بعد از جدا شدن بچه اول است و اول ده روز نفاس از وقت جدا شدن بچه دوم است.

مسئله ۱- اگر خون زایمان سر ده روز یا قبل از آن قطع شود تمام این خونی که دیده است نفاس است؛ چه تمام ده روز را خون ببیند و یا بعضی را، چه در حیض عادت داشته باشد یا نه. و (در این مدت) پاکی که بین دو خون یا چند خون واقع می‌شود بنابر اقوا در حکم نفاس است، بنابراین اگر بعد از زایمان، یک روز خون ببیند و قطع شود سپس روز دهم ببیند همه ده روز نفاس است، و همچنین است اگر یک روز در میان تا روز دهم خون ببیند، و اگر پس از زایمان جز روز دهم خون نبیند فقط همان روز دهم نفاس است، و روزهای پاکی قبل از روز دهم تماماً طهر می‌باشند. و اگر روز سوم و دهم زایمان خون دید نفاس او هشت روز است.

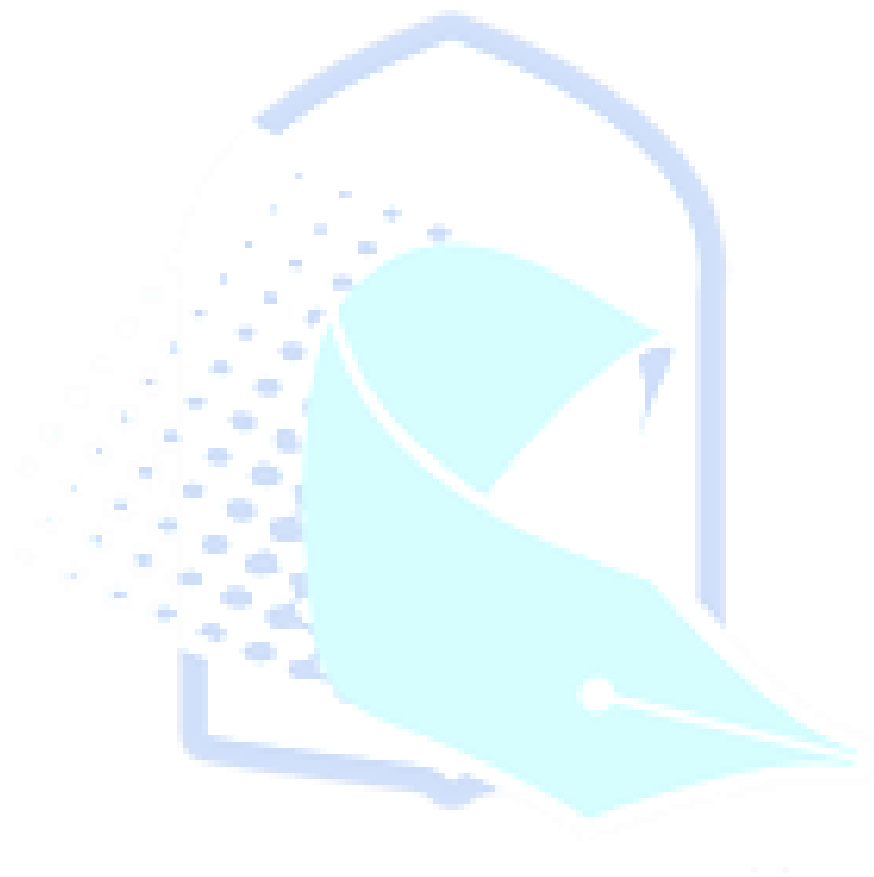
مسئله ۲- اگر بعد از زایمان، خون بیش از ده روز ادامه پیدا کرد، در صورتی که در حیض صاحب عادت عددیه باشد باید نفاسش را به اندازه روزهای حیضش قرار دهد، چه ده روز باشد یا کمتر، و بعد از آن کارهای مستحاضه را انجام دهد. و اما اگر در حیض صاحب عادت نباشد باید نفاسش را ده روز قرار داده و بعد از آن، کارهای مستحاضه را انجام دهد. اگر چه تا روز هجدهم سزاوار نیست احتیاط - در جمع بین وظائف زن نساء، (صاحب نفاس) و مستحاضه - را ترک نماید.

مسئله ۳- باید بین نفاس و حیض بعد از آن، اقل طهر - که ده روز است - فاصله بیفتد، پس اگر از وقت زایمان تا روز هفتم خون ببیند سپس بعد از روز دهم سه روز یا بیشتر خون ببیند حیض نیست بلکه استحاضه است، گرچه احتیاط آنست که تا روز هجدهم جمع بین وظائف نساء و مستحاضه نماید، در صورتی که صاحب عادت نباشد، همانطوری که گذشت. ولی فاصله شدن اقل طهر بین نفاس و حیض قبل از آن بنابر اقوا لازم نیست، بنابراین اگر قبل از زایمان سه روز یا بیشتر خون ببیند، - چه متصل به زایمان و یا منفصل از آن به فاصله کمتر از ده روز باشد - حیض است، خصوصاً اگر در وقت عادت باشد.

مسئله ۴- اگر خون تا یک ماه یا کمتر و یا بیشتر از آن ادامه پیدا کند، بعد از گذشت مدت عادت در صاحب عادت و مدت ده روز در زنی که عادت ندارد، محکوم به استحاضه است. ولی بعد از گذشت ده روز از خون نفاس ممکن است که حیض باشد، پس اگر صاحب عادت بوده و روزهای دیدن خون مصادف با آن عادت باشد، محکوم به حیض است، وگرنه باید رجوع به صفات و تمیز نماید، و اگر اوصاف و تمیز نداشت باید به خویشان رجوع نماید، وگرنه هفت روز را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد، به تفصیلی که در حیض گذشت، مراجعه شود.

مسأله ۵- اگر خون نفاس در ظاهر قطع شود، باید به کیفیتی که در حیض گذشت استظهار نماید، پس اگر خون واقعا قطع شده بود باید مانند حائض برای آنچه مشروط به غسل است غسل نماید.

مسأله ۶- زن نفساء در جایز نبودن نزدیکی با او و صحیح نبودن طلاقش و حرام بودن نماز و روزه بر او و همچنین مسّ نوشته قرآن و خواندن سوره‌های چهارگانه عزایم و داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد النبی و توقف در سایر مساجد و واجب بودن قضاء روزه بر او، نه نماز و غیر اینها، به تفصیلی که در حیض گذشت، همانند زن حائض است.



ترجمه فصل صلاة الجماعة

درس ۳۳

باب یازدهم در نماز جماعت است و در آن چند فصل است:

فصل اول [در فضیلت نماز جماعت]

بدان که جماعت از مستحبات مؤکده است در جمیع نمازهای واجب، به خصوص در یومیه و به خصوص در ادائیگی (در مقابل قضا)، بویژه در نماز صبح و مغرب و عشاء؛ خصوصاً برای همسایگان مسجد و کسانی که اذان مسجد را بشنوند. و اخبار در فضیلت جماعت و مذمت تارک آن بسیار است و از بس تأکید در آن وارد شده، نزدیک است که از واجبات شمرده شود، و به روایت صحیح، منقول است که «زیادتی ثواب نماز جماعت بر نماز منفرد بیست و چهار درجه است» و مروی است که «زراره به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: مردم روایت می‌کنند که نماز جماعت از نماز فردای افضل است به بیست و پنج درجه. حضرت فرمود: راست گویند. عرض کردم: آیا به دو مرد جماعت محقق می‌شود؟ فرمود: بلی، و مأموم به طرف راست امام بایستد».

و منقول است که «محمد بن عماره گوید: کسی را به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام فرستادم از آن بزرگوار سؤال کردم: کسی که در مسجد کوفه نماز فردای بخواند افضل است یا به جماعت در غیر آن؟ آن حضرت فرمود: نماز جماعت افضل است با آن که وارد شده که نماز در مسجد کوفه معادل هزار نماز است». و در بعضی اخبار است که معادل دو هزار نماز است. بلکه در خبر است که «حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل با هفتاد ملک بعد از نماز ظهر نازل شد و عرض کرد یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم! پروردگارت سلام می‌رساند و دو هدیه بسوی جناب تو فرستاده. به او گفتم: آن دو هدیه کدام است؟ گفت: یکی سه رکعت نماز وتر است و دیگری نمازهای پنجگانه به جماعت. گفتم: ای جبرئیل! چه ثواب است برای امت من در جماعت؟ عرض کرد: یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم! اگر دو نفر باشند، بنویسد خدا برای هر کدام به هر رکعتی ثواب صد و پنجاه نماز و اگر سه نفر باشند، خداوند عالم بنویسد برای هر کدام به هر رکعتی ثواب ششصد نماز و اگر چهار نفر باشند، می‌نویسد خداوند برای هر کدام ثواب هزار و دویست نماز و اگر پنج نفر باشند، می‌نویسد خدا برای هر کدام ثواب دو هزار و چهار صد نماز و اگر شش نفر باشند، می‌نویسد خدا برای هر کدام از آنها به هر رکعتی چهار هزار و هشتصد نماز و اگر هفت نفر باشند، بنویسد خدا برای هر کدام از آنها به هر رکعتی نه هزار و ششصد نماز و اگر هشت نفر باشند، بنویسد خدا برای هر کدام از ایشان به هر رکعتی نوزده هزار و دویست نماز و اگر نه نفر باشند، بنویسد خدا برای هر کدام به هر رکعتی سی و هشت هزار و چهار صد نماز و اگر ده نفر باشند بنویسد خدای برای هر کدام از ایشان به هر رکعتی هفتاد و شش هزار و هشتصد نماز. و هر گاه زیادت از ده نفر شوند اگر تمام دریاها مرکب شوند و درختها قلم گردند، و جن و انس با ملائکه نویسنده، از نوشتن ثواب یک رکعت آن عاجز شوند.

یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم! یک تکبیر را که مؤمن با امام دریابد بهتر است از شصت هزار حج و عمره و بهتر است از دنیا و آن چه در آن است به هفتاد هزار مرتبه. و یک رکعت که مؤمن با امام به جا آورد بهتر است از صد هزار دینار که صدقه دهند به مساکین و یک سجده که مؤمن با امام به عمل آورد به جماعت بهتر است از آزاد کردن صد بنده». و جایز نیست ترک نماز جماعت به سبب روی گردانی از آن یا سبک شمردن آن. و اخبار بسیار دیگری بر این مضامین وارد است پس مقتضای ایمان، آن است که جماعت را بدون عذر ترک نکنند به خصوص استمرار بر ترک آن، که وارد شده است: اهتمام شیطان در منع

هیچ عبادتی مثل منع جماعت نیست و القاء شبهات بر بندگان خدا می‌نماید از جهت عدالت و نحو آن زیرا که نمی‌توانند فضیلت جماعت را منکر شوند چون که از ضروریات دین است.

موارد وجوب جماعت

[مسئله ۱] در نماز جمعه؛ جماعت واجب و شرط صحت آن است، و هم چنین در نماز عیدین در صورت اجتماع شرایط وجوب. و هم چنین واجب است به جماعت گذاردن نماز، بر کسی که قرائت او درست نباشد با آن که قدرت بر تعلّم داشته باشد و لکن وقت او برای تعلّم تنگ باشد، بخلاف صورتی که به طور کلی از تعلّم عاجز باشد که جماعت بر او واجب نیست هر چند احوط است. و گاهی واجب می‌شود به جماعت گذاردن نماز به نذر یا عهد یا یمین، ولی اگر مخالفت [با نذر یا عهد یا قسم] کند نماز او صحیح است هر چند عمداً ترک جماعت کند. و در صورت عمد، کفاره بر او لازم است. و ظاهراً جماعت واجب باشد در صورتی که ترک وسواس موقوف بر آن باشد. و هم چنین واجب است جماعت در صورتی که کمتر از یک رکعت به آخر وقت مانده و امام جماعتی حاضر و در رکوع باشد که بر فرض به جماعت آوردن یک رکعت را درک می‌کند، یا به سبب آن که قرائت خودش کند باشد، بلکه بعید نیست وجوب جماعت به امر یکی از والدین.

موارد عدم جواز جماعت

[مسئله ۲] مشروع نیست جماعت در نمازهای مستحبی اصلی، هر چند واجب شود به نذر و امثال آن؛ حتی در نماز غدیر بنا بر اقوی، مگر در نماز استسقاء [طلب باران]. البته اشکالی نیست در جماعت خواندن نمازی که در اصل واجب بوده و بالعرض مستحب شود، مثل نماز عیدین در زمانی که شرایط وجوب آن موجود نباشد. و مثل آن که نمازی را به فرادی خوانده و به جماعت اعاده کند. و مثل قضاء فوائت میت که کسی تبرعاً [و بدون اجرت] به جا آورد. و مثل نمازی که از باب احتیاط استحبابی بخواد اعاده کند.

موارد جواز جماعت

[مسئله ۳] جایز است اقتداء کردن هر کدام از نمازهای یومیه راه، به کسی که نماز دیگر از یومیه به جا می‌آورد؛ هر کدام باشد، هر چند در چهار [بلند خواندن] و اخفات [آهسته خواندن] و در اداء و قضاء و در قصر و اتمام بلکه در وجوب و ندب با هم مختلف باشند. پس جایز است اقتداء کردن نماز صبح یا مغرب یا عشاء را به نماز ظهر یا عصر و به عکس آن. و جایز است اقتداء کردن نماز اداء به کسی که نماز قضاء می‌خواند و به عکس آن. و جایز است اقتداء مسافر به حاضر و به عکس آن. و جایز است اقتداء کردن کسی که نماز را اعاده می‌کند به کسی که [هنوز] نماز نخوانده و به عکس آن. و اقتداء کردن کسی که نماز خود را با احتیاط استحبابی یا وجوبی اعاده می‌کند به کسی که نماز واجب به جا می‌آورد. بلی، جواز اقتداء کردن کسی که نماز واجب به جا می‌آورد به کسی که نماز را به احتیاط استحبابی یا وجوبی به جا می‌آورد محل اشکال است، البته اقتداء کسی که نماز واجب می‌خواند به کسی که نماز را احتیاطاً اعاده می‌کند هر چند احتیاط وجوبی باشد، البته اقتداء کردن نماز احتیاطی به نماز احتیاطی محل اشکال است؛ مگر آن که احتیاط هر دو به یک جهت باشد.

[مسئله ۴] اگر ببیند امام مشغول نماز است، و نداند یومیه است یا نافله؟ نمی‌تواند به آن نماز اقتداء کند. و هم چنین اگر بداند که از فرایض است و لکن احتمال دهد از فرایضی باشد که اقتداء نماز یومیه به آن صحیح نباشد [مثل نماز آیات]. بلی، اگر بداند که نماز یومیه است و لکن نداند کدام یک از نمازهای پنجگانه است؟ یا آن که اداء است یا قضاء؟ یا آن که قصر است یا تمام؟ اقتداء به آن جایز است و لازم نیست پیش از نماز بفهمد کدام است، چنانکه لازم نیست وقت اقتداء بداند کدام رکعت آن است، همانطور که گذشت.

بعضی از شرایط نماز جماعت

مسئله ۱: کمترین عددی که جماعت به آن منعقد می‌شود در غیر نماز جمعه و عیدین، دو نفر است که یکی از آنها امام می‌باشد و دیگری مأموم، چه مأموم مرد باشد یا زن، بلکه بنابر اقوی [فرقی نمی‌کند مأموم بالغ باشد] یا طفل ممیز، به خلاف نماز جمعه و عیدین که منعقد نمی‌شود مگر به پنج نفر که یکی از آنها امام می‌باشد.

مسئله ۲: در انعقاد جماعت در غیر جمعه و عیدین بر امام شرط نیست که نیت جماعت و امامت کند، پس بدون نیت به اقتداء دیگری به او جماعت محقق می‌شود چه امام ملتفت اقتداء مأموم شود یا نه. بلی، حصول ثواب جماعت در حق او موقوف است به نیت امامت، و اما مأموم باید نیت اقتداء داشته باشد و بدون آن جماعت در حق او منعقد نمی‌شود هر چند متابعت کند امام را در افعال و اقوال [ذکرها] پس اگر تمام آن چه بر کسی که نماز فرادی می‌خواند واجب است به جا آورد [نمازی که بدون نیت جماعت در پشت سر دیگری خوانده] صحیح است و الا فلا. و معتبر است اقتداء کردن به یک امام؛ پس اگر قصد کند اقتداء به دو نفر را و لو در اقوال و افعال با یکدیگر متقارن باشند، جماعت باطل است. بلی، [اگر به دو نفر اقتدا کند] در صورتی که به وظیفه‌ی کسی که نماز فرادی می‌خواند عمل نموده و با آن قصد تشریح نکرده باشد نمازش صحیح است. و واجب است بر مأموم تعیین امام به اسم یا وصف یا اشاره در ذهن یا اشاره‌ی خارجی، پس تعیین اجمالی کفایت می‌کند مثل آن که نیت اقتداء کند به امام حاضر یا به امامی که مثلاً ما بین پیشنمازهای موجود بلند نماز می‌خواند و امثال آن، پس اگر نیت کند اقتداء به یکی از این دو امام یا زیادتر را، جماعت او باطل است، هر چند قصدش آن باشد که در اثناء نماز یا بعد از آن، یک نفر از ایشان را معین کند.

مسئله ۳: اقتداء به مأموم جایز نیست، پس معتبر است که امام او، مأموم فردی دیگر نباشد.

مسئله ۴: اگر قصد کند اقتداء به امامی به خیال آن که زید است و ظاهر شود که عمرو بوده، پس اگر عمرو عادل نباشد، جماعت او باطل است، بلکه اگر قرائت را ترک نموده و آنچه را که مخالف نماز فرادی است به جا آورده، نماز او نیز باطل است، به خلاف آن که به وظیفه‌ی منفرد عمل کرده که اقوی صحت نماز او است.

موارد عدول

مسئله ۵: جایز نیست بر کسی که نماز فرادی می‌خواند، در اثناء نماز عدول کند به جماعت.

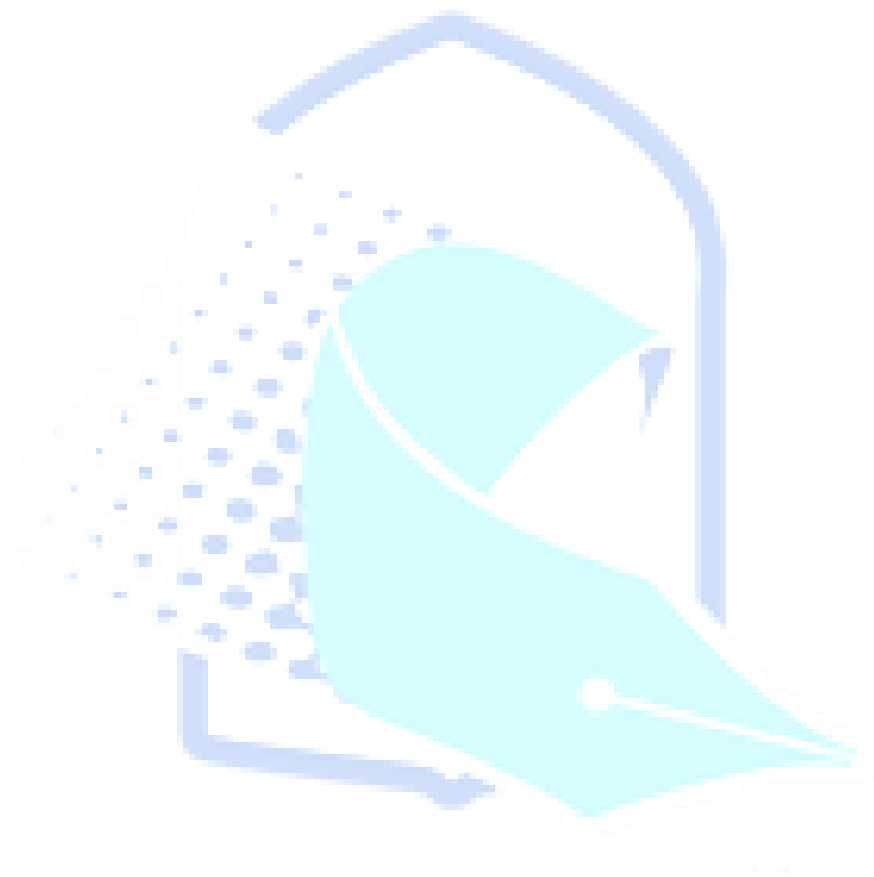
مسئله ۶: بنابر اقوی جایز است عدول کند از جماعت به فرادی و لو اختیاراً در جمیع احوال نماز، هر چند از اول نماز قصد عدول داشته باشد. اما احوط این است که عدول نکند مگر بخاطر ضرورت - هر چند ضرورت دنیوی - مخصوصاً در صورت دوم [ضرورت دنیوی، احوط عدم عدول است].

مسئله ۷: اگر بعد از قرائت امام و پیش از رکوع، نیت فرادی کند قرائت بر او واجب نیست، بلکه اگر در اثناء قرائت عدول به انفراد کند، باقی مانده از حمد و سوره را بخواند کافی است هر چند احوط [در هر دو صورت] از سر گرفتن قرائت است به خصوص با عدول در اثناء قرائت.

مسأله ۸: اگر مأموم امام را در حال رکوع درک کند جایز است اقتداء کند و به رکوع رود و بعد از آن اختیاریاً عدول کند به انفراد، اگر چه احوط در این حال ترک عدول است، به خصوص در صورتی که از اول نماز قصد عدول داشته باشد.

مسأله ۹: اگر بعد از قرائت امام قصد انفراد کند و نماز خود را تمام کند و نماز دیگر خود را در رکوع همان رکعت اقتداء کند جایز است، و لکن خلاف احتیاط است.

مسأله ۱۰: بعد از آن که در نمازی از جماعت به انفراد عدول کند، جایز نیست در آن نماز [دوباره] به جماعت برگردد. بلی، اگر در حال جماعت مردد شود در عدول به انفراد و ترک آن و بعد از آن تصمیم بگیرد بر باقی ماندن به جماعت صحیح است، بلکه اگر بعد از عدول به انفراد بلا فاصله به جماعت برگردد؛ بعید نیست جایز باشد، هر چند احوط این است که مطلقاً [بعد از نیت فرادی، به نیت جماعت] باز نگردد.



درس ۳۵

کیفیت اقتداء

مسأله ۱: اگر سهواً یا جهلاً نماز یومیه را اقتداء کند به نمازی که اقتداء به آن صحیح نیست، مثل نافله یا نماز آیات مثلاً و پیش از انجام کاری که منافی نماز فردی باشد متذکر شود و عدول به فرادی کند، صحیح است. و هم چنین در صورتی که بعد از نماز متذکر شود و وظیفه‌ی کسی را که نماز فردی می خواند به عمل آورده باشد صحیح است و آلاً باطل است.

مسأله ۲: اگر [نماز] امام را درک نکند مگر در رکوع، و یا او را در ابتدای رکعت درک کند، و یا در اثناء رکعت، یا قبل از رکوع، و داخل در نماز نشود تا اینکه امام به رکوع رود داخل شدن [در نماز] به همراه امام برای او جایز است، و یک رکعت برای او حساب می شود، و بنابر اقوی آن آخرین وقتی است که در ابتداء جماعت می تواند آن را یک رکعت حساب کند، بشرط آن که مأموم قبل از سر برداشتن امام از رکوع به رکوع او برسد هر چند بعد از فراغت امام از ذکر رکوع باشد بنابر اقوی. به خلاف آن که بعد از سر برداشتن امام از رکوع به رکوع برسد؛ که در این صورت درک رکعت را نکرده، بلکه هم چنین است اگر وقتی به رکوع رسد که امام شروع کرده باشد به بلند کردن سر؛ اگر چه هنوز از حد رکوع خارج نشده باشد [که در این صورت نیز، درک رکعت را نکرده] بنابر احوط. خلاصه، درک کردن یک رکعت در ابتداء جماعت موقوف است بر آن که مأموم پیش از شروع امام به سر بلند کردن، به رکوع برسد. اما در رکعت های دیگر [بعد از رکعتی که به امام اقتداء نموده است] نرسیدن به رکوع امام اشکالی ندارد؛ به اینکه بعد از سر بلند کردن امام رکوع کند، بلکه بعد از داخل شدن امام به سجده نیز [رکوع نماز خود را انجام دهد] صحیح است. اینها در صورتی است که بعد از رکوع [رفتن] امام داخل در جماعت شود [و رکوع امام را درک نموده باشد]، و لکن هر گاه در اول رکعت یا در اثناء آن [در حین قرائت امام] اقتداء کند و به حسب اتفاق رکوع امام را درک نکند، ظاهر صحت نماز و جماعت او است، اما آنچه مشهور است که باید مأموم در ابتدای جماعت در رکعت اول رکوع امام را درک کند، و الا یک رکعت برای او حساب نمی شود، اختصاص به صورتی دارد که در حال رکوع امام و یا قبل از رکوع و بعد از اتمام قرائت داخل در جماعت شود، نه در صورتیکه در ابتدای رکعت یا در اثنای آن داخل در جماعت شود، هر چند برخی علماء تصریح به تعمیم کرده اند، اما احوط در این هنگام اتمام نماز و اعاده آن است.

مسأله ۳: اگر مأموم اقتداء کند و به رکوع رود به گمان آن که به رکوع امام می رسد و نرسید، نماز او باطل است. بلکه اگر شک کند که به رکوع امام رسیده یا نه؟ نیز، باطل است و لکن در صورت شک، احوط اتمام نماز و اعاده‌ی آن است یا آن که عدول کند به نافله و تمام کند و در رکعت بعد اقتداء کند.

مسأله ۴: احوط آن است که اقتداء نکند مگر با اطمینان به درک رکوع امام، اگر چه اقوی جواز اقتداء کردن است با احتمال درک رکوع. پس اگر درک کرد، نماز صحیح و آلاً باطل است.

مسأله ۵: اگر نیت کند و تکبیر بگوید و پیش از رفتن به رکوع یا پیش از رسیدن به حد رکوع، امام سر بلند کند؛ لازم است یا قصد انفراد کند و نماز خود را تمام کند یا همین طور بایستد تا رکعت بعد و رکعت بعد را رکعت اول خود قرار دهد، مگر در صورتی که امام آن قدر طول دهد که عرفاً از صدق اقتداء خارج شود. و اگر پیش از تکبیر الاحرام بدانند که به رکوع امام نمی رسد، بعید نیست اقتداء جایز باشد و انتظار برخاستن امام برای رکعت بعد را بکشد، البته در صورتی که به قدری فاصله نیفتد [و نماز امام طول نکشد] که موجب فوت صدق اقتداء شود، هر چند احتیاط عدم آن می باشد.

مسئله ۶: اگر امام را در تشهد آخر درک کند، جایز است اقتداء کند، به آن که نیت نماز کند و تکبیرة الاحرام بگوید و بنشیند و تشهد بخواند و بعد از سلام امام برخیزد بدون اینکه دوباره نیت کند و تکبیر بگوید، [حمد و سوره‌ی خود را بخواند و به رکوع و سجود رود و آن را رکعت اول قرار دهد] و با این کار فضیلت جماعت را درک کرده اگر چه رکعت را با امام درک نکرده.

مسئله ۷: اگر امام را در سجده‌ی اول یا دوم از رکعت آخر درک کند و بخواهد درک فضیلت جماعت کند، [باید] نیت کند و تکبیر بگوید و بعد از آن متابعت کند امام را در سجود و تشهد و بعد از سلام امام برخیزد و نماز را از سرگیرد، اما اکتفا به آن نیت و تکبیر که گفته است ننماید، هر چند احوط آن است که نماز را به آن تکبیر که گفته تمام کند و بعد از آن از سر گیرد.

مسئله ۸: اگر مأموم به جماعت برسد و ببیند امام در رکوع است و بترسد که اگر بخواهد خود را به صف برساند و اقتداء کند امام سر از رکوع بردارد، جایز است همان جا که هست نیت کند و تکبیرة الاحرام گوید و به رکوع رود، و در رکوع یا بعد از سر برداشتن از آن، یا در سجود یا بین سجده‌تین یا بعد از آن یا در حال قیام رکعت بعد راه رود و خود را به صف برساند، چه برای طلبیدن جای افضل یا برای فرار از کراهت ایستادن در صف به تنهایی یا برای غیر آنها باشد، و چه راه رفتن به سوی جلو باشد یا پشت سر یا طرف راست یا طرف چپ، بشرط آن که راه رفتن موجب انحراف از قبله نشود و ما بین او و صف مانع دیگری مثل حایل یا بلندی یا پستی، نباشد. البته بنا بر اقوی آن مقدار فاصله از صف که در حال اختیار جایز نیست، در صورتی که اقتداء بر آن صادق باشد در این صورت ضرر ندارد، هر چند احوط دور نبودن به مقداری است که در حال اختیار جایز نباشد، و در وقت راه رفتن اقوی عدم وجوب کشانیدن پاها بر روی زمین است، بلکه می‌تواند قدم بردارد و راه برود به نحوی که از صورت نمازگزار بیرون نرود، و در حال راه رفتن، احوط ترک قرائت و ذکر واجب و غیر آن از چیزهایی است که طمأنینه در آن معتبر است، و در این حکم؛ فرقی بین مسجد و غیر آن نیست.

شرایط نماز جماعت

علاوه بر آن چه گذشت چند امر در جماعت شرط است:

«اول» آن که ما بین امام و مأموم حایلی نباشد که مانع از دیدن او شود، و هم چنین ما بین بعض مأمومین با بعض دیگر از کسانی که واسطه اتصال او با امام باشند، مانند کسی که از طرف امام یا مقابل فرد وجود دارد، اگر در صفی که ایستاده کسی نباشد که متصل به امام است، پس هر گاه چیزی ما بین آنها حایل شود [به نحوی که ما بین او و امام، نه از طرف راست و نه از طرف چپ و نه از پیش رو متصل نباشد] جماعت باطل می شود هر چند در بعض حالات نماز از قیام یا قعود یا رکوع یا سجود حایل شده باشد. و در حایل فرق نیست ما بین دیوار یا غیر آن و لو انسانی که مأموم نباشد، و این شرط در صورتی است که مأموم مرد باشد به خلاف آن که مأموم زن باشد و امام مرد باشد که وجود حایل ما بین او و امام یا غیر او از مأمومین ضرر ندارد بشرط آن که حائل قدری باشد که متمکن باشد از متابعت امام، به آن که بفهمد حالات امام را از قیام و رکوع و سجود و نحو آنها؛ لکن احوط در نماز زن نیز، نبودن حایل است. و هر گاه امام هم زن باشد حکم او [در اشتراط نبودن حایل] مانند حکم مرد است.

[مسئله ۱] حایل کوتاه که در احوال نماز مانع از دیدن نباشد ضرر ندارد، هر چند مانع از دیدن در حال سجود باشد [به طوری که اگر بنشیند امام را یا کسی را که در صف پیش روی او و لو به واسطه‌ی صفوف متصل به امام است ببیند] مثل آن که حایل یک وجب یا قدری زیادتر باشد. بلی، در صورتی که به قدری بلند باشد که در حال جلوس، مانع از دیدن باشد محل اشکال است؛ در این صورت ترک احتیاط ننمایند.

[مسئله ۲] اگر حایل طوری باشد که در تمام حالات نماز مانع از دیدن باشد مگر در یک حال، مثل آن که بالای حایل سوراخی باشد که در حال قیام بتواند ببیند یا وسط آن که در حال جلوس یا رکوع بتواند ببیند یا پایین آن که در حال سرازیری برای سجود بتواند ببیند؛ احوط و اقوی، عدم جواز جماعت با چنین حایلی است؛ بلکه اگر هر سه جا نیز سوراخ باشد هم چنین است، زیرا با این حال نیز عنوان حائل بر آن صدق می کند.

[مسئله ۳] اگر حایل شیشه باشد که مانع از دیدن نیست، اقوی عدم جواز آن است زیرا که [عنوان] حایل بر آن صادق است.

[مسئله ۴] اگر ما بین آنها شباک [پنجره های شبکه دار و بدون شیشه که معمولاً در معماری سنتی به وسیله خشت یا چوب ساخته می شود] فاصله باشد، حایل محسوب نیست هر چند احوط اجتناب است خصوصاً در صورتی که سوراخهای آن تنگ باشد، بلکه منع از آن در این صورت قوی است زیرا که حایل محسوب می شود.

[مسئله ۵] حایل بودن بعض مأمومین نسبت به بعض دیگر اشکالی ندارد، هر چند افراد صف جلو که حائل است مهیای نماز باشند اما هنوز تکبیره الاحرام نگفته باشند.

[مسئله ۶] اگر بعض مأمومین صف اول یا اکثر آنها به سبب طولانی بودن صف، امام را نبینند اشکالی ندارد و هم چنین طولانی بودن هر صفی نسبت به صف قبل [اشکالی ندارد].

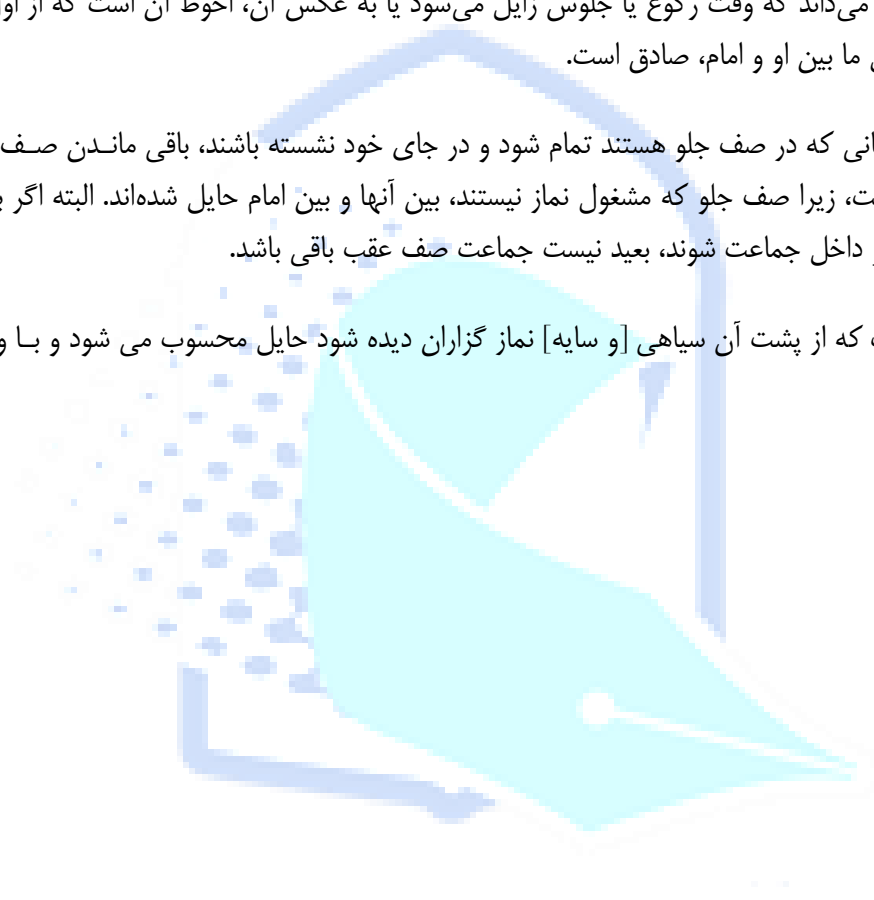
[مسأله ۷] اگر امام در محرابی که داخل دیوار و مانند آن است بایستد، اقتداء کردن کسانی که [بخواهند در] طرف راست و چپ محراب بایستند که دیوار ما بین آنها و امام حایل شده باطل است. اما اقتداء کردن کسی که مقابل ورودی محراب است مانعی ندارد، بلکه اقتداء کسانی که در طرف راست و چپ او ایستاده‌اند و امام را نمی‌بینند صحت آن به شرط اتصال صف، اقوی است هر چند خلاف احتیاط است. و هم چنین است هر گاه صفوف جماعت زیاد باشد که به درب مسجد برسد و بیرون آن هم بایستند که اقتداء کسی که مقابل درب است اشکالی ندارد، و اقتداء کسانی که طرفین او صف کشیده‌اند، اقوی صحت آن است اگر چه خلاف احتیاط است.

[مسأله ۸] حایل غیر مستقرّ مثل آن که انسانی یا حیوانی یا چیز دیگر از پیش روی او عبور کند، اشکالی ندارد. بلی، اگر عبور کنندگان بسیار و متصل به یکدیگر باشند هر چند که مستقر نباشند، جایز نیست، زیرا مانع برقرار است.

[مسأله ۹] اگر وقت شروع به نماز حایلی موجود باشد که در حال قیام مانع از مشاهده‌ی امام نباشد و در حال رکوع یا جلوس مانع باشد و لکن می‌داند که وقت رکوع یا جلوس زایل می‌شود یا به عکس آن، احوط آن است که از اول داخل جماعت نشود زیرا که وجود حایل ما بین او و امام، صادق است.

[مسأله ۱۰] اگر نماز کسانی که در صف جلو هستند تمام شود و در جای خود نشسته باشند، باقی ماندن صف عقب آنها به جماعت محل اشکال است، زیرا صف جلو که مشغول نماز نیستند، بین آنها و بین امام حایل شده‌اند. البته اگر بعد از تمام شدن نماز بلا فاصله برخیزند و داخل جماعت شوند، بعید نیست جماعت صف عقب باقی باشد.

[مسأله ۱۱] پرده‌ی نازک که از پشت آن سیاهی [و سایه] نماز گزاران دیده شود حایل محسوب می‌شود و با وجود آن اقتداء جایز نیست.



ادامه شرایط جماعت

«دوم» آن که محل ایستادن امام بلندتر از محل ایستادن مأموم نباشد مانند بلندی ثابت قابل توجه مثل سکو و امثال آن نه بلندی [غیر ثابت و به صورت] شیب دار بنابر اصح، و در این شرط فرق نیست ما بین آن که مأموم کور باشد یا بینا و مرد باشد یا زن. و بلندی ثابتی که مورد توجه نیست، که کمتر از یک وجب باشد اشکالی ندارد، و هم چنین بلندی شیب دار که منافی صدق مسطح بودن زمین نباشد اشکالی ندارد، به خلاف سرازیری زیاد مثل کوه که احوط در آن ملاحظه‌ی مقدار یک وجب است که جای امام زیاده از آن بلندتر نباشد. و اشکالی ندارد که جای مأموم بلندتر از جای امام باشد هر چند بسیار بلند باشد.

«سوم» آن که مأموم از امام به مقداری فاصله نداشته باشد که معمولاً فاصله زیاد حساب شود، مگر در صفی باشد که اجزاء آن به هم متصل اند و منتهی به فاصله نزدیک می شود، و یا در صفی باشد که بین آن و صف جلو فاصله ذکر شده نباشد، و همینطور [اگر فاصله بین صف ها زیاد باشد، اگر] منتهی به فاصله نزدیک شود، و احوط - احتیاطی که ترک آن جایز نیست - این است که بین محل ایستادن امام و محل سجده مأموم یا بین محل ایستادن فرد جلو با فرد عقب، بیشتر از یک گام بلند فاصله نباشد، و احوط از آن مراعات گام معمولی است، و افضل بلکه احوط از آن این است که بین دو محل ایستادن [امام و مأموم یا فرد جلو با فرد عقب] بیش از مقدار بدن انسان در حال سجده فاصله نشود، به اینکه محل سجده فرد عقب پشت محل ایستادن فرد جلو باشد، بدون وجود فاصله.

[مسئله ۱] اگر در اثناء نماز جماعت فاصله [ای که مانع است] ایجاد شود جماعت باطل می شود و نماز فرادی می شود، و اگر ملتفت ایجاد فاصله نشود و بر نیت اقتداء باقی بماند، اگر کارهائی که منافی نماز فرادی باشد مثل زیادی رکوع یا سجود به قصد متابعت و نحو آن به جا آورده، نماز باطل است و الا صحیح است.

[مسئله ۲] اگر نماز صف جلو تمام شود به این دلیل که نماز قصر بوده یا عدول به فرادی کرده باشند، بنابر اقوی اقتداء صف عقب به سبب ایجاد فاصله باطل می شود، مگر در صورتی که افراد صف جلو که نمازشان تمام شده، بلا فاصله دو مرتبه اقتداء کنند، همانطور که [در این فرض] اقتداء صف عقب به دلیل حایل شدن صف جلو باطل می شود، مگر آن که با اقتداء [دوباره صف جلو] مرتفع شود.

[مسئله ۳] مأمومین صفوف جلو، اگر مهیای جماعت شوند، برای مأمومین صف عقب جایز است قبل از تکبیرة الاحرام صف جلو تکبیرة الاحرام گویند، پس فاصله شدن ما بین او و امام یا فرد متصل به امام به فاصله شدن کسانی که مهیای جماعتند اشکالی ندارد، همانطور که حایل شدن آنها اشکالی ندارد، هر چند خلاف احتیاط است.

[مسئله ۴] اگر معلوم شود که نماز صف جلو باطل بوده، اقتداء صفهای عقب باطل است یا به دلیل [ایجاد] فاصله یا حائل شدن، هر چند در حال نماز ملتفت به بطلان آنها نشوند. بلی، در صورتی که بطلان نماز صف جلو معلوم نشود حمل بر صحت می کنند و اشکال ندارد، همانطور که فاصله شدن صف متقدم در صورتیکه نمازشان طبق تقلید خودشان صحیح باشد، اما طبق تقلید صف عقب باطل باشد، اشکالی ندارد.

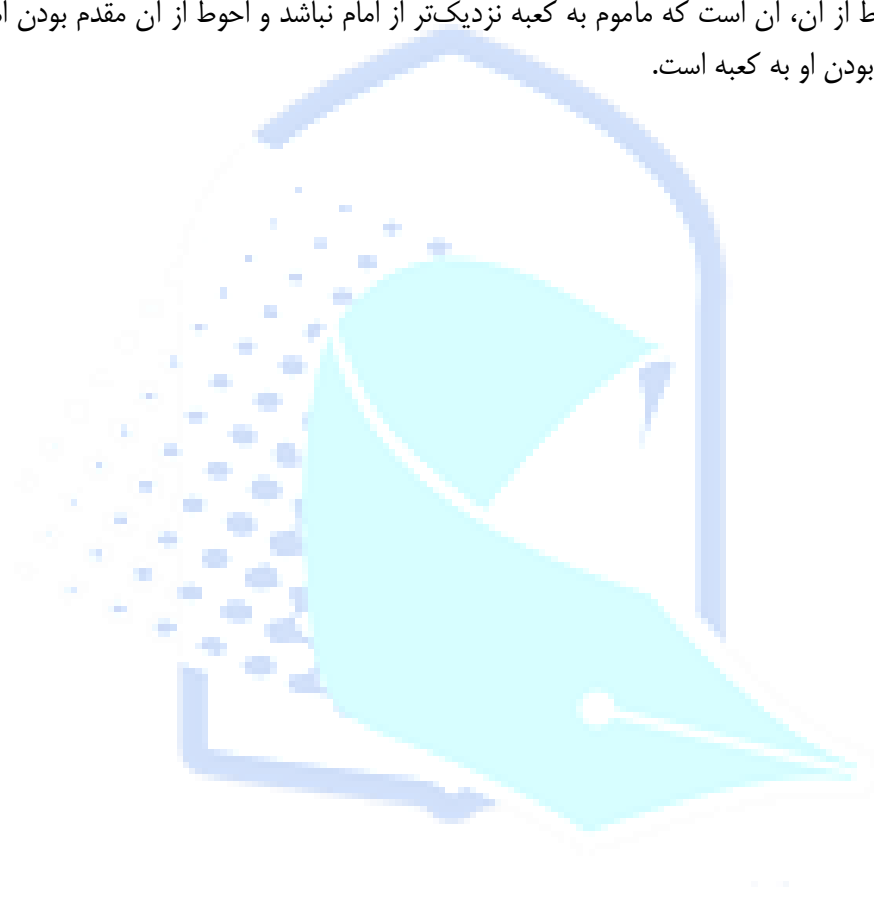
[مسئله ۵] فاصله شدن طفل ممیز در صف اشکالی ندارد، مادامی که علم به بطلان نماز او پیدا نکند.

[مسئله ۶] جادادن کودکان در صف اول بنابر مشهور مکروه است، اگر چه ممیز باشند.

[مسئله ۷] اگر در بین نماز در ایجاد فاصله شک کند، بنا را بر عدم آن بگذارد، و اگر شک کند که آیا از اول نماز فاصله ایجاد شده یا نه؟ باید احراز کند که فاصله نبوده مگر در صورتی که مسبوق به اتصال باشد، مثل آن که نزدیک باشد به امامی که می‌خواهد به او اقتداء کند و شک کند در آن که امام از جای خود جلوتر رفته یا نه؟

«چهارم» آن که جای ایستادن مأموم جلوتر از محل ایستادن امام نباشد، پس اگر در ابتداء نماز یا اثناء آن بر امام مقدم شود اگر به نیت جماعت باقی بماند نماز او باطل می‌شود، و احوط آن است [که] از امام عقب‌تر بایستد هر چند بنا بر اقوی جایز است مساوی یکدیگر بایستند. و بر فرض تأخر یا تساوی، اشکالی ندارد که مأموم مثلاً بواسطه طول قامت، سر یا زانوی او در حال رکوع یا سجود یا جلوس، از امام جلوتر باشد، هر چند احوط مراعات مقدم نشدن تمام بدن مأموم است در جمیع حالات نماز. و ملاک [در تقدم و مساوات و تأخر] بر صدق عرفی است.

[مسئله ۸] بنا بر اقوی جماعت گذاردن در صفی که دایره ای باشد دور کعبه جایز است، و احوط مقدم نشدن مأموم بر امام به حسب دایره است. و احوط از آن، آن است که مأموم به کعبه نزدیک‌تر از امام نباشد و احوط از آن مقدم بودن امام بر مأموم به حسب دایره، و نزدیک‌تر بودن او به کعبه است.



[مسئله ۱] احوط آن است که مأوم در دو رکعت اول از نماز اخفاتی [نماز ظهر و عصر]، ترک قرائت کند در صورتی که در آن دو رکعت با امام باشد اگر چه اقوی، جواز قرائت است اما کراهت دارد. و در صورت ترک قرائت، مستحب است مشغول تسبیح و تحمید الهی و صلوات بر محمد و آل او باشد، اما در دو رکعت اول نماز جهریه [نماز صبح، مغرب، عشاء] اگر در قرائت صدای امام یا حتی همه صدای او را بشنود ترک قرائت بر او واجب است، بلکه احوط و اولی آن است که در حال قرائت او ساکت باشد و قرائت را گوش کند اگر چه اقوی جواز مشغول بودن به ذکر و مانند آن در آن حال است. اما اگر صدای امام و لو همه صدای او را نشنود برای او قرائت حمد و سوره جایز است، بلکه استحباب آن قوی است، و احوط آن است به قصد قربت مطلقه قرائت کند نه به قصد جزئیّت؛ هر چند اقوی جواز آن به قصد جزئیّت است. و در دو رکعت آخر نماز اخفاتی و جهری مثل کسی است که فرادی نماز می خواند؛ در این که به [صورت] وجوب تخییری [بر او] واجب است در آن قرائت حمد تنها یا تسبیحات اربعه را قرائت نماید، چه امام در آنها [حمد را] قرائت کند یا تسبیحات بگوید، و چه مأوم قرائت او را بشنود یا نه.

[مسئله ۲] اگر بخشی از قرائت امام را بشنود؛ احوط ترک قرائت است مطلقاً.

کیفیت متابعت مأوم از امام در احکام

[مسئله ۳] جایز نیست مأوم بر امام در افعال نماز مقدّم شود، بلکه متابعت از امام در افعال واجب است؛ به آن که افعال نماز را مقارن امام یا بعد از او به جا آورد، و تأخیر زیاد از امام جایز نیست.

[مسئله ۴] متابعت، واجب تبعّدی است اما شرط صحت اقتداء نیست. پس در صورتی که عمداً افعال را قبل از امام به جا آورد یا با فاصله زیاد بعد از امام انجام دهد، گناه کار است و لکن نماز او صحیح است، هر چند احوط اتمام و اعاده نماز است. خصوصاً در صورتی که دو رکن از ارکان نماز، بلکه یک رکن را مقدّم یا مؤخّر بدارد. البته اگر به گونه ای افعال را مقدّم یا مؤخّر کند که صورت جماعت به هم بخورد، اقتداء او باطل می شود.

[مسئله ۵] اگر پیش از امام سهواً یا به گمان آن که امام سر [از رکوع] برداشته، سر از رکوع یا سجود بردارد [و معلوم شود که هنوز امام سر برنداشته] بر او واجب است به قصد متابعت به رکوع یا سجود برگردد، و زیادی رکن در جماعت در چنین صورتی اشکالی ندارد. و اگر برنگردد گناه کار است ولی نماز او صحیح است، لکن احوط اعاده نماز بعد از اتمام آن است؛ بلکه احتیاط به اعاده ترک نشود در صورتی که پیش از ذکر واجب سر بلند کرده باشد و با وجود فرصت، متابعت را ترک کند. و اگر در این صورت سهواً یا به گمان آن که فرصت متابعت ندارد متابعت را ترک کند، اعاده واجب نیست، هر چند پیش از ذکر واجب سر از رکوع یا سجود بلند کرده باشد. اما اگر عمداً پیش از امام سر از رکوع یا سجود بلند کرده باشد جایز نیست متابعت کند، و اگر عمداً متابعت کند نماز او به سبب زیادی عمدی باطل می شود، بلکه در رکوع یا هر دو سجده اگر سهواً متابعت کند هم مبطل نماز است زیرا که رکن زیاد شده، به خلاف متابعت سهوی در یک سجده که مبطل نماز نیست.

[مسئله ۶] اگر مأوم عمداً پیش از امام به رکوع یا سجود رود، جایز نیست برگردد و متابعت امام کند زیرا موجب زیادی عمدی می شود، به خلاف آن که سهواً پیش از امام به رکوع یا سجود رود که واجب است متابعت امام نماید، به آن که به قیام یا جلوس برگردد و بعد از آن با امام به رکوع یا سجود رود، و احوط آن است که در هر دو رکوع یا دو سجود ذکر واجب را بگوید به اینکه [در رکوع یا سجده سهوی] ذکر را بگوید بعد متابعت از امام نماید و ذکر را [در رکوع یا سجده ای که برای متابعت به جا می

آورد] بگوید، و اگر عمداً یا سهواً ترک متابعت کند، نمازش باطل نیست هر چند در صورت ترک عمدی متابعت گنه کار است. البته اگر در حال قرائت امام به رکوع رفته باشد و ترک متابعت کند، احوط بطلان و اعاده‌ی نماز است، همانطور که اگر عمداً در حال قرائت امام به رکوع رود، اقوی بطلان نماز است، اما بطلان در این صورت فقط از این جهت است که ترک قرائت نموده و بدل آن که قرائت امام می باشد، به عمل نیامده است. همانطور که اگر عمداً قبل از امام سر از رکوع بلند کند پیش از آن که ذکر واجب آن را بگوید، نمازش به سبب ترک ذکر، باطل است.

[مسئله ۷] اگر امام از نماز فارغ شود و مأموم در حال تشهد یا در سلام اول باشد، لازم نیست نیت فردی کند، بلکه او عرفاً بر اقتداء باقی است.

[مسئله ۸] کسی که امام یک رکعت از او جلوتر است [مثلاً به رکعت دوم اقتداء کرده] بعد از سجده‌ی دوم از رکعت چهارم امام که [رکعت] سوم او است جایز است برخیزد و رکعت دیگر خود را فردی به جا آورد، اما مستحب است در تشهد و سلام، متابعت امام کند و به طور تجافی بنشیند تا امام سلام گوید، آن وقت برای به جا آوردن رکعت چهارم خود برخیزد.

[مسئله ۹] بر مأموم واجب نیست در دو رکعت اول از نماز جهری که صدای امام را می شنود، قرائت امام را گوش دهد، لکن احوط است.



متابعت مأموم از امام در اقوال [اذکار]

[مسئله ۱] واجب نیست مأموم در اذکار از امام متابعت کند، پس واجب نیست اذکار نماز را بعد از امام یا با امام بگوید، چه اذکار واجب چه مستحب، چه مأموم اذکار امام را شنیده باشد یا نشنیده باشد، هر چند احوط آن است که بعد از امام بگوید خصوصاً در صورتی که اذکار امام را بشنود به خصوص در سلام نماز. و بر هر تقدیر، اگر عمداً پیش از امام سلام بگوید نمازش باطل نیست و اگر سهواً بگوید تکرار سلام بعد از سلام امام واجب نیست. البته جایز نیست مأموم تکبیرة الاحرام را پیش از امام بگوید بلکه احوط آن است که بعد از امام بگوید؛ به آن که شروع نکند به آن مگر بعد از فارغ شدن امام از تکبیر هر چند در وجوب آن تأمل است.

[مسئله ۲] اگر سهواً یا به گمان آن که امام تکبیر گفته پیش از امام تکبیرة الاحرام بگوید، باید نماز خود را فردی تمام کند و اگر بخواهد نماز را به جماعت بخواند، عدول به نماز نافله کند و آن را تمام کند، و یا نماز را قطع کند.

[مسئله ۳] جایز است مأموم شش تکبیر افتتاحیه را پیش از تکبیرة الاحرام امام بگوید، هر چند امام تکبیرات افتتاحیه را نگوید.

[مسئله ۴] بر مأموم جایز است که ذکر رکوع و سجود را پیش از [ذکر رکوع و سجود] امام بگوید، همانطور که اگر امام بعض اذکار مستحبه مثل تکبیر رکوع و سجود و بحول الله و قوته و نحو آنها را ترک کند، جایز است مأموم آنها را بگوید.

[مسئله ۵] اگر مأموم [سهواً] به رکوع رود و ببیند که امام در رکعتی که قنوت ندارد مشغول قنوت است، بر مأموم واجب است که از رکوع برخیزد و بایستد، اما قنوت نخواند. و هم چنین اگر سهواً پیش از امام بایستد و ببیند امام نشسته و در غیر محل، تشهد می خواند باید متابعت کند و بنشیند، و اما با او تشهد نخواند و هم چنین در نظایر آن.

[مسئله ۶] امام چیزی از افعال نماز مأموم را بر عهده نمی گیرد، غیر از قرائت حمد و سوره در رکعت اول و دوم در صورتی که در آن دو رکعت داخل جماعت شده باشد، به خلاف رکعت سوم و چهارم که بر مأموم واجب است حمد یا تسبیحات اربعه بخواند، هر چند امام در آن دو رکعت قرائت بخواند و مأموم قرائت را بشنود. و اگر مأموم رکعت اول و دوم امام را درک نکند بلکه در رکعت سوم یا چهارم امام اقتداء کند، باید در رکعت سوم و چهارم حمد و سوره بخواند، زیرا که آنها رکعت اول و دوم اوست، و اگر امام مهلت ندهد که هم حمد و هم سوره را در آن بخواند باید به حمد تنها اکتفاء کند و سوره را ترک کند و با امام به رکوع رود، و اگر امام فرصت ندهد و پیش از تمام شدن حمد او به رکوع رود، احوط آن است که حمد را تمام کند و بعد از آن به رکوع رود و در سجده به امام برسد یا آن که قصد فردی کند، هر چند جایز است که حمد را قطع کند و با امام به رکوع رود و لکن در این صورت احتیاط به اعاده‌ی نماز را نباید ترک کند.

[مسئله ۷] اگر امام را در رکعت دوم درک کند، قرائت حمد و سوره از مأموم در آن رکعت ساقط است و بر او واجب است در رکعت سوم امام که رکعت دوم او است قرائت را به جا آورد، و در رکعت اول خود [که رکعت دوم امام است] در قنوت و تشهد، متابعت امام کند و در حال تشهد احوط آن است تجافی کند [به آن که زانوها را از زمین بلند کند و دو کف دست را بر زمین گذارد و بر آن تکیه کند] همانطور که احوط آن است که در آن حال به جای تشهد، سبحان الله بگوید، هر چند اقوی جواز خواندن تشهد بلکه استحباب آن است. و در رکعت دوم [مأموم که رکعت سوم امام است] اگر امام او را مهلت دهد، باید حمد و

سوره بخواند و قنوت که مستحب است به جا آورد، و الا قنوت را ترک کند و اگر فرصت سوره هم نداشته باشد اکتفاء به حمد تنها کند و اگر پیش از تمام شدن حمد امام به رکوع رود، مطلب مانند مسأله سابق است؛ یا حمد را تمام کند و در سجده به امام برسد، یا از همان جا قصد فرادی کند و نماز خود را تمام کند، یا آن که حمد را قطع کند و با امام به رکوع رود و بعد از اتمام نماز، آن را اعاده کند.

[مسأله ۸] مراد از مهلت ندادن امام که موجب جواز ترک سوره می باشد؛ آن است که پیش از شروع کردن مأموم به سوره یا قبل از اتمام آن امام به رکوع رود، هر چند ممکن باشد پیش از آن که امام سر از رکوع بردارد سوره را تمام کند و به رکوع رود، پس به مجرد آن که امام به رکوع رفت جایز است سوره را ترک کند و با امام به رکوع رود و واجب نیست مشغول سوره شود تا اواخر رکوع امام آن وقت به رکوع رود، هر چند مادامی که ترس از دست دادن رسیدن به رکوع را نداشته باشد، احوط خواندن سوره است، پس اگر مطمئن است که امام قبل از اتمام سوره سر [از رکوع] بلند نمی کند، سوره را ترک نکند و آن را قطع ننماید.

[مسأله ۹] اگر مأموم با این اعتقاد که امام او را مهلت می دهد که قرائت را تمام کند قرائت کرد و به رکوع امام نرسید، نماز او باطل نمی شود. بلکه در صورتی که بداند به رکوع امام نمی رسد و عمداً قرائت سوره را ترک نکند ظاهر باطل نشدن نماز است، بلکه اگر با علم به درک نکردن رکوع امام، عمداً قنوت را به جا آورد، ظاهر این است که نماز او باطل نمی شود.

[مسأله ۱۰] واجب است مأموم قرائت خود را آهسته بخواند هر چند در نماز جهری باشد؛ چه در قرائت استحبابی مثل آن که در دو رکعت اول نماز جهری صدای قرائت امام را نشنود، و چه در قرائت وجوبی، مثل مأمومی که امام جماعت یک یا دو رکعت از او جلوتر است، و اگر جهلاً یا نسیاناً بلند بخواند نمازش باطل نمی شود، البته بعید نیست بلند خواندن «بسم الله» مستحب باشد، همانطور که در سایر موارد وجوب اخفات، بلند خواندن بسم الله مستحب است.

ادامه احکام جماعت

[مسئله ۱] اگر مأوم در رکعت سوم یا چهارم امام، پیش از رکوع اقتداء کند اگر امام او را مهلت دهد باید حمد و سوره بخواند و آلا به حمد تنها اکتفاء کند چنانچه گذشت. و در صورتیکه بداند اگر پیش از رکوع اقتداء کند امام او را مهلت نمی‌دهد که حمد را کامل بخواند، احوط آن است که تأمل کند تا امام به رکوع رود آن وقت تکبیرة الاحرام بگوید و با امام به رکوع رود و قرائت از او ساقط است.

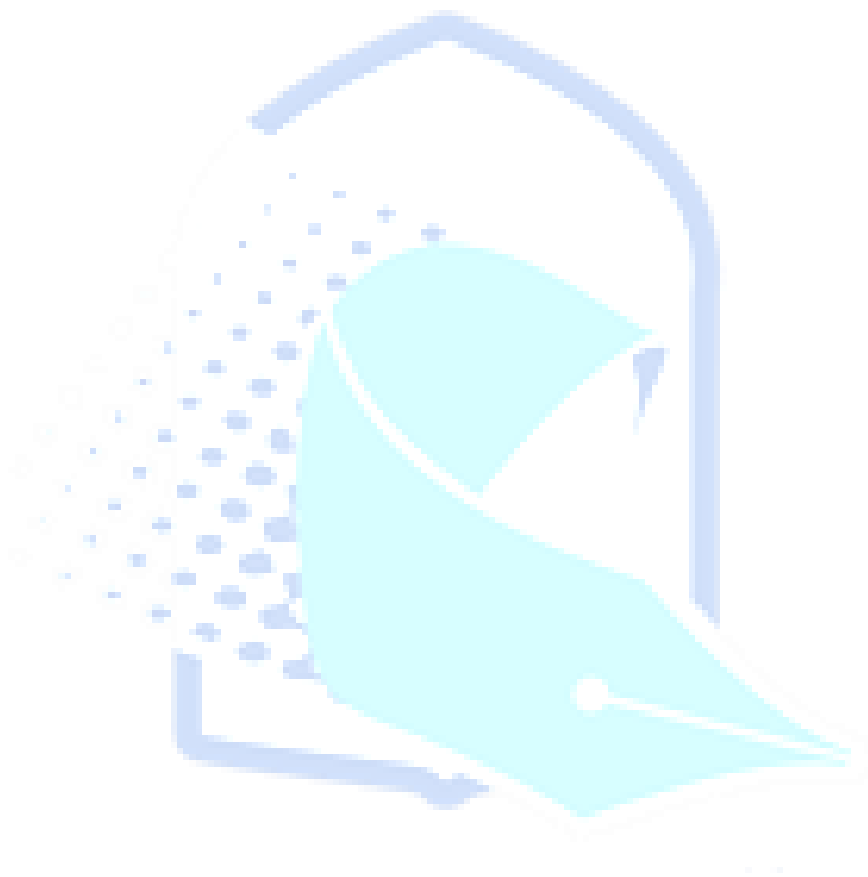
[مسئله ۲] اگر کسی ببیند جماعت منعقد است اما نداند که رکعت چندم امام است، جایز است پیش از رکوع اقتداء کند و به قصد قربت حمد و سوره بخواند، پس اگر معلوم شود رکعت سوم یا چهارم امام است قرائت [مأوم] در محل خود واقع شده است، و اگر معلوم شود رکعت اول یا دوم بوده است، خواندن حمد و سوره اشکالی ندارد.

[مسئله ۳] اگر خیال کند که امام در رکعت اول یا دوم است و قرائت نخواند و پیش از رکوع معلوم شود در رکعت سوم یا چهارم بوده باید قرائت بخواند اگر چه حمد تنها باشد و خود را به امام برساند، و اگر بعد از رکوع معلوم شود، نماز او صحیح است، و اگر خیال کند که امام در رکعت سوم یا چهارم است و اقتداء کند و قرائت بخواند و معلوم شود که در رکعت اول یا دوم بوده اشکالی ندارد، و اگر در اثناء قرائت ظاهر شود [که امام در رکعت اول یا دوم است] تمام کردن آن لازم نیست.

[مسئله ۴] اگر مشغول نافله باشد و جماعت برپا شود و بترسد در صورت اتمام نافله، جماعت اگر چه رکعت اول آن از او فوت شود، جایز است آن را قطع کند، بلکه قطع آن مستحب است هر چند پیش از تکبیرة الاحرام امام باشد. و اگر مشغول به نماز واجب فرادی باشد و جماعت برپا شود و بترسد اگر آن را تمام کند جماعت از او فوت شود؛ مستحب است اگر از محل عدول نگذشته به آن که داخل رکوع سوم نشده باشد؛ عدول به نافله کند و به دو رکعت سلام گوید، و احوط ترک عدول در صورتی است که داخل قیام رکعت سوم شده باشد هر چند به رکوع نرفته باشد، و اگر بعد از عدول به نافله، بترسد که بر فرض تمام کردن آن، جماعت و لو رکعت اول آن فوت می‌شود بنابر اقوی جایز است قطع کند، هر چند احوط قطع نکردن آن است اگر چه یک رکعت یا دو رکعت جماعت از او فوت شود، بلکه اگر بداند که اگر عدول به نافله کند و آن را تمام کند به جماعت آن نماز نمی‌رسد، اولی و احوط ترک عدول و اتمام نماز واجب است، و بعد از آن اگر ممکن باشد و بخواهد فضیلت جماعت را درک کند آن نماز را به جماعت اعاده کند.

[مسئله ۵] جایز است مجتهد یا مقلد او به مجتهد یا مقلد دیگر اقتداء کنند، هر چند در مسائل ظنیه که متعلق به نماز است با یکدیگر مختلف باشند، در صورتی که مورد اختلافی را به جا نیاورند و در عمل متحد باشند. مثلاً اگر فتوای یکی از روی اجتهاد یا تقلید، وجوب سوره است و رأی دیگری عدم وجوب آن؛ در صورتی که سوره را هر چند واجب نداند بخواند جایز است اولی به دومی اقتداء کند، و هم چنین اگر یکی از آنها تکبیر رکوع یا جلسه‌ی استراحت یا سه بار گفتن تسبیحات اربعه در دو رکعت آخر را واجب می‌داند، جایز است اقتداء کند به کسی که آنها را واجب نمی‌داند و لکن مستحباً به جا می‌آورد. بلکه جایز است اقتداء کردن در صورتی که در عمل نیز مخالف باشند در غیر آن چه تعلق دارد به قرائت دو رکعت اول نماز که امام از جانب مأوم بر عهده می‌گیرد، به این معنی که هر کدام به مقتضای رأی خود رفتار کنند. البته جایز نیست اقتداء کردن کسی که چیزی را واجب بداند به امامی که آن را واجب نداند و آن را به جا نیاورد [در صورتی که به جا نیاوردن آن موجب اعاده‌ی نماز باشد] زیرا در این صورت مأوم، نماز امام را به سبب ترک آن چیز به طور قطعی باطل می‌داند پس اقتداء به او [یعنی اقتداء به نماز باطل]

جایز نیست، به خلاف صورتی که در مسائل ظنیه مخالف یکدیگر باشند [که در این صورت اقتداء جایز است هر چند در عمل نیز مخالف هم باشند] زیرا اعتقاد هر کدام از آنها در حق او حکم الله است و هیچکدام نمی تواند حکم به بطلان نماز دیگری نماید، بلکه هر دو از جهت حکم شرعی بودن در عرض هم هستند، و اما در آن چه متعلق به قرائت است که امام از جانب مأموم بر عهده می گیرد و ضامن او است، محل اشکال است؛ زیرا که ضامن به اعتقاد مضمون عنه از عهده‌ی ضامن او خارج نشده، مثلاً اگر امام معتقد باشد که سوره واجب نیست و آن را ترک کند، پس اقتداء کسی که آن را واجب می‌داند به او اشکال دارد، و هم چنین است در صورتی که قرائت امام به سبب ترک ادغام لازم یا مد لازم و امثال آن، به اعتقاد خودش صحیح و به اعتقاد مأموم باطل باشد.



[مسئله ۱] اگر کسی بداند نماز امام به دلیل باطل است، مثل آن که بداند که محدث است یا آن که رکنی را ترک کرده، جایز نیست به او اقتداء کند هر چند امام به سبب عدم اطلاع یا سهو و نحو آن معتقد به صحت نماز خود باشد.

[مسئله ۲] اگر بعد از نماز معلوم شود که امام فاسق یا کافر یا محدث بوده یا رکنی را در نماز ترک کرده که مأموم آن رکن را به جا آورده، یا آن که امام نجاست غیر معفو را که در بدن یا لباس او بوده فراموش کرده است، جماعت باطل است، اما نماز مأموم صحیح است به شرط آن که به قصد متابعت، رکن یا غیر رکن از چیزهایی که محل است به نماز فرادی، زیاد نکرده باشد. و اگر [باطل بودن نماز امام] در اثناء معلوم شود باید قصد فرادی کند و اگر محل قرائت نگذشته واجب است حمد و سوره را بخواند. و هم چنین است اگر بعد از نماز معلوم شود که امام زن بوده و یا امثال آن که یا فقط اقتداء مرد به او جایز نیست، یا مطلقاً اقتداء به او جایز نیست مثل اینکه معلوم شود امام مجنون بوده یا طفل بوده، اگر قائل شویم به عدم صحت امامت مجنون یا صبی، اما احوط اعاده نماز در فرض اخیر بلکه در فرض اول است که اقتداء به فاسق و کافر و... بود.

[مسئله ۳] اگر امام واجبی از واجبات نماز را فراموش کند و مأموم در اثناء نماز بر آن مطلع نشود نماز مأموم صحیح است، هر چند آنچه که فراموش شده رکن باشد، در صورتی که مأموم جزئی را که نسیان آن موجب بطلان نماز باشد فراموش نکند. و اگر مأموم در بین نماز بر نسیان امام مطلع شود؛ باید امام را آگاه کند تا اگر محل آن باقی است آن را به جا آورد، و اگر ممکن نباشد که به امام بفهماند یا امام متنبه نشود یا مأموم امام را آگاه نکند - چرا که آن بر مأموم واجب نیست - واجب است قصد فرادی کند در صورتی که جزء فراموش شده رکن باشد، یا قرائت باشد در موردی که بر عهده امام است و محل آن هنوز باقی است؛ مثل این که پیش از رکوع مطلع شود، اما اگر رکن یا قرائت نباشد، و یا قرائت باشد اما التفات مأموم بعد از گذشتن محل تدارک آن باشد؛ مثل اینکه بعد از رکوع باشد، اقوی جواز باقی ماندن او بر اقتداء است، هر چند احوط فرادی کردن نماز و یا اعاده آن بعد از اتمام نماز است.

[مسئله ۴] اگر امام بفهمد که نماز او به سبب حدث یا ترک شرط رکنی یا جزء رکنی و نحو آن باطل شده، اگر اطلاع او بعد از فراغ باشد، واجب نیست مأمومین را اعلام کند، اما اگر در اثناء نماز بفهمد باطل است، ظاهر وجوب اعلام ایشان است.

[مسئله ۵] اگر امام با یقین به دخول وقت داخل نماز شود و مأموم بداند که وقت داخل نشده یا در دخول آن شک داشته باشد، جایز نیست به او اقتداء کند. بلی، اگر مأموم در اثناء نماز امام، یقین به دخول وقت نمود، اقتداء به آن نماز جایز است، مگر در صورتی که امام فراموش کرده که مراعات وقت کند، یا با ظن غیر معتبر داخل نماز شده باشد اقتداء به او جایز نیست، هر چند مأموم یقین به دخول وقت پیدا کند، زیرا نماز امام در واقع باطل است و دخول وقت در اثناء نماز در این صورت فائده ندارد، زیرا حکم به صحت نماز با دخول وقت در اثناء، مختص به صورتی است که با یقین یا ظن معتبر به دخول وقت، داخل نماز شده باشد.

[مسئله ۶] اگر مأموم فکر کند که امام او را مهلت می‌دهد تا قرائت را تمام کند و قرائت کند و به رکوع امام نرسد نماز او باطل نمی‌شود، بلکه ظاهر، باطل نشدن نماز در صورتی است که بداند به رکوع امام نمی‌رسد و عمداً قرائت سوره را ترک نکند، بلکه اگر با علم به درک نکردن رکوع امام، قنوت را عمداً ترک نکند، ظاهر این است که نماز او باطل نمی‌شود.

شرایط امام جماعت

بدان که شرایط امام چند چیز است: اول، بلوغ، دوم، عقل، سوم، ایمان، چهارم، عدالت، پنجم، ولد زنا نباشد. ششم، مرد بودن در صورتی که مأمومین یا بعض آنها مرد باشند. هفتم، برای مأمومین ایستاده، امام نشسته نباشد و برای مأمومینی که نشسته نماز می‌خوانند امام خوابیده نباشد. هشتم، از کسانی نباشد که قرائشان صحیح نیست؛ به آن که حرفی را از مخرج اداء نکند یا آن را به حرف دیگر مبدل کند، یا حرفی را بیندازد و امثال آن، یا اعراب آن را غلط بخواند هر چند نتواند درست بخواند.

[مسئله ۱] در امامت فرد نشسته برای افراد نشسته، و فرد خوابیده برای خوابیده، و نشسته برای خوابیده، اشکالی وجود ندارد.

[مسئله ۲] اقتداء متوضی [کسی که با وضو نماز می‌خواند] به متیمم [کسی که با تیمم نماز می‌خواند]، یا دارای جیره [کسی که با غسل یا وضوی جیره ای نماز می‌خواند] به غیر او، یا کسی که به سبب عذر یا نجاست بدن یا لباس نماز می‌خواند، برای غیر او اشکال ندارد، بلکه ظاهر جواز امامت مسلوس و مبطون برای غیر این دو است، چه رسد به امامت این دو برای مثل خود، و [و نیز ظاهر] جواز امامت مستحاضه برای طاهره است.

[مسئله ۳] اقتداء کردن به امامی که نتواند حروف را به کمال فصاحت اداء کند اگر بتواند مقدار واجب آن را اداء نماید، جایز است، هر چند مأموم از او افسح باشد.

[مسئله ۴] کسی که قرائت او صحیح نیست اقتداء کردن بر او واجب نیست هر چند احوط است. البته همانطور که گذشت، کسی که قادر بر تعلم [قرائت صحیح] باشد اما وقت تعلم تنگ باشد، اقتداء [نمودن به دیگری] بر او واجب است.

[مسئله ۵] امامت زن برای زن جایز است اما [امامت زن] برای مرد و ختنی جایز نیست.

[مسئله ۶] امامت غیر بالغ برای مثل خود جایز است.

[مسئله ۷] معنی عدالت امام، آن است که ملکه‌ی راسخه داشته باشد که بتواند از گناهان کبیره و از اصرار بر گناهان صغیره، و از منافیات مروّت، که ارتکاب آن بر بی‌مبالاتی به دین دلالت کند، اجتناب نماید. و حسن ظاهری که کاشف ظنی از وجود ملکه [ذکر شده] باشد، کفایت می‌کند.

[مسئله ۸] گناه کبیره آن است که کبیره بودن آن به نص ثابت شود، یا در کتاب و سنت به صراحت یا به طور ضمنی وعده‌ی آتش به مرتکب آن داده شده، یا آن که در کتاب یا سنت وارد شده که آن گناه، اعظم از گناهی است که کبیره بودن آن به نص یا وعده‌ی آتش بر آن ثابت شده، یا نزد اهل شرع بزرگ شمرده شود.

[مسئله ۹] اگر دو فرد عادل شهادت به عدالت شخصی دهند برای ثبوت عدالت او کافی است، البته اگر معارض با شهادت دو عادل دیگر بلکه شهادت یک عادل، بر عدم عدالت او نباشد.

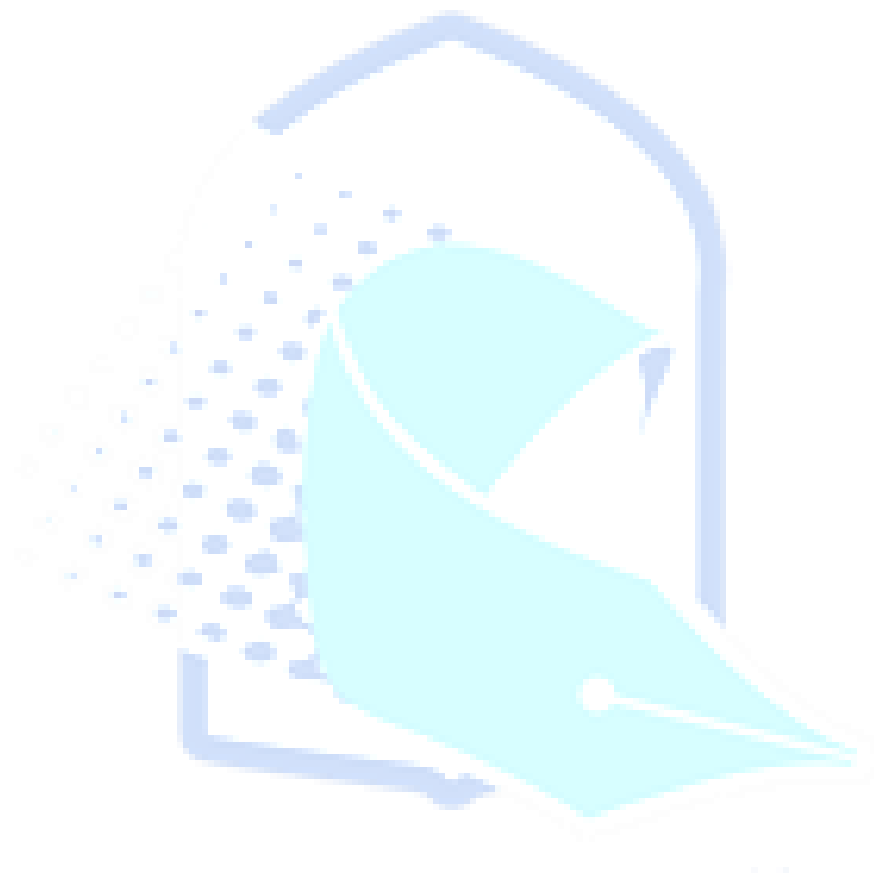
[مسئله ۱۰] خیر دادن عده ای که عدالتشان معلوم نیست بر عدالت فرد که موجب حصول اطمینان باشد برای ثبوت عدالت فرد کافی است، بلکه اطمینانی که از شهادت یک عادل، یا اقتداء عدلین به او، یا اقتداء جماعت مجهول الحال به او حاصل شود، کفایت می‌کند. خلاصه از هر راهی که برای شخص وثوق و اطمینان پیدا شود کافی است، به شرط آن که اطمینان کننده، اهل

فهم و خیره و بصیرت و آشنایی به مسائل شرعیه باشد، و از افراد جاهل یا از کسانی که مثل بیشتر مردم به کمترین چیزی اطمینان برای آنها حاصل می‌شود، نباشد.

[مسئله ۱۱] اگر کسی از عادلانه گناه کبیره ببیند، جایز نیست به او اقتداء کند مگر آن که توبه کند و ملکه‌ی عدالت او باقی باشد، که در این صورت با ارتکاب معصیت از عدالت خارج و با توبه به عدالت برمی‌گردد.

[مسئله ۱۲] کسی که خود را عادل نمی‌داند احوط آن است که اقدام به امامت نکند، هر چند اقوی جواز آن است.

[مسئله ۱۳] هنگامی که به عدالت امام علم پیدا کرد سپس در ایجاد فسق در او شک کرد، جایز است از باب عمل به استصحاب، به او اقتدا کند، و همچنین است اگر چیزی از او ببیند و شک کند که آیا آن موجب فسق هست یا نه.



ترجمه درسهای فصل خمس

درس ۵۰

کتاب خمس مقدمه

خمس چیزی است که خداوند متعال، آن را برای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و ذریه‌اش - خداوند نسل با برکت آنها را زیاد بفرماید - بمنظور احترام به آنان، عوض زکات - که از آلودگیهای دستهای مردم است - قرار داده است، و کسی که یک درهم از آن را جلوگیری کند جزء ستم کنندگان به آنها و غصب کننده‌های حق آنان می‌باشد، از مولای ما حضرت صادق (علیهم السلام) است که: «به حقیقت خدایی که جز او خدا نیست وقتی که صدقه را بر ما حرام کرد برای ما خمس را نازل فرمود. پس صدقه بر ما حرام و خمس برای ما فریضه، و هدیه برای ما حلال است»^۱.

و (باز) از حضرت امام صادق (علیهم السلام) است که: «هیچ بنده‌ای که چیزی از خمس خریده، معذور نیست که بگوید ای پروردگار من آن را به مال خودم خریدم، تا زمانی که اهل خمس به او اذن دهند» و از حضرت امام محمد باقر (علیهم السلام) است که: «و برای احدی حلال نیست که چیزی از خمس بخرد تا اینکه حق ما به ما برسد»^۲.

و کلام در چیزی است که خمس آن واجب است، و در مستحقین آن و کیفیت تقسیم آن بین آنها، و در انفال.

گفتاری در مورد چیزی که در آن خمس واجب است

خمس در هفت چیز واجب است:

اول - آنچه که از اهل جنگ، آنهایی که خون و اموالشان و اسیر نمودن زنان و اطفالشان حلال شده است در صورتی که جنگ با آنها به اذن امام (علیهم السلام) باشد، به قهر بلکه به سرقت و فریب - در صورتی که این دو در جنگ و از شئون آن باشند - به غنیمت گرفته شود. بدون اینکه بنا بر اصح، بین آنچه که جنگجویان آن را در بر گرفته باشند یا نه، مانند زمین و مثل آن فرقی باشد. و اما آنچه که در جنگی که بدون اذن امام (علیهم السلام) است به غنیمت گرفته شود؛ پس اگر در حضور آن حضرت و تمکن از گرفتن اذن از آن حضرت باشد، از انفال می‌باشد، و اما آنچه در حال غیبت آن حضرت و متمکن نبودن از اذن گرفتن باشد اقوی آن است که خمس در آن واجب است مخصوصاً اگر جنگ برای دعوت به اسلام باشد.

و همچنین است آنچه از آنان در وقت دفاع - هنگامی که بر مسلمین در مکانهایشان هجوم آورده باشند - و لو در زمان غیبت، غنیمت گرفته شود.

دوم - معدن

۱ . وسائل، کتاب خمس، باب اول از ابواب ما یجب فیه الخمس، ح

۲ . وسائل کتاب خمس، باب اول از ابواب ما یجب فیه الخمس، ح

و معیار و مرجع در آن عرف می‌باشد، و از اقسام معدن است، طلا و نقره و سرب و آهن و برنج و جیوه و تمام اقسام سنگهای قیمتی (مانند فیروزه، یاقوت) و قیر و نفت و کبریت و ... و سرمه و زرنیخ و نمک و ذغال‌سنگ، بلکه گچ و گل سرخ و گل سرشور و ارمنی بنا بر احتیاط (واجب) جزء معدن است. و آنچه که مورد شک باشد که آیا از معدن است یا نه؟ خمس آن از جهت معدن واجب نیست.

و در معدن معتبر است که - بعد از کم کردن مخارج بیرون آوردن و تصفیه آن - بنا بر احتیاط [ارزش] عین یا قیمت آن به بیست دینار یا دویست درهم برسد، و اگر (بیست دینار و دویست درهم) در قیمت مختلف باشند، بنا بر احتیاط کمترین آنها از نظر قیمت ملاحظه می‌شود، و قیمت وقت استخراج ملاحظه می‌شود و احتیاط بهتر آن است که اگر معدن به یک دینار برسد، بلکه مطلقاً، خمس آن داده شود بلکه سزاوار نیست این احتیاط ترک شود.

و بنا بر اقوی لازم نیست که [مقدار حد نصاب] به یکباره از معدن خارج شود، بلکه اگر در چند دفعه خارج شود و مجموع آن به حد نصاب برسد خمس مجموع آن واجب است. حتی در موردی که کمتر از حد نصاب بیرون بیاورد و منصرف شود سپس برگردد و آن را تکمیل کند، بنا بر احتیاط (خمس دارد) اگر اقوی نباشد. و اگر عده‌ای در استخراج معدن مشارکت نمایند اقوی آن است که لازم است سهم هر کدام از آنان به حد نصاب برسد، اگر چه احتیاط آن است که اگر مجموع در حد نصاب باشد خمس آن داده شود. و اگر یک معدن دارای دو جنس معدنی یا بیشتر باشد، بنا بر اقوی به حد نصاب رسیدن قیمت مجموع آنها کفایت می‌کند.

و اگر معدن‌ها متعدد باشد - بنا بر اقوی - بعضی از آنها به بعضی دیگر ضمیمه نمی‌شود، اگر چه از یک جنس باشند. البته اگر یک معدن حساب شود که بین قسمت‌های آن معدن اجزای زمین فاصله ایجاد کرده باشد بعضی از آن به بعضی دیگر ضمیمه می‌شود.

مسأله - تحقیقا گذشت که فرقی نیست در تعلق گرفتن خمس به آنچه که از معدن خارج می‌شود بین اینکه بیرون آورنده مسلمان باشد یا کافر به تفصیلی که ذکر آن گذشت، پس معادنی را که کفار آنها را بیرون می‌آورند - مانند طلا و نقره و آهن و نفت و ذغال‌سنگ و غیر آنها - خمس به آنها تعلق می‌گیرد، و اگر والی مسلمین مَبسوط‌الید باشد، آن را از آنان می‌گیرد. لیکن اگر از آنان به طایفه بر حق (شیعه) منتقل شد دادن خمس آن بر آنان واجب نیست حتی اگر بدانند که خمس آن را نداده‌اند.

سوم - گنج

و مرجع تشخیص چیزی که به آن گنج گفته می‌شود عرف است.

درس ۵۱

چهارم - فرو رفتن در آب

پس آنچه که از جواهرات با غواصی بدست آید - مانند مروارید و مرجان و غیر آنها از چیزهایی که اخراج آن با غواصی در آب متعارف است - خمس آن در صورتی که قیمت آن به یک دینار و بیشتر برسد واجب است، و بین این که از یک نوع باشد یا نه، در یکدفعه باشد یا چند دفعه فرقی نمی‌کند پس [در هر دو صورت] بعضی از آنها به بعضی دیگر ضمیمه می‌شود. بنابراین، اگر مجموع به یک دینار رسید، خمس آن واجب است. و حکم شرکت نمودن عده‌ای در بیرون آوردن آن مانند شرکت آنها در (استخراج) معدن می‌باشد.

مسأله ۱- در مورد چیزی که با غوص بیرون آورده می‌شود بین دریا و نه‌رهای بزرگ - مانند دجله و فرات و نیل - در صورتی که فرض شود در آنها مانند دریا جواهر به وجود آید، فرقی نیست.

پنجم - آنچه که از مخارج سال خود و عائله‌اش اضافه بیاید

از صنعت‌ها و زراعت‌ها و منافع تجارت‌ها، بلکه و سایر کسب‌ها و لو این که از راه حیات مباحات یا نماها و نتایج یا بالا رفتن قیمت‌ها یا غیر اینها بدست آید از چیزهایی که در مسمای کسب کردن داخل است، اضافه بیاید. و سزاوار نیست ترک احتیاط به این که خمس هر فایده‌ای را بپردازد اگر چه در مسمای کسب داخل نباشد، مانند بخشش و هدیه و جایزه‌ها و ارثیه‌ای که گمان آن را نداشته است و همچنین است در آن چیزی که از راه صدقه مستحب، مالک می‌شود. اگر چه تعلق نگرفتن خمس به غیر منافع آنچه که در مسمای کسب داخل است، خالی از قوت نیست، همانطور که اقوی آن است که به مطلق ارث و مهر و عوض خلع تعلق نمی‌گیرد، و احتیاط [در این موارد] خوب است. و در آنچه که با (گرفتن) خمس یا زکات ملک او شده اگر چه از مخارج سالش زیاد بیاید، خمس (واجب) نیست. ولی اگر قصد داشته باشد که با نگهداشتن آنها، سود و رشد آنها را به چنگ آورد، (با چنین قصدی) خمس در نمای آنها واجب است نه مطلقاً.

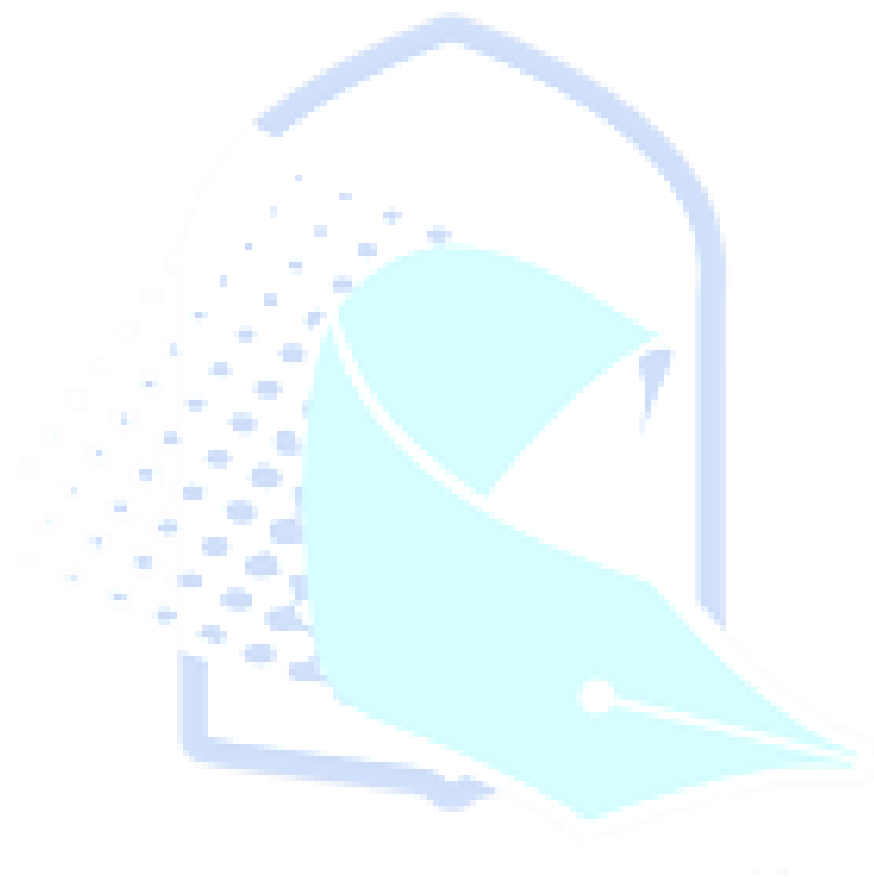
المراد بالمؤونه

مسأله ۲- مقصود از مؤونه، چیزی است که برای خود و عائله واجب النفقه و غیر واجب النفقه‌اش خرج می‌کند، و آنچه در زیارتها و صدقه‌ها و جائزه‌ها و هدیه‌ها و میهمانیها و قراردادهایش خرج می‌کند و حقوقی که با نذر یا کفاره و مانند آن بر او لازم می‌شود از مصادیق مؤونه است، و آنچه را بدان نیاز دارد از چارپا یا کنیز یا بنده یا خانه یا فرش یا اثاث یا کتاب بلکه آنچه را که به آن نیاز دارد برای ازدواج فرزندان و ختنه آنها و برای مرگ عائله‌اش و غیر اینها از چیزهایی که جزء احتیاجات عرفی او حساب می‌شود، (همه این مخارج از مؤونه سال می‌باشد). البته در آنچه که ذکر شد لازم است که اکتفاء نماید به آنچه که مناسب حال او است نه آنکه سفاهت و اسراف به حساب آید، پس اگر بیش از مقدار مناسب حالش باشد جزء مؤونه سال حساب نمی‌شود. بلکه احتیاط آن است که در مصارف حدّ میانه آنچه را مناسب مثل خودش هست رعایت کند، نه مصرف مخارجی که مناسب حال او نباشد و از مثل او متعارف نباشد، بلکه لزوم رعایت آن خالی از قوت نیست. ولی توسعه در مخارج که از مثل او متعارف است، از مؤونه می‌باشد. و مقصود از مؤونه آن چیزی است که بالفعل به مصرف برسد نه مقدار آن؛ پس اگر به خودش سخت بگیرد یا متبرعی مخارجش را تبرّعا بدهد به مقدار آن از مؤونه حساب نمی‌شود، بلکه اگر در اثنای سال خرج کردن مال در چیزی - مانند حج یا ادای دین یا کفاره و مانند آنها - بر او واجب شود، و از روی معصیت یا فراموشی و مانند آن، در آن مصرف نکرده باشد بنا بر اقوی مقدار آن از مؤونه حساب نمی‌شود.

مسأله ۳- اگر چند نوع درآمد - از راه تجارت و زراعت و کار با دست و غیر آن - داشته باشد در آخر سال مجموع استفاده‌ای را که از همه داشته، ملاحظه می‌کند؛ پس خمس زیاده بر مؤونه سالش را می‌دهد، و لازم نیست که برای هر درآمدی، سالی جداگانه منظور نماید.

خمس ارتفاع القیمه

مسأله ۴- اگر چیزهایی داشته باشد که خمس به آنها تعلق نگرفته یا خمس آنها را داده است و قیمت آنها در بازار بالا رود خمس آن زیاده، بر او واجب نیست در صورتی که آن چیزها مال تجارت و سرمایه او نباشند، مانند این که مقصود او از خرید او ابقاء آنها، نگهداری خود آنها و بهره بردن از منافع و نماء آنها باشد. و اما اگر مقصود این باشد که با آنها تجارت کند ظاهر آن است که خمس ترقی قیمت آنها پس از تمام شدن سال واجب است، بشرط آنکه فروش آنها و گرفتن قیمتش ممکن باشد. و اگر فقط در سال بعد ممکن باشد زیادی قیمت بنابر اظهر از منافع آن سال می‌باشد نه سال گذشته.



درس ۵۲

مسأله ۱- احوط - بلکه اقوی - آن است که سرمایه در صورت نیاز به آن، جزء مؤونه حساب نمی‌شود؛ پس در صورتی که از درآمد کسب‌ها باشد دادن خمس آن بر او واجب است مگر این که به جهت حفظ آبرو یا معاشش که مناسب حالش باشد، به تمام آن احتیاج داشته باشد، مثل این که اگر فرض شود که او با دادن خمس آن، به کسبی تنزل پیدا می‌کند که مناسب حال او نیست یا برای مخارجش کفایت نمی‌کند، پس اگر مالی نزد او نباشد (موجود نداشته باشد) و با اجاره یا غیر آن، مقداری فایده ببرد و بخواهد آن را برای تجارت سرمایه خود قرار بدهد تا با آن تجارت کند بر او واجب است خمس آن را بپردازد. و هم چنین است حال در مورد ملکی که از منافع کسب آن را بخرد تا از فوائد آن استفاده ببرد.

خمس مازاد بر مؤونه [مخارج] سال

مسأله ۲- اگر بعضی از چیزها مانند گندم و جو و روغن و ذغال و غیر اینها را از سودی که برده برای مخارج سالش بخرد و در آخر سال مقداری از آنها زیاد بیاید، دادن خمس آن واجب است کم باشد یا زیاد، و اما اگر فرش یا ظرف یا اسب و مانند اینها را - از چیزهایی که با باقی ماندن عین آنها مورد استفاده قرار می‌گیرد - بخرد ظاهر آن است که خمس آنها واجب نمی‌باشد مگر وقتی که از محل حاجت او بیرون رود که در این صورت احتیاطاً خمس آنها واجب است.

ثابت بودن قیمت مؤونه در دو سال

مسأله ۳- اگر برای سکونتش نیازی به خانه مثلا داشته باشد و نتواند آن را بخرد مگر از درآمدش در طول چند سال، اقوی آن است که در صورتی که در هر سال بعضی از احتیاجات خانه را بخرد، جزء مؤونه می‌باشد؛ پس در یک سال مثلا زمین آن را و در سال دیگر سنگها و در سال سوم چوبهای آن را می‌خرد و هکذا، یا مثلا زمین آن را می‌خرد و در طول چند سال، قیمت آن را می‌پردازد در صورتی که غیر از این طور برایش ممکن نباشد. و اما اگر پول را چند سال نگاه دارد بمنظور اینکه بخرد، از مؤونه حساب نمی‌شود پس دادن خمس آن واجب است. کما این که جمع کردن پشم گوسفند را در طول چند سال بمنظور آنکه فرش یا لباسی که برایش لازم است تهیه نماید، در صورتی که بغیر این صورت برایش ممکن نباشد، بنابر اقوی از مؤونه حساب می‌شود.

و هم چنین است خریدن جهاز دخترش از منافع سالهای - متعدد در هر سال مقداری جهیزیه، که از مؤونه حساب می‌شود، بر خلاف اینکه پولها را جهت خریدن آن جمع نماید (که از مؤونه حساب نمی‌شود).

خمس ترکه میت

مسأله ۴- اگر در اثنای سال درآمد، بمیرد ملاحظه کم کردن مخارج بقیه سال بنا بر فرض حیات او ساقط می‌شود، و خمس آنچه که از مخارجش تا وقت مردن اضافه آمده است، واجب می‌باشد.

خارج کردن مؤونه از سود

مسأله ۵- اگر مال دیگری داشته باشد که خمس آن واجب نیست، اقوی آن است که جایز است مؤونه را فقط از ربح هزینه نماید اگر چه احتیاط آن است که مؤونه را بر ربح و آن مال، تقسیم نماید. ولی اگر کسی دیگر - به جهت وجوب یا تبرع - مؤونه او را به عهده بگیرد، مؤونه حساب نمی‌شود و خمس تمام سود واجب است.

مسأله ۶- اگر برای مؤونه‌اش در اول سالش، قرض نماید یا بعضی از چیزهای مورد نیازش را به ذمه بخرد، یا قبل از به دست آمدن سود قسمتی از سرمایه را در مؤونه‌اش مصرف نماید برایش جایز است به همان اندازه از سود کم کند (و خمس بقیه را بدهد).

مسأله ۷- بدهی که بطور قهری پیدا می‌شود - مانند قیمت چیزهایی که تلف نموده و ارش جنایات و نذرها و کفارات هم ملحق به آنها می‌باشد- ادای آن در هر سال از مؤونه همان سال می‌باشد؛ پس مانند سایر مخارج، از فواید و منافع آن سال کم می‌شود، و هم چنین است بدهی که با قرض گرفتن و نسیه خریدن و غیر اینها جهت مؤونه سالهای قبل پیدا شده است، در صورتی که آن را در سال ربح پرداخت نماید. و اما بدهی که از طریق قرض کردن از ولی امر از مال خمس - که از آن به دستگردان تعبیر می‌شود - حاصل شود، از مؤونه حساب نمی‌شود اگر چه در سال ربح آن را بپردازد یا زمان ادای آن در همان سال باشد و بپردازد، بلکه واجب است خمس همه ربح را محاسبه سپس آن بدهی را از مخمس اداء نماید، یا آن بدهی را پرداخت کند و در وقت ادای خمس، آن بدهی را نیز به حساب بیاورد و خمس آن را رد کند.

مسأله ۸- اگر در سال ربح مستطیع شود پس اگر در همان سال به حج برود، مصارف حج از مؤونه است و اگر به جهت عذر یا از روی معصیت، حج را تأخیر بیندازد، خمس (همه) ربح واجب است. و اگر استطاعت از منافع سالهای متعددی پیدا شود خمس آنچه که قبل از سال استطاعت می‌باشد واجب است و اما مقداری که استطاعت او را در سال استطاعت تکمیل می‌نماید، در صورتی که در راه رفتن به حج خرج نماید، خمس ندارد؛ و قبلاً گذشت که مصرف نمودن ربح سال در مؤونه، جایز است، و واجب نیست مخارج را بین ربح و غیر ربح از چیزهایی که خمس آن واجب نیست تقسیم نماید، پس مصرف نمودن همه ربح سالش را در مخارج حج و نگاه داشتن منافع سالهای قبل که تخمیس شده، برای خودش جایز می‌باشد.

دفع الخمس من غیر متعلق الخمس

مسأله ۹- خمس به عین تعلق می‌گیرد، و مخیر بودن مالک در این که از خود آن یا از مال دیگر بپردازد، خالی از اشکال نیست، اگر چه خالی از قرب نمی‌باشد، مگر در مورد حلالی که به حرام مخلوط شده است؛ که در مورد آن احتیاط ترک نشود که خمس عین آن را اداء نماید، و حق ندارد که خمس را به ذمه بگیرد سپس در مالی که خمس به آن تعلق گرفته تصرف نماید، ولی برای حاکم شرع و وکیل مأذون او جایز است که با او مصالحه کند و خمس را به ذمه‌اش منتقل نماید. پس در این صورت، تصرف او در آن (مالی که خمس به آن تعلق گرفته بود) جایز است کما این که حاکم شرع حق دارد در مال مخلوط به حرام هم، مصالحه کند.

مسأله ۱۰- (گذشتن) سال در واجب شدن خمس ارباح و غیر آنها لازم نیست اگر چه بمنظور احتیاطی که به نفع صاحب درآمد است تأخیر آن تا آخر سال جایز است، و اگر بخواهد که زودتر از آن بپردازد جایز است، و اگر معلوم شود که خمس نداشته، حق رجوع به گیرنده خمس ندارد، در صورتی که آنچه گرفته است، تلف شده باشد و هم نداند که او زودتر اقدام به پرداخت خمس نموده است.

ششم - زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد، که همانا خمس آن بر ذمی واجب است، و اگر به اختیار خود آن را ندهد با زور از او گرفته می‌شود، و بین این که زمین زمین زراعت یا باغ یا خانه یا حمام یا دکان یا کاروانسرا یا غیر اینها باشد فرق نمی‌کند در صورتی که خرید و فروش بر زمین آن بطور مستقل واقع شده باشد، ولی اگر تعلق خرید و فروش به زمین بطور تبعی باشد، به این صورت که آنچه فروخته شده عبارت از خانه یا حمام مثلا باشد، اقوی آن است که خمس به زمین آن تعلق نمی‌گیرد.

هفتم - حلالی که با حرام مخلوط شده

و صاحب آن اصلا و لو در ضمن عدد محصوری شناخته نمی‌شود و همچنین اصلا به مقدار آن علم ندارد، پس در این صورت خمس آن پرداخته می‌شود. اما اگر مقدار مال (حرام) را بداند، پس اگر صاحب مال را هم می‌شناسد باید به او بدهد و خمسی ندارد، بلکه اگر صاحب مال را در ضمن عدد محصوری بداند احتیاط آن است که از آنان خلاصی پیدا کند (و بنحوی رضایتشان را تحصیل نماید)، پس اگر ممکن نباشد اقوی آن است که (برای تعیین کردن مالک) به قرعه رجوع شود. و اگر صاحب آن را نشناسد یا در ضمن عدد غیر محصور باشد، - احتیاطا - با اذن حاکم، به هر کسی بخواهد صدقه می‌دهد مادامی که گمان به خصوص شخصی (که او مالک آن باشد) نداشته باشد، وگرنه نباید احتیاط را ترک کند که آن را به همان شخص مخصوص صدقه بدهد بشرط آنکه مورد صدقه باشد. البته گمان بوجود او در عدد محصور فایده ندارد. و اگر مالک را بشناسد ولی مقدار آن را نداند باید از راه صلح با او از آن تخلص پیدا کند، و مصرف این خمس بنابر قول صحیحتر مانند مصرف خمس‌های دیگر است.

مسأله ۱- اگر حق کس دیگری در ذمه او باشد نه در عین مال او، جای خمس نیست؛ بلکه - در این صورت - اگر مقدار آن را بداند ولی صاحب آن را - حتی در ضمن تعداد محصوری - نشناسد، آن مقدار را با اذن حاکم شرع از طرف صاحبش صدقه می‌دهد، یا به حاکم تحویل می‌دهد. و اگر بداند که صاحب آن در ضمن عدد محصور است اقوی آن است که به قرعه رجوع نماید. و اگر مقدار آن را نداند و بین مقدار کم و زیاد مردد باشد، کم را در نظر گرفته به مالک آن - در صورتی که شخصا معلوم باشد - می‌پردازد. و اگر بین عدد محصور مردد باشد پس حکم آن بدان گونه است که گذشت. و اگر مالک آن مجهول یا در عدد غیر محصور معلوم باشد، آن را صدقه می‌دهد همانطور که گذشت؛ و احتیاط آن است که - در این صورت - با حاکم شرع به مقدار حد وسط بین کم و زیاد مصالحه کند پس با آن معامله آن که مقدارش معلوم است می‌شود (و آن را از طرف صاحبش صدقه می‌دهد).

مسأله ۲- اگر بعد از دادن خمس، مالک معلوم شود ضامن آن می‌باشد پس احتیاطا تاوان آن بر او است. و اگر بعد از دادن خمس، بداند که حرام کمتر از آن بوده است نمی‌تواند زیادی را پس بگیرد؛ و اگر بداند که حرام زیادتر از آن می‌باشد احتیاط آن است که زیادی را صدقه بدهد اگر چه اقوی آن است که در صورتی که مقدار زیادی را نداند (صدقه دادن) واجب نیست.

درس ۵۴

گفتاری در مورد تقسیم خمس و مستحقین آن

مسأله ۱- خمس به شش سهم تقسیم می‌شود:

یک سهم برای خدای متعال، و یک سهم برای پیغمبر (صلی الله علیه و سلم) و یک سهم برای امام (علیه السلام) است. و الآن این سه سهم مال حضرت صاحب الامر (ارواحنا له الفداء و عجل الله تعالی فرجه) می‌باشد. و سه سهم دیگر مال یتیمان و مساکین و ابن سبیل‌ها است، از میان کسانی که از طرف پدر، به حضرت عبدالمطلب، انتساب دارند؛ پس اگر از طرف مادر به او نسبت پیدا کند، بنا بر قول صحیحتر، خمس برایش حلال نیست، و صدقه برای او حلال است.

شرائط مستحقین الخمس

مسأله ۲- ایمان - یا آنچه در حکم ایمان است - در تمام کسانی که مستحق خمس اند معتبر است، و بنا بر اصح، عدالت (در آنها) معتبر نیست، و احتیاط آن است که به کسی که پرده‌داری نموده آشکارا گناهان کبیره را انجام می‌دهد داده نشود، بلکه اگر در پرداخت خمس به او کمک به گناه و ستم و وادار نمودن وی به زشتی باشد و ندادن خمس به او را از اینها بازدارد، جایز نبودن پرداخت خمس به او، تقویت می‌شود، و بهتر آن است که در افراد، ملاحظهٔ مرجحات بشود.

مسأله ۳- احتیاط است - اگر اقوی نباشد- کسی که خمس به عهده دارد به کسی که نفقهٔ او به عهده‌اش می‌باشد مخصوصا زوجه‌اش، خمس را به آنها ندهد در صورتی که برای نفقهٔ آنها باشد. اما دادن خمس او به آنها برای غیر نفقه از آنچه که به آن احتیاج دارند و تأمین آن بر خمس دهنده واجب نباشد اشکالی ندارد، همانطور که اگر غیر او به آنها خمس بدهد و لو این که برای نفقهٔ آنها باشد حتی به زوجهٔ کسی که دست تنگ است، اشکالی ندارد.

طریق ثبوت السیاده

مسأله ۴- کسی که ادعای سید بودن می‌کند، به مجرد این ادعا مورد تصدیق قرار نمی‌گیرد. البته اگر در شهر خودش به سید بودن معروف و مشهور باشد و کسی هم او را انکار نکند در ثبوت آن کفایت می‌کند، و ممکن است در پرداخت خمس به کسی که مجهول الحال - و عدالتش احراز شده است - حيله‌ای به کار برد به این ترتیب که خمس را به او بپردازد، به عنوان اینکه او را در رساندن خمس به مستحقش - هر که می‌خواهد باشد حتی اگر خود گیرنده آن باشد - وکیل نماید. لیکن بهتر است که چنین حيله‌ای را بکار نیندد.

مسألة ۵- نصف خمس که مال اصناف سه گانه گذشته است، بنابر اقوی امر آن در دست حاکم شرع می باشد، پس ناچار باید یا به خود او برساند یا به اذن و دستور او خرج نماید، کما این که نصف دیگر آن که مال امام (علیه السلام) است، امر آن به حاکم شرع بر می گردد پس یا باید به او برساند تا آن را در مواردی که طبق نظر و فتوایش مورد مصرف آن است، به مصرف برساند، و یا با اذن او همان مصرفی که برایش معین می کند به مصرف برساند. و پرداخت آن به غیر مرجع تقلیدش مشکل است مگر این که به فتوای گیرنده محل صرف آن از نظر کم و کیف، همان مصارف مرجع تقلیدش باشد، یا طبق نظر او عمل نماید.

مسألة ۶- برای مستحق جایز نیست که [مال را] از باب خمس بگیرد و آن را به مالک برگرداند مگر در بعضی از حالات؛ مثل این که مبلغ زیادی بدهکار باشد و نتواند آن را بپردازد به این که در عسر و سختی قرار بگیرد که امید زوالش نباشد و مستحق بخواهد که ذمه او [نسبت به خمس] فراغت پیدا کند، پس در این صورت مانعی از برگرداندن آن نیست.

خمس مال المنتقل ممن لا یعتقد الخمس

مسألة ۷- اگر مالی که خمس به آن تعلق گرفته است از کسی که اعتقاد به وجوب آن ندارد - مانند کفار و مخالفین - به کسی منتقل شود، دادن خمس آن همانطور که گذشت، واجب نیست، چه از ربح تجارت باشد یا از معدن یا از غیر آن. و چه از منکوحات و مساکن و متاجر یا غیر آنها باشد؛ زیرا ائمه مسلمین (علیهم السلام) اینها را برای شیعیانشان مباح فرموده اند، همانطور که در زمانهایی که خودشان مبسوط الید نیستند قبول نمودن زمینهای خراجیه را از دست حکومت جور و قرار سهم بستن با او، و بخششهای او را تا حدودی، و گرفتن خراج از او و غیر اینها را از چیزهایی که از طرف ظالم و اتباع او به آنها می رسد، برای شیعیانشان مباح کرده اند.

و خلاصه حاکم جور را به منزله خودشان قرار داده اند و کارهای او را نسبت به آنچه که محل ابتلاء شیعه است امضاء کرده اند، از جهت این که شیعیان را از افتادن در حرام و عسر و حرج حفظ کنند.

ترجمه فصل امر به معروف و دفاع

درس ۵۶

کتاب امر به معروف و نهی از منکر

این دو از والاترین و شریفترین واجبات می‌باشند و به وسیله اینها واجبات برپا می‌شود، و وجوب اینها از ضروریات دین است و منکر آن در صورت توجه به لازمه انکار آن و ملزم شدن به آن از کفار می‌باشد.

و در کتاب عزیز (قرآن) و احادیث شریفه با زبانهای مختلف بر آنها ترغیب شده است. خداوند متعال می‌فرماید: «و باید از شما امتی باشند که دعوت به خیر نمایند و امر به معروف و نهی از منکر کنند، و اینان هستند که رستگاراند». و (باز) خداوند متعال می‌فرماید: «شما بهترین امتی هستید که برای مردم بیرون آورده شدید. امر به معروف می‌کنید و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان می‌آورید» و آیاتی دیگر.

و از حضرت رضا (علیه السلام) [نقل شده] است که: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین بود که [بارها] می‌فرمود: وقتی امت من امر به معروف و نهی از منکر را واگذارند، پس باید با خدا اعلان جنگ نمایند».

و از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) [منقول] است که: «حقیقتا خدای عزّ و جلّ نسبت به مؤمن ضعیفی که دین ندارد، بغض دارد. پس گفته شد: مؤمن ضعیفی که دین ندارد، یعنی چه؟ فرمود: کسی است که نهی از منکر نمی‌کند» و (باز) از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است که فرمود: «مادامی که امت من امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و بر نیکی کمک می‌نمایند، در خیر می‌باشند. پس وقتی چنین نکردند، برکتها از آنان سلب می‌شود و بعضی از آنها بر بعضی دیگر مسلط می‌شوند و برای آنها یآوری نیست نه در زمین و نه در آسمان» و از امیر المؤمنین (علیه السلام) است که خطبه خواند و ستایش خدا را نمود و بر او ثنا فرستاد سپس فرمود: «اما بعد همانا از پیشینیان شما کسانی که هلاک شدند، تنها وقتی بود که گناهان را انجام می‌دادند و ربّانیون و احبار، آنان را از این کار، نهی نمی‌کردند بدرستی که آنان چون در معاصی، به آخرین درجه رسیدند و ربّانیون و احبار، آنان را از این کار منع نمودند، عقوبتها بر آنان نازل شد؛ پس امر به معروف کنید و نهی از منکر بنمایید و بدانید که امر به معروف و نهی از منکر هرگز اجلی را نزدیک نمی‌کنند و رزقی را قطع نمی‌نمایند»، تا آخر حدیث.

و از ابو جعفر امام محمد باقر (علیه السلام) است که فرمود: «در آخر الزمان گروهی هست که در میان آنان از دسته‌ای ریا کار پیروی می‌شود که قرآن خواندن و عبادت کردن را به خود می‌بندند تازه بدوران رسیدگان و بی‌خردانند، نه امر به معروف را واجب می‌شمارند و نه نهی از منکر را، مگر زمانی که از ضرر آن آسوده خاطر باشند، بدنبال اینند که برای خودشان رخصتی بیابند و عذری پیدا کنند- سپس فرمود:- و اگر نماز به دیگر کارهایی که با اموالشان و یا با بدنهایشان انجام می‌دهند ضرر می‌رساند حتما نماز را (هم) ترک می‌کردند، همانگونه که بالاترین و شریفترین واجبات (یعنی امر به معروف و نهی از منکر) را ترک کردند، همانا امر به معروف و نهی از منکر واجب بزرگی است که با آن واجبات (دیگر) برپا می‌شود، در آنجا (که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنند) غضب خدای عزّ و جلّ به مرحله کمال می‌رسد و خداوند همه را با عقابش فرا می‌گیرد، پس نیکان در خانه بدان و کوچکان در خانه بزرگتران نابود می‌شوند». و از محمد بن مسلم (روایت) است که گفت: «حضرت امام صادق (علیه السلام) به شیعیان نوشت که یا باید سالمندان و خردمندان شما به نادانان و ریاست طلبان توجه کنند و یا آنکه [در صورت ترک آن] لعنت من حتما به همه شما خواهد رسید». و احادیث دیگری از این قبیل.

گفتاری در مورد اقسام امر به معروف و نهی از منکر و کیفیت وجوب آنها

مسأله ۱- در اینجا هر کدام از امر به معروف و نهی از منکر به واجب و مستحب تقسیم می‌شود، پس چیزی که عقلا یا شرعا واجب است، امر به آن واجب می‌باشد و چیزی که عقلا قبیح، یا شرعا حرام است، نهی از آن واجب می‌باشد. و چیزی که مندوب و مستحب باشد، امر به آن هم مستحب است و آنچه مکروه باشد، نهی از آن مستحب است.

مسأله ۲- اقوی آن است که وجوب امر به معروف و نهی از منکر کفایی است. بنابراین، اگر «من به الکفایة - افرادی که به قدر کفایت هستند» قیام به امر به معروف و نهی از منکر نماید، از دیگران ساقط می‌شود، و گرنه همه در صورتی که شرایط وجوب فراهم باشد، ترک واجب نموده‌اند.

مسأله ۳- اگر اقامه واجب، یا ریشه کن کردن منکری (در جامعه)، متوقف بر این باشد که عده‌ای با هم در امر (به معروف) یا نهی (از منکر) اجتماع [و همکاری] نمایند، با اقدام بعضی از آنان، وجوب ساقط نمی‌شود و باید در آن افراد به مقدار کافی اجتماع کنند.

مسأله ۴- اگر عده‌ای که کمتر از مقدار کفایتند قیام کنند و بقیه با آنان اجتماع نمایند و برای قیام‌کننده جمع نمودن بقیه ممکن نباشد، واجب از قیام‌کننده ساقط می‌شود و گناه بر (گردن) تخلف‌کننده باقی می‌ماند.

مسأله ۵- اگر برپا داشتن واجب یا برکندن منکری متوقف بر ارتکاب حرام یا ترک واجبی باشد ظاهر آن است که باید ملاحظه اهمیت را نماید.

مسأله ۶- اگر بر یکی از دو کار توانایی داشته باشد: امر به فلان معروف، یا نهی از فلان منکر باید از میان آنها مهمتر را ملاحظه کند و در صورت تساوی، میان آن دو مخیر است.

مسأله ۷- بیان کردن حکم شرعی یا بیان کردن مفاسد ترک نمودن واجب و انجام دادن حرام، در سقوط واجب کفایت نمی‌کند؛ مگر اینکه عرفا از بیان آنها - و لو با قرائن - امر (به معروف) و یا نهی (از منکر) فهمیده شود، یا مقصود از امر (به معروف) و نهی (از منکر) [که انجام واجب و ترک منکر است] با بیان آنها حاصل شود. بلکه ظاهر آن است که اگر بخاطر قرینه خاصی طرف از بیان آنها امر (به معروف) و نهی (از منکر) را بفهمد کفایت می‌کند، اگر چه عرف از آن [امر یا نهی را] نفهمد.

مسأله ۸- در امر کردن و نهی نمودن، قصد قربت و اخلاص معتبر نیست بلکه اینها دو واجب توصلی می‌باشند، برای ریشه کن کردن فساد و بپا داشتن واجبات. البته اگر قصد قربت داشته باشد در مقابل امر به معروف و نهی از منکر مأجور می‌باشد.

مسأله ۹- در وجوب انکار، (و نهی از منکر) بین اینکه گناه کبیره باشد یا صغیره، فرقی نیست.

مسأله ۱۰- اگر به قصد رسیدن به حرام شروع به مقدمات آن نماید، پس اگر چنانچه معلوم باشد که آن مقدمات او را به حرام می‌رسانند نهی کردن او از حرام واجب است، و اگر چنانچه معلوم باشد که به حرام نمی‌رسانند نهی او واجب نیست، مگر بنا بر قول به اینکه مقدمات حرام، یا تجرّی، حرام می‌باشد؛ و اگر در موصل بودن آن شک نماید ظاهر آن است که (نهی از آن) واجب نمی‌باشد، مگر بنا بر مبنائی که ذکر شد (که مقدمات حرام یا تجرّی حرام می‌باشد).

مسأله ۱۱- اگر شخصی قصد انجام حرامی را نماید و در توانایی او بر آن کار شک باشد ظاهر آن است که نهی از آن، واجب نیست؛ ولی اگر گفتیم که عزم بر معصیت حرام است، نهی از آن واجب است.

درس ۵۷

گفتاری در مورد شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر

این شرایط چند چیز است:

شرط اول: اینکه امرکننده و نهی‌کننده بدانند که آنچه را که شخص مکلف ترک کرده یا انجام داده معروف یا منکر است، پس بر کسی که معروف و منکر را نمی‌شناسد واجب نیست، و علم (در امر به معروف و نهی از منکر) مانند استطاعت در حج، شرط وجوب است.

مسئله ۱- اگر مسأله مورد اختلاف باشد، و احتمال داده شود که نظر فاعل آن کار یا تارک آن و یا تقلیدش مخالف او باشد، و آنچه را که وی انجام می‌دهد نزد خودش جایز باشد امر و نهی او واجب نیست؛ بلکه بازداشتن او جایز [هم] نیست، تا چه رسد به اینکه علم به این اختلاف باشد.

مسئله ۲- اگر فاعل، جاهل به موضوع باشد نه بازداشتن او و نه بر طرف کردن جهل او واجب نیست. مثل اینکه نماز را از روی غفلت یا فراموشی ترک نماید، یا مایع مست کننده‌ای را از باب اینکه موضوع [مست کننده بودن آن] را نمی‌داند بنوشد. ولی اگر مطلب از چیزهایی با اهمیت باشد و مولا مطلقاً به فعل یا ترک آن رضایت نداشته باشد، واجب است آن را برپا دارد و او را امر یا نهی نماید، مانند قتل نفس محترمه.

مسئله ۳- اگر آنچه را که او ترک نموده طبق رأی خودش یا رأی کسی که از او تقلید می‌نماید واجب باشد یا آنچه را که انجام داده اینگونه (طبق رأی او یا رأی کسی که از او تقلید می‌نماید) حرام باشد، و رأی غیر او مخالف رأی او باشد، ظاهر آن است که بازداشتن او واجب نیست، مگر اینکه قائل باشیم تجرّی یا کاری که با آن تجرّی می‌شود حرام است.

مسئله ۴- اگر آنچه را که مرتکب شده مخالف احتیاطی باشد که آن احتیاط به نظر خودشان یا به نظر مرجع تقلیدشان لازم باشد، احتیاط آن است که او را نهی نماید، بلکه بعید نیست که واجب باشد.

مسئله ۵- یاد گرفتن شرایط امر به معروف و نهی از منکر و موارد واجب بودن و واجب نبودن آن و موارد جواز و عدم آن واجب است تا در امر و نهی، به منکر نیفتد.

مسئله ۶- اگر در موردی امر به معروف یا نهی از منکر بنماید که برای او جایز نیست، بر غیر او واجب است که او را از آن کار نهی نماید.

شرط دوم: اینکه احتمال تأثیر امر یا نهی را بدهد؛ پس اگر بداند یا اطمینان پیدا کند که تأثیر ندارد واجب نمی‌باشد.

مسئله ۷- با گمان به عدم تأثیر و لو اینکه ظن قوی باشد وجوب (امر یا نهی) ساقط نمی‌شود. پس با وجود احتمال مورد توجه عقلاء (نسبت به تأثیر) واجب می‌باشد.

مسئله ۸- اگر بداند که انکار (و امر و نهی) او مؤثر واقع نمی‌شود، مگر اینکه با درخواست و موعظه همراه نماید ظاهر آن است که انکار این چنین واجب است؛ و اگر بداند که تنها موعظه و تقاضا اثر می‌گذارند نه امر و نهی، وجوب آنها بعید نیست.

مسئله ۹- اگر شخصی مرتکب دو حرام شود یا دو واجب را ترک کند، و بداند که امر کردن نسبت به هر دو با هم مؤثر نیست، ولی نسبت به یکی از آنها عیناً احتمال تأثیر را می‌دهد، نسبت به همان واجب است، نه دیگری. و اگر احتمال تأثیر نسبت به یکی از آنها را- به طور غیر- مشخص- بدهد، واجب است ملاحظه مهمتر را بنماید.

پس اگر تارک نماز و روزه باشد و بداند که امر به نماز اثر نمی‌گذارد و در مورد روزه احتمال تأثیر می‌دهد (امر کردن به روزه) واجب است. و اگر احتمال تأثیر نسبت به یکی از آنها را (بطور غیر مشخص) بدهد واجب است امر به نماز کند. و اگر یکی از آنها مهمتر نباشد بین آنها مخیر است؛ بلکه می‌تواند بطور اجمال، به یکی از آنها امر نماید، در صورتی که احتمال دهد این چنین امر کردن مؤثر باشد.

مسئله ۱۰- اگر بداند یا احتمال دهد که امر یا نهی او در صورت تکرار شدن تأثیر می‌گذارد، تکرار کردن آن واجب است.

مسئله ۱۱- اگر بداند یا احتمال دهد که انکار او در حضور عده‌ای مؤثر است، نه غیر آن، پس اگر چنانچه مرتکب آن، آشکارا به آن اقدام نموده است جایز و واجب است؛ وگرنه وجوب انکار بلکه جواز آن اشکال دارد.

مسئله ۱۲- اگر بداند که انکارش نسبت به مطلبی در حال حاضر بی‌تأثیر است و لیکن می‌داند یا احتمال می‌دهد که (همین) امر فعلی نسبت به آینده اثر دارد (امر کردن) واجب است. و همچنین اگر بداند که نهی او از خوردن شراب نسبت به کاسه مشخصی بی‌اثر است لیکن نهی او از آن برای بعد - بطور کلی یا تا حدودی - در ترک شرب خمر مؤثر است، (نهی کردن) واجب است.

مسئله ۱۳- اگر بداند که امر یا نهی او نسبت به ترک‌کننده و فاعل کاری اثر ندارد لیکن نسبت به غیر او به شرطی که خطاب بوی توجه پیدا نکند اثر دارد، واجب است که به انگیزه تأثیر در شخص دوم، خطابش را به شخص اول متوجه سازد.

مسأل ۱- اگر تأثیر امر یا نهی متوقف بر ارتکاب حرام یا ترک واجبی باشد، چنین نهی و امری جایز نیست و وجوب ساقط می‌شود؛ مگر آنکه مورد، آن چنان مهم باشد که شارع به تخلف از آن به هر طوری که باشد راضی نباشد، مثل قتل نفس محترمه، و آنچه این امر و نهی به آن توقف دارد به این درجه (از اهمیت) نباشد. پس اگر جلوگیری از قتل نفس محترمه متوقف بر وارد شدن به خانه غصبی و مانند آن باشد واجب است.

مسأل ۲- اگر فاعل (حرام) بگونه‌ای است که اگر او را نهی از منکر کند به آن اصرار می‌ورزد و اگر او را امر به منکر کند، آن را ترک می‌کند در صورتی که محذور دیگری نباشد واجب است (به چنین فاعلی) امر نماید، و همچنین است در معروف.

مسأل ۳- اگر بداند یا احتمال دهد که امر یا نهی در کم کردن معصیت مؤثر است نه در ریشه کن کردن آن، واجب است؛ بلکه اگر در تبدیل اهم به مهم تأثیر داشته باشد بعید نیست که (باز هم) واجب باشد. بلکه اگر اهم به منزله‌ای باشد که مولا در هر حال راضی به حصول آن نباشد، اشکالی در وجوب (امر یا نهی) نیست.

مسأل ۴- اگر احتمال بدهد که انکار (و امر یا نهی) او در ترک مخالفت قطعی - نه در موافقت قطعی - نسبت به اطراف علم (اجمالی) مؤثر است، (انکار) واجب است.

مسأل ۵- اگر بداند که نهی او تأثیر می‌کند که حرامی که تفصیلاً معلوم است ترک شود و جای آن بعضی از اطراف علم اجمالی (حرام) انجام گردد می‌شود، ظاهر آن است که واجب باشد؛ مگر اینکه آن معلوم اجمالی آنچنان اهمیتی داشته باشد که گذشت - و حرام تفصیلی در آن حد نباشد - که (در این صورت) جایز نیست. و آیا (در مفروض مسأل) هر اهمیتی موجب وجوب می‌شود؟ در آن اشکال است.

مسأل ۶- اگر (هم) احتمال تأثیر بدهد و (هم) احتمال تأثیر خلاف بدهد، ظاهر آن است که (امر یا نهی) واجب نیست.

مسأل ۷- اگر احتمال بدهد که (نهی او) در تأخیر وقوع منکر و عقب افتادن آن اثر دارد پس اگر احتمال بدهد که در آینده (هم) توانایی بر ارتکاب آن را پیدا نمی‌کند، واجب است و گرنه احتیاط آن است که نهی نماید؛ بلکه بعید نیست واجب باشد.

مسأل ۸- اگر دو نفر بدانند که انکار (و امر یا نهی) یکی از آنها اجمالاً تأثیر دارد و دیگری تأثیر ندارد بر هر دو واجب است که انکار نمایند. پس اگر یکی از آنها انکار کند و اثر بگذارد از دیگری ساقط می‌شود و گرنه بر او واجب است.

مسأل ۹- اگر اجمالاً معلوم باشد که انکار یکی از آنها مؤثر است، و انکار دیگری در اصرار ورزیدن (شخص) بر گناه تأثیر می‌گذارد، واجب نمی‌باشد.

شرط سوم: اینکه شخص معصیت کار اصرار بر استمرار گناه داشته باشد، پس اگر از حال او معلوم باشد که گناه را ترک می‌کند وجوب (انکار) ساقط می‌شود.

مسأل ۱۰- اگر علامت ترک گناه از او آشکار شود که از آن علامت یقین (به ترک گناه) حاصل شود بدون اشکال وجوب ساقط است، و اطمینان در حکم یقین می‌باشد. و همچنین است اگر بی‌بینه - در صورتی که مستند آن امر حسّی یا نزدیک به حسّی باشد - بر ترک قائم شود. و همچنین است اگر اظهار پشیمانی و توبه نماید.

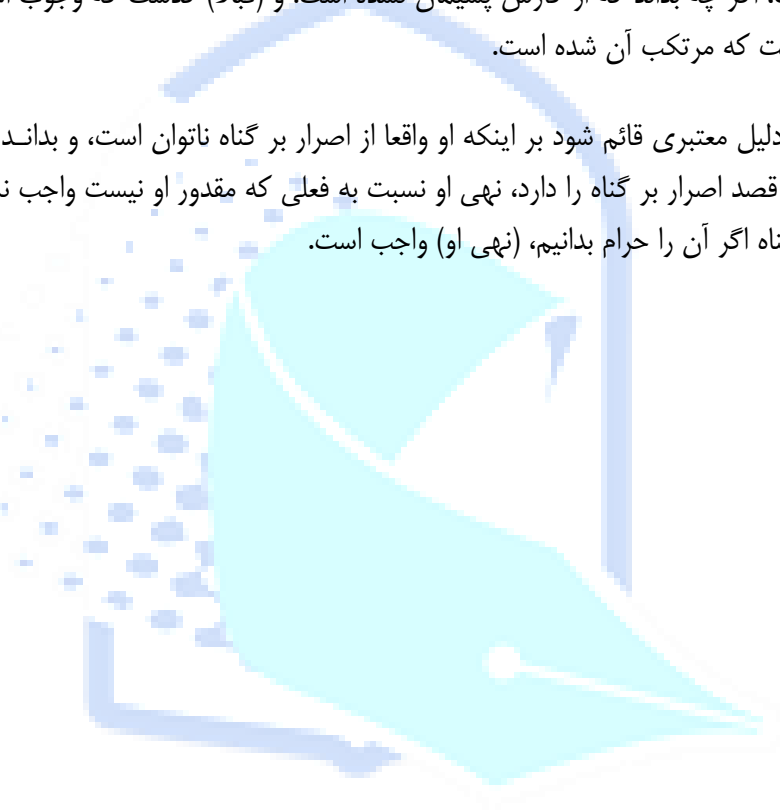
مسأله ۱۱- مقصود از استمرار، آن است که گناه را مرتکب گردد و لو اینکه یک مرتبه دیگر باشد، نه آنکه (مقصود) گناه کردن دائم باشد. پس اگر مسکری بیاشامد و قصد داشته باشد که فقط مرتبه دوم (هم) بخورد، نهی (او) واجب است.

مسأله ۱۲- توبه کردن از گناه، از واجبات است؛ پس اگر مرتکب حرامی شود یا واجبی را ترک نماید، واجب است فوراً توبه نماید، و در صورتی که توبه کردنش معلوم نشود واجب است او را امر به توبه نمایند. و همچنین است اگر در توبه‌اش شک باشد. و این، غیر از امر و نهی نسبت به بقیه گناهان است؛ پس اگر در اینکه او اصرار (بر گناهی که انجام داده است) دارد، شک باشد یا معلوم باشد که اصرار ندارد، نسبت به همان معصیت، انکار (و امر یا نهی) واجب نیست لیکن نسبت به ترک توبه، واجب است.

مسأله ۱۳- اگر از حال شخص - به صورت علم یا اطمینان و یا از دلیل معتبری - ظاهر شود که او می‌خواهد معصیتی را مرتکب گردد که تا به حال آن را انجام نداده است، ظاهر آن است که نهی او واجب است.

مسأله ۱۴- در واجب نبودن انکار، اظهار پشیمانی و توبه او شرط نیست؛ بلکه در صورت علم - و مانند آن - برداشتن استمرار بر گناه، (انکار) واجب نیست، اگر چه بداند که از کارش پشیمان نشده است. و (قبلاً) گذشت که وجوب امر به توبه غیر از وجوب نهی نسبت به گناهی است که مرتکب آن شده است.

مسأله ۱۵- اگر بداند یا دلیل معتبری قائم شود بر اینکه او واقعا از اصرار بر گناه ناتوان است، و بداند که او به جهت اینکه نمی‌داند که ناتوان است قصد اصرار بر گناه را دارد، نهی او نسبت به فعلی که مقدر او نیست واجب نمی‌باشد؛ اگر چه نسبت به ترک توبه و تصمیم بر گناه اگر آن را حرام بدانیم، نهی (او) واجب است.



شرط چهارم: اینکه در انکار (و امر یا نهی) او مفسده‌ای نباشد.

مسئله ۱- اگر بداند یا گمان کند که انکار او موجب ضرر جانی یا آبرویی یا مالی که قابل توجه است، بر او یا بر یکی از مربوطین او مانند خویشان و یاران و همراهانش می‌شود، (انکار) واجب نیست و از او ساقط می‌شود؛ بلکه همچنین است اگر بخاطر احتمال که عقلاء به آن اعتناء می‌کنند ترس متوجه شدن چنین ضرری را داشته باشد، (واجب از او ساقط می‌شود). و ظاهر آن است که بقیه مؤمنین هم به خویشان و دوستانش ملحق می‌شوند.

مسئله ۲- در متوجه شدن ضرر فرقی نیست بین اینکه در زمان حال باشد یا در آینده؛ پس اگر ترس داشته باشد که در آینده، ضرری به او یا به غیر او می‌رسد، وجوب (انکار) ساقط می‌شود.

مسئله ۳- اگر بداند یا گمان کند یا به جهت احتمالی که عقلاء به آن اعتناء می‌کنند بترسد که در صورت انکار، او یا مربوطین او در تنگنا و سختی واقع می‌شوند، (انکار) واجب نمی‌باشد و بعید نیست که سایر مؤمنین نیز، به مربوطین ملحق باشند.

مسئله ۴- اگر بر جان و یا آبروی خودش و یا بر جان و آبروی مؤمنین، ترس داشته باشد، انکار (و امر یا نهی) حرام است. و همچنین است اگر بر اموال مؤمنین که مورد توجه است بترسد، (انکار حرام است). ولی اگر بر مال خودش بترسد - بلکه بداند - که ضرر مالی به او می‌رسد، پس اگر چنانچه در حدی نباشد که او را به تنگنا و سختی بیندازد، ظاهر آن است که انکار او حرام نیست؛ و در صورتی که موجب حرج و سختی باشد، بعید نیست که انکار، حرام باشد.

مسئله ۵- اگر اقامه واجب یا ریشه کن کردن منکری متوقف بر بذل مالی باشد که مورد توجه است، بذل آن واجب نیست؛ لیکن در صورتی که بگونه‌ای نباشد که در حرج و سختی بیفتد خوب است، و در صورتی که موجب حرج باشد بعید نیست که جایز نباشد. ولی اگر موضوع از چیزهایی باشد که شارع مقدس به آن اهمیت می‌دهد و در هر حال، خلاف آن را رضایت ندارد، واجب است.

مسئله ۶- اگر معروف و منکر از چیزهایی باشد که شارع اقدس به آن اهمیت می‌دهد، مانند حفظ جان قبیله‌ای از مسلمین، و هتک حرمت نوامیس آنها، یا از بین بردن آثار اسلام و محو دلیل (حقانیت) اسلام بطوری که موجب گمراهی مسلمین گردد، یا از بین بردن بعضی از شعائر اسلام مانند بیت الله الحرام بطوری که آثار و محل آن محو شود، و مانند اینها، باید ملاحظه مهمتر بودن را نماید، و هر ضرری - اگر چه ضرر جانی باشد - یا حرجی موجب رفع تکلیف نمی‌باشد، پس اگر برپا داشتن حجت‌ها (و دلیلهای حقانیت) اسلام بطوری که بوسیله آنها گمراهی برطرف شود، متوقف بر بذل جان یا جانها باشد ظاهر آن است که واجب باشد، چه رسد به اینکه در ضرر یا حرجی که کمتر از بذل جان است واقع شود.

مسئله ۷- اگر در اسلام بدعتی واقع شود و سکوت علمای دین و رؤسای مذهب (اعلی الله کلماتهم) موجب هتک اسلام و تضعیف اعتقادات مسلمین شود، بر آنان واجب است به هر وسیله‌ای که ممکن است انکار نمایند، چه انکار آنها در ریشه کن ساختن فساد مؤثر باشد یا نه. و همچنین است اگر سکوت آنان از انکار منکرات، موجب آن باشد و (اینجا) ملاحظه ضرر و حرج نمی‌شود، بلکه ملاحظه اهمیت می‌شود.

مسأله ۸- اگر در سکوت علمای دین و رؤسای مذهب (اعلی الله کلمتهم) ترس این باشد که منکر، معروف یا معروف، منکر شود، واجب است بر آنان که علمشان را ظاهر نمایند و سکوت جایز نیست و لو اینکه بدانند که انکارشان در ترک کار فاعل، مؤثر نیست. و ملاحظه ضرر و حرج نمی‌شود در صورتیکه حکم از مسائلی باشد که مورد اهمیت جدی شارع مقدس است.

مسأله ۹- اگر در سکوت علمای دین و رؤسای مذهب (اعلی الله کلمتهم)، (و العیاذ باللّٰه) تقویت ظالم و تأیید او باشد، سکوت کردن بر آنان حرام است و بر آنها واجب است [مخالفت خود را] اظهار کنند و لو اینکه در رفع ظلم او مؤثر نباشد.

مسأله ۱۰- اگر سکوت علمای دین و رؤسای مذهب (اعلی الله کلمتهم) موجب جرأت ستمکاران بر ارتکاب بقیه محرمات و ایجاد بدعتها شود، سکوت کردن بر آنان حرام است و بر آنها واجب است انکار نمایند، اگر چه در از بین بردن معصیتی که مرتکب می‌شود، تأثیری نداشته باشد.

مسأله ۱۱- اگر سکوت علمای دین و رؤسای مذهب (اعلی الله کلمتهم) موجب سوء ظن به ایشان و هتک آنان و نسبت دادنشان به چیزی بشود که صحیح نیست و نسبت دادنش به آنها جایز نیست، مانند اینکه نعوذ باللّٰه اعوان ظلمه بحساب آیند، بر آنها واجب است برای برطرف کردن ننگ از ساحت مقدسشان، انکار نمایند، و لو اینکه در رفع ظلم اثر نکند.

مسأله ۱۲- اگر ورود بعضی از علماء مثلا در بعضی از پستهای دولت موجب اقامه واجب یا واجبات، یا موجب ریشه کن کردن منکر یا منکراتی شود، و محذور مهمتری - مانند هتک حیثیت علم و علماء و تضعیف اعتقادات مردم ضعیف نداشته باشد - (وارد شدن در این پستها) بطور کفایی واجب است. مگر آنکه چنین چیزی بجز برای بعضی از افراد مشخص که دارای خصوصیات خاصی است ممکن نباشد، که (در این صورت) مشخصا بر چنین فردی واجب است.

مسأله ۱۳- در امرکننده و نهی‌کننده، شرط نیست عادل باشد و یا به آنچه امر می‌کند خودش عمل نماید و آنچه را نهی می‌نماید ترک کند، و اگر (خودش) تارک واجب باشد، بر او واجب است که با اجتماع شرایط، (دیگری را) به همان واجب امر نماید که اینک واجب است به آن عمل نماید، و اگر مرتکب حرام می‌باشد بر او واجب است که (دیگری را) از ارتکاب آن نهی نماید، که اینک ارتکاب آن برای خودش حرام است.

مسأله ۱۴- اگر مرتکب حرام، یا تارک واجب، شرعا یا عقلا در آن معذور باشد، انکار او واجب نیست بلکه جایز نیست.

مسأله ۱۵- اگر احتمال داده شود که مرتکب حرام یا تارک واجب، در آن معذور باشد، انکار او واجب نیست بلکه اشکال دارد. پس در صورتی که احتمال داده شود کسی که در ماه رمضان روزه را می‌خورد که مثلا مسافر است، نهی او واجب نیست بلکه دارای اشکال است. البته اگر کار او آشکارا و باعث هتک احکام اسلام یا جرأت پیدا کردن مردم بر ارتکاب محرمات شود، برای این جهت، نهی او واجب است.

مسأله ۱۶- اگر مرتکب حرام یا تارک واجب معتقد باشد که آن جایز است، و در آن خطا کرده باشد؛ پس اگر (خطایش) به جهت شبهه موضوعیه باشد - مانند اینکه گمان کند روزه برایش ضرر دارد یا معالجه‌اش تنها به حرام می‌باشد - نه برطرف کردن جهل از او، و نه انکار او واجب نیست.

و اگر به جهت جهل در حکم باشد؛ پس اگر مجتهد یا مقلد کسی باشد که این چنین فتوی دارد، پس رفع جهل از او و بیان حکم برایش واجب نیست، و اگر حکمی را که وظیفه‌اش عمل به آن است نداند، واجب است جهل را از او برطرف نمود و حکم مسأله را برایش بیان نمود، و انکار او واجب است.

درس ۶۰

گفتاری در مراتب امر به معروف و نهی از منکر

همانا برای امر به معروف و نهی از منکر مراتبی است که در صورت حصول مطلوب از مرتبه پائین‌تر، حتی با احتمال حصول آن، جایز نیست که به مرتبه بالاتر تعدی نمود.

مرتبه اول: این است که کاری انجام بدهد که از آن ناراحتی قلبی او از منکر آشکار گردد و اینکه از او می‌خواهد که معروف را انجام داده و منکر را ترک نماید، و برای آن درجاتی است: مانند چشم پوشیدن [پایین انداختن نگاه از او]، و عبوسی و گرفتگی در صورت [چهره در هم کشیدن]، و مانند روگرداندن یا پشت کردن به او و از او کنار کشیدن و ترک رابطه با او و مانند آن.

مسئله ۱- اگر رو گرداندن و ترک رابطه با او مثلاً موجب تخفیف یافتن منکر می‌شود نه از بین بردن آن، و احتمال نمی‌دهد که امر و نهی زبانی او، در ریشه کن نمودن آن اثر کند، و به غیر از آن هم امکان انکار برایش نباشد، اعراض و ترک رابطه واجب می‌باشد.

مسئله ۲- اگر در روگردان شدن علمای دین و رؤسای مذهب (اعلی‌الله کلمتهم) از ستمکاران و پادشاهان ظالم، احتمال تأثیر - و لو در کم شدن ظلم آنها- باشد، بر آنان واجب است اعراض نمایند. و اگر عکس آن فرض شود - به اینکه رابطه و معاشرت ایشان (باسلاطین ظالم) موجب کم شدن ظلمشان شود - باید ملاحظه جهات را بنمایند و طرف اهم را ترجیح دهند - و در صورتی که محذور دیگری حتی احتمال اینکه معاشرت ایشان موجب شوکت و تقویت آنان و جرأت پیدا کردنشان بر هتک حرمت‌های الهی، یا احتمال هتک مقام علم و روحانیت و موجب سوء ظن به علمای دین و رؤسای مذهب نباشد (چنین محذوری نداشته باشد) - معاشرت ایشان با این هدف واجب است.

مسئله ۳- اگر معاشرت علمای دین و رؤسای مذهب (با ستمکاران) دارای مصلحت راجحی نباشد که رعایت آن لازم است، (این معاشرت) برای ایشان جایز نیست، مخصوصاً اگر موجب اتهام بر آنان و نسبت دادنشان به این‌که به کارهای ستمکاران راضی می‌باشند، شود.

مسئله ۴- اگر در رد کردن هدایای ستمکاران و سلاطین ظالم، احتمال تأثیر در تخفیف دادن ظلمشان یا تخفیف دادن جرئتشان در بدعت‌گذاریها باشد، رد آنها واجب است و قبول آنها جایز نیست. و اگر بر عکس باشد، (یعنی قبول آنها چنین اثری دارد)، باید جهات (مختلف) ملاحظه گردد و جانب اهم ترجیح داده شود.

مسئله ۵- همانگونه که گذشت اگر در پذیرفتن هدیه‌هایشان [سلاطین ظالم] تقویتی نسبت به شوکتشان و جرئتشان بر ستمگری و بدعت‌گذاریهاشان باشد پذیرفتن (هدایا) حرام است، و در صورتی که احتمال این تقویت داده شود احتیاط نپذیرفتن است، و اگر مطلب به عکس (بوده و در نپذیرفتن هدایا چنین اثری) باشد واجب است جهات (گوناگون) ملاحظه و آنچه مهمتر است مقدم داشته شود.

مسئله ۶- رضایت به انجام منکر و ترک معروف حرام است، بلکه بعید نیست که کراهت قلبی داشتن نسبت به آنها واجب باشد، و این کراهت غیر از امر به معروف و نهی از منکر است.

مرتبه دوم- امر کردن و نهی کردن با زبان.

مسأله ۷- اگر بداند که مقصود با مرتبه اول حاصل نمی‌شود، در صورت احتمال تأثیر واجب است به مرتبه دوم منتقل شود.

مسأله ۸- اگر احتمال دهد که با موعظه و ارشاد و گفتار نرم، مقصود حاصل می‌شود، همان واجب است و تعدی از آن جایز نیست.

مسأله ۹- اگر بداند موعظه و ارشاد اثر ندارد، باید به امر و نهی با تحکم [و اعمال قدرت] منتقل شود و واجب است که از آرام و آسان‌ترین درجه گفتار شروع نماید و اگر تأثیر نکرد به درجه شدیدتر از آن با احتمال تأثیر، منتقل شود، و تجاوز از این حد [از این حد] جایز نیست، مخصوصاً اگر مورد طوری باشد که فاعل (منکر) با گفتن آن هتک می‌شود.

مسأله ۱۰- اگر از بین بردن منکر و برپا داشتن معروف، متوقف بر غلیظ نمودن گفتار و شدت به خرج دادن در امر و تهدید و ترساندن بر مخالفت آن باشد، جایز است، بلکه با اجتناب از دروغ، واجب می‌باشد.

مسأله ۱۱- جایز نیست که انکار همراه با ارتکاب حرام و منکر دیگری مانند ناسزا و دروغ و اهانت باشد. ولی اگر منکر از مواردی باشد که شارع مقدس به آن اهتمام دارد و در هر حال راضی به حصول آن نمی‌باشد - مانند قتل نفس محترم و ارتکاب زشتیها و گناهان بزرگ موجب هلاک فرد - جایز می‌باشد. بلکه جلوگیری و دفع آن واجب است و لو اینکه مستلزم مانند آنچه ذکر شد (دروغ و اهانت و ...) باشد در صورتی که منع آن متوقف بر اینها باشد.

مسأله ۱۲- اگر بعضی از مراتب گفتار از جهت اذیت و اهانت از آنچه که در مرتبه اول ذکر شد کمتر باشد،

واجب است به آن اکتفا نماید و این مرتبه مقدم بر مرتبه اول می‌باشد، پس اگر وعظ و ارشاد با زبان نرم و روی باز، فرضاً مؤثر یا محتمل‌التأثیر باشد و اذیتش از ترک رابطه و روی گرداندن از او و مانند اینها کمتر باشد، تعدی از آن [وعظ] به اینها [اعراض و ...] جایز نیست، البته افراد آمر و مأمور جداً [از جهت نحوه امر و نهی و یا نحوه تأثیر امر و نهی در ایشان] مختلف می‌باشند؛ پس چه بسا شخصی که اهانت و اذیت اعراض و ترک رابطه کردن او سنگین‌تر و شدیدتر از قول و امر و نهی می‌باشد، بنابراین آمر و ناهی باید ملاحظه مراتب و افراد را بنمایند، و با در نظر گرفتن مراتب پایین و آسان و به همین ترتیب، عمل نماید.

مرتبه سوم- این است که انکار با دست [عملی] باشد.

مسأله ۱- اگر بداند یا مطمئن شود که مطلوب با دو مرتبه سابق حاصل نمی‌شود، واجب است به مرتبه سوم منتقل شود و آن (عبارت از) اعمال قدرت است؛ و البته باید مراعات مراتب پایین و آسان آن و به همین ترتیب... را نماید.

مسأله ۲- اگر در جلوگیری از منکر، از مقدار لازم تجاوز کند، و منجر به ضرری بر فاعل منکر شود ضامن می‌باشد؛ و این تجاوز حرام است.

درس ۶۱

مسأله ۱- سزاوار است که آمر به معروف و ناهی از منکر - در امر و نهی و مراتب انکارش - مانند پزشک معالج مهربان، و پدر با شفقت که مراعات مصلحت مرتکب را می‌نماید، باشد. و انکارش لطف و رحمت برای او خصوصاً، و برای امت عموماً باشد، و قصدش را فقط برای خدای متعال و رضایت او قرار دهد، و این کارش را از آلودگی‌های هواهای نفسانی و اظهار بزرگی خالص نماید، و نفس خودش را منزّه نداند و برای نفس خود بزرگی یا برتری بر مرتکب نبیند، زیرا چه بسا برای شخص مرتکب گناه و لو گناهان کبیره باشد، صفات خوب نفسانی باشد که مورد رضایت خدا می‌باشند و خداوند متعال او را بخاطر این صفات دوست دارد، اگر چه کار (گناه) او مورد بغض خداوند می‌باشد؛ و چه بسا آمر و ناهی عکس او باشد اگر چه بر خودش پوشیده است.

مسأله ۲- هیچ کس حق ندارد متکفّل امور سیاسی؛ مانند اجرای حدود، و امور قضایی و مالی؛ مانند گرفتن خراج و مالیات شرعی باشد، مگر امام مسلمین (علیه السلام) و کسی که امام (علیه السلام) او را برای آن کار منصوب کرده باشد.

مسأله ۳- در زمان غیبت ولی امر و سلطان عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) قائم مقام آن حضرت در اجرای سیاسات (حدود و تعزیرات) و تمام آنچه برای امام (علیه السلام) می‌باشد، نواب عام حضرتش می‌باشند و آنها فقهائی هستند که جامع شرائط فتوی و قضاوت باشند، مگر جهاد ابتدایی.

مسأله ۴- بر نواب عام (آن حضرت) بطور کفایی واجب است در صورتی که دستشان باز و ترسی از حکام ظالم نباشد در صورت امکان، به مقداری که میسر است، به امور سابق قیام نمایند.

مسأله ۵- بر مردم بطور واجب کفایی، واجب است که فقهاء را در اجرای سیاسات اسلام و غیر آنها از امور حسبه که در زمان غیبت از امور مختص به آنان می‌باشد در صورت امکان، کمک نمایند. و در صورت عدم امکان به هر قدری که میسر و ممکن است (مساعدت کنند).

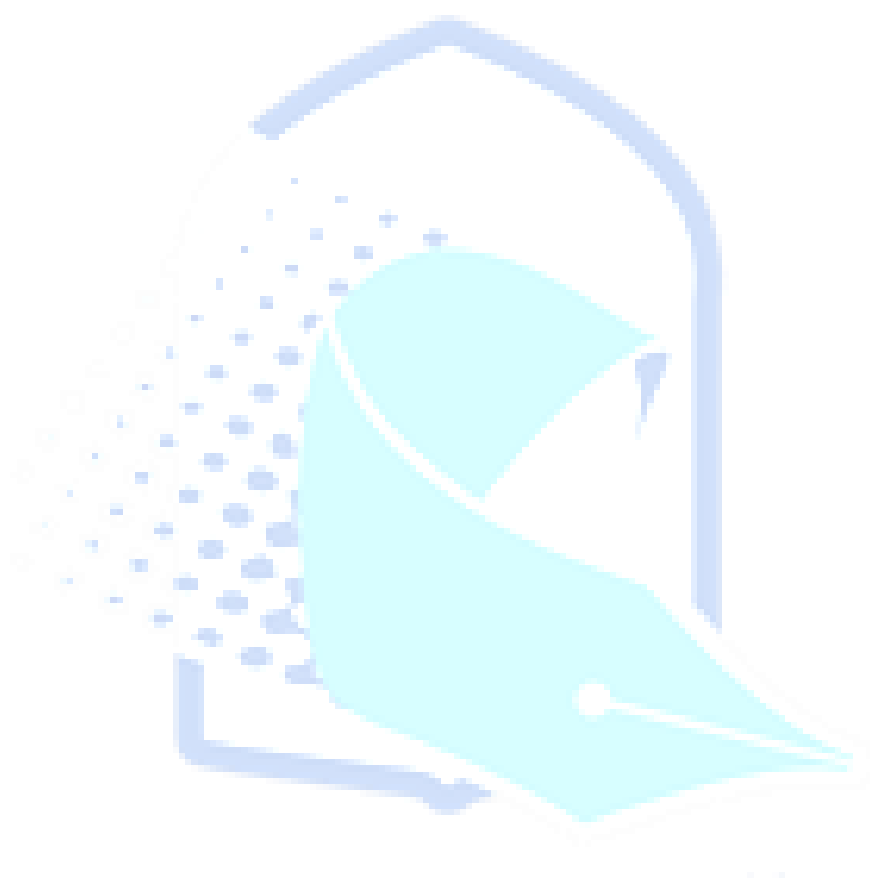
مسأله ۶- از طرف ظالم، متصدی حدود و قضا و غیر آنها شدن جایز نیست تا چه رسد به اجرای سیاسات غیر شرعی، پس اگر از طرف او با اختیار متصدی شود و موجبات ضمان را ایجاد کند، ضامن است و کارش معصیت کبیره است.

مسأله ۷- اگر ظالم، او را به متصدی شدن یکی از امور مجبور کرد جایز است، مگر قتل، و (در مواردی که برای شخص مجبور جایز است) ظالم ضامن می‌باشد. و در ملحق نمودن جرح به قتل تأمل است. ولی بعضی از مسائل مهم به قتل ملحق می‌شود که قبلاً به آن اشاره کردیم.

مسأله ۸- اگر فقیه جامع الشرائط - در سیاسات و قضاوت و مانند آن - کاری را به جهت مصلحتی از طرف حاکم جور، متصدی شود جایز - بلکه بر او واجب است - که حدود شرعی را اجراء کند و بر طبق موازین شرعی قضاوت نماید، و متصدی امور حسبی شود، و حق ندارد که از حدود خدای متعال، تجاوز کند.

مسأله ۹- اگر فقیه ببیند که متصدی شدن او از طرف ظالم، موجب اجرای حدود شرعی و سیاسات الهی می‌باشد بر او واجب است متصدی گردد، مگر اینکه مفسده متصدی شدن او بیشتر باشد.

مسأله ۱۰- در اختلافات و درگیریها، رجوع به حکام و قضات جور جایز نیست، بلکه بر متخاصمین (که با هم اختلاف دارند) واجب است به فقیه جامع الشرائط مراجعه نمایند. و در صورتی که مراجعه به او ممکن است به غیر او رجوع نماید آنچه را که با حکم غیر او گرفته بنابر تفصیلی که در آن وجود حرام است.



درس ۶۲

[فصلی در] دفاع

و آن بر دو قسم است: یکی از آنها دفاع از اساس اسلام و قلمرو آن است. دوم آنها (دفاع) از خود و مانند آن است.

دفاع از اسلام و قلمرو آن

مسئله ۱- اگر دشمنی که از او بر اساس اسلام و اجتماع مسلمین ترس باشد، بلاد مسلمین و یا مرزهای آن را مورد هجوم قرار دهد، بر مسلمانها واجب است که از آن به هر وسیله‌ای که ممکن است با بذل مال و جان، دفاع نمایند.

مسئله ۲- دفاع مشروط به حضور امام (علیه السلام) و اذن او و اذن نایب خاص یا عام او نیست، پس بر هر مکلفی بدون هیچ قید و شرطی واجب است به هر وسیله‌ای که باشد، دفاع نماید.

مسئله ۳- اگر ترس تسلط بیشتری بر بلاد مسلمین و توسعه استیلاء و گرفتن بلاد آنها یا اسیر نمودن آنها باشد، دفاع به هر وسیله‌ای که ممکن است واجب می‌باشد.

مسئله ۴- اگر بر قلمرو اسلام از استیلائی سیاسی و اقتصادی که منجر به اسارت سیاسی و اقتصادی مسلمین و موهون شدن اسلام و مسلمین و ضعیف شدن آنها می‌شود، ترس باشد، با وسیله‌های مشابه و مخالفت‌های نفی کننده آن، دفاع واجب است؛ مانند نخریدن کالاهای آنان، و ترک استفاده از آن، و ترک رابطه و معامله با آنان مطلقاً.

مسئله ۵- اگر در روابط اقتصادی و غیر آن، ترس این باشد که بیگانگان بر قلمرو اسلام و بلاد مسلمین تسلط سیاسی یا غیر آن - که موجب استعمار آنان یا استعمار بلادشان و لو از جهت معنوی [و فرهنگی] می‌شود، پیدا کنند، بر همه مسلمین واجب است که از چنین روابطی اجتناب کنند، و این گونه روابط، حرام می‌باشد.

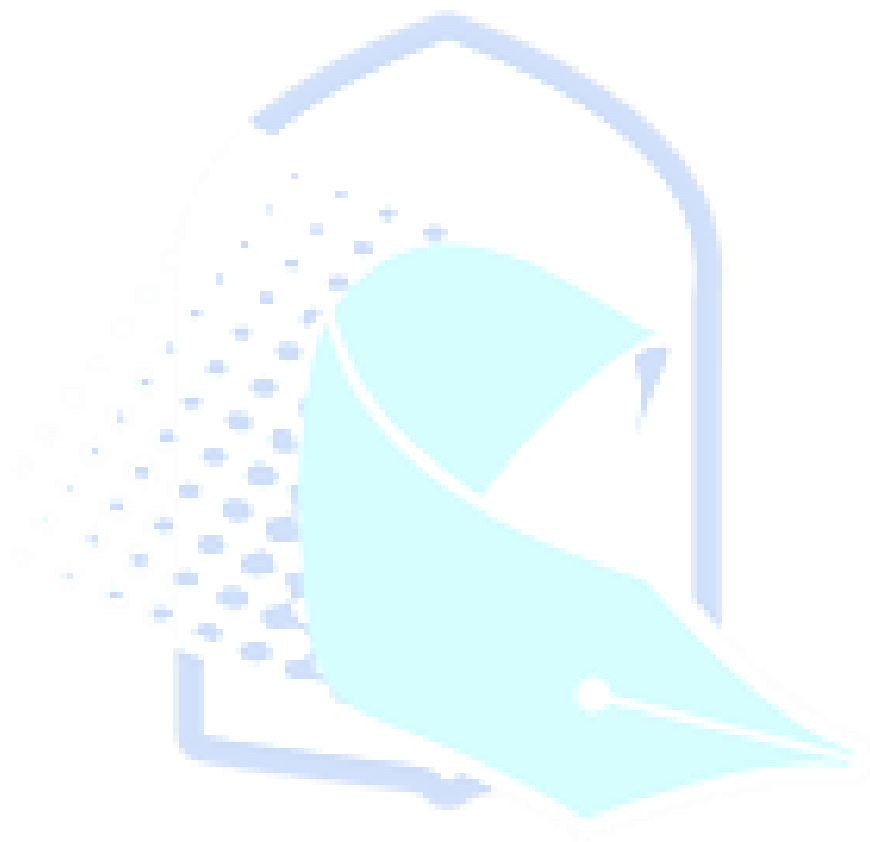
مسئله ۶- اگر در روابط بازرگانی - دول یا تجار - با بعضی از دول یا تجار بیگانه، ترس بر بازار مسلمین و زندگی اقتصادی آنها باشد، واجب است آن را ترک کنند، و چنین تجارتی حرام می‌باشد. و در صورت چنین ترسی، بر رؤسای مذهب (واجب) است که کالاهای آنان و تجارت با آنها را طبق مقتضیات زمان تحریم نمایند. و بر امت اسلامی متابعت آنان (واجب) است، کما اینکه بر همه آنها واجب است که در قطع این روابط جدیت کنند.

مسئله ۷- اگر روابط سیاسی دول اسلامی با بیگانگان موجب استیلائی آنان بر بلاد مسلمین یا نفوس و اموالشان شود، یا موجب اسارت [و محدودیت] سیاسی مسلمین گردد، بر رؤسای دولتها حرام است که چنین روابط و مناسباتی داشته باشند؛ و پیمانهایشان باطل است. و بر مسلمین واجب است آنها را ارشاد کنند و آنان را و لو با مخالفت‌هایی که آن روابط را نفی کند، به ترک اینگونه روابط ملزم نمایند.

مسئله ۸- اگر ترس آن باشد که بیگانگان به یکی از دول اسلامی هجوم برند، بر تمام دول اسلامی واجب است به هر وسیله ممکن از آن دفاع کنند، همانطور که [علاوه بر دول اسلامی] بر سایر مسلمین (نیز) واجب است.

مسئله ۹- اگر یکی از دول اسلامی پیمانی [با بیگانگان] بست که با مصلحت اسلام و مسلمین مخالف است، بر سایر دول (اسلامی) واجب است که با وسائل سیاسی یا اقتصادی، مانند قطع رابطه سیاسی و بازرگانی با آن دولت، کوشش کنند تا آن

پیمان را بهم بزنند. و بر سایر مسلمین واجب است که با هر گونه مخالفت موجب نفی آن پیمان، که در امکانشان است در این کار اهتمام بورزند، و چنین معاملاتی در شرع مقدس اسلام حرام و باطل می‌باشد.



درس ۶۳

دفاع از خود و مانند آن

مسئله ۱- اشکالی نیست که انسان حق دارد محارب [کسی که به قصد فتنه و فساد سلاح خود را آشکار نموده] و مهاجم و دزد و مانند اینها را از خود و حریم و مالش هر اندازه که می‌تواند، دفع نماید.

مسئله ۲- اگر دزد یا غیر دزد بر شخصی در خانه‌اش یا غیر خانه‌اش، هجوم آورد تا از روی ظلم او را بکشد، بر او واجب است به هر وسیله ممکن (از خود) دفاع نماید، و لو اینکه به قتل مهاجم، منجر شود و تسلیم شدن و پذیرفتن ظلم برایش جایز نیست.

مسئله ۳- اگر به متعلقین کسی از قبیل پسر یا دختر یا پدر یا برادر یا بقیه کسانی که به او تعلق دارند - حتی خدمتگزار مرد و زن او - هجوم آورد که از روی ظلم او را بکشد جایز - بلکه واجب - است از او دفاع کند، و لو اینکه به کشته شدن مهاجم منجر شود.

مسئله ۴- اگر به حریم او - زوجه‌اش باشد یا غیر او - هجوم برد که تجاوز نماید، دفع او با هر وسیله‌ای که ممکن است واجب می‌باشد و لو به کشته شدن مهاجم منتهی شود، بلکه اگر مهاجم بر آبروی حریم او باشد و در حد تجاوز نباشد، ظاهراً وظیفه همین است.

مسئله ۵- اگر به مال او یا مال عیالش هجوم آورد، دفع او به هر وسیله ممکن برایش جایز است، و لو اینکه به قتل مهاجم منتهی شود.

مسئله ۶- در تمام آنچه ذکر شد بناء بر احتیاط، واجب است که از مرتبه پائین‌تر اقدام به دفاع کند و به مرتبه شدیدتر از آن برسد؛ پس اگر با آگاه نمودن و یک نوع خطاری، مانند سرفه نمودن مثلا، دفع می‌شود باید همان را انجام دهد، و اگر جز با داد زدن و تهدید موجب ترس، دفع نمی‌شود باید همین کار را انجام داده و به آن اکتفا نماید. و اگر بجز با دست دفع نمی‌شود باید به آن اکتفا نماید. و یا با عصا دفع می‌شود به آن اکتفا نماید. و یا به شمشیر دفع می‌شود، در صورتی که دفع او، با ایجاد جراحت در او ممکن باشد باید به همان اکتفا نماید. و اگر دفع او جز با کشتن ممکن نیست به هر وسیله کشنده، (قتل او) جایز است. البته مراعات ترتیب در صورتی واجب است که ممکن باشد و فرصت داشته باشد و ترسی از غلبه مهاجم نباشد، بلکه اگر با رعایت ترتیب ترس فوت وقت و غلبه دزد داشته باشد، (رعایت ترتیب) واجب نیست، و کمک گرفتن از هر چیزی که قطعاً او را دفع می‌نماید جایز است.

مسئله ۷- اگر از حد لازم تجاوز نکند و بر مهاجم نقص مالی یا بدنی یا واقع شود یا بمیرد، هدر می‌باشد و ضمانی بر فاعل نیست.

مسئله ۸- اگر از آن حدی که به نظر خودش، و واقعا در دفع او کافی است تجاوز کند، بنابر احتیاط ضامن می‌باشد.

مسئله ۹- اگر - بی‌واسطه یا با واسطه - از طرف مهاجم نقصی بر مدافع وارد شود، (مهاجم) ضامن است؛ چه جرح باشد یا قتل یا مال و مانند آن.

مسأله ۱۰- اگر بر او هجوم آورد که او را به قتل برساند، یا بر حریمش هجوم کند واجب است دفاع نماید و لو اینکه بداند که کشته می‌شود، چه رسد به اینکه کمتر از کشته شدن باشد، و چه رسد به اینکه گمان یا احتمال (کشته شدن را) بدهد. و اما (دفاع در رابطه با) مال واجب نمی‌باشد؛ بلکه احوط آن است که در صورت احتمال قتل چه رسد به اینکه آن را بداند، تسلیم شود.

مسأله ۱۱- اگر با فرار و مانند آن خلاصی از مبارزه [با مهاجم] ممکن باشد، احتیاط آن است که با فرار تخلص پیدا کند. بنابراین اگر به حریم او هجوم آورد و خلاصی از آن با روشی غیر از مبارزه ممکن باشد، احتیاط تخلص به همان نحو است.

مسأله ۱۲- اگر به هدف قتل او یا حریمش هجوم بیاورد، مقاتله [جنگیدن و مبارزه] با او واجب است و لو اینکه بداند که مقاتله در دفع او فایده‌ای ندارد؛ و برای شخص تسلیم او شدن جایز نیست، چه رسد به اینکه گمان یا احتمال دفع او را بدهد. و اما در رابطه با مال واجب نیست، بلکه احوط ترک آن است.

مسأله ۱۳- بعد از آنکه - و لو با قرائنی که موجب اطمینان باشد - ثابت شد که مهاجم قصد هجوم به او را دارد، بدون اشکال برایش جایز است اقدام به دفاع نماید. حال آیا با گمان یا احتمالی که موجب خوف است، (دفاع) جایز است (یا نه)؟ ظاهر آن است که اگر در صورت قصد [فرد مهاجم]، بخاطر شجاعت و قدرتی که [فرد مورد هجوم] دارد، و یا در صورت قصد [فرد مهاجم] بخاطر آنکه (تمام راه‌های دفاع بسته نیست و) به یک نحوی دفاع برایش ممکن است، ایمن از ضرر او باشد، (با صرف گمان و احتمال، دفاع) جایز نیست، و اگر ایمن از ضرر او نیست، دفاع دارای اشکال می‌باشد.

مسأله ۱۴- اگر دزد و مانند او بر او هجوم آورد لیکن بداند که او بخاطر مانعی - مانند نهر یا دیوار - که جلو او را گرفته است، نمی‌تواند آنچه را که قصد کرده اجراء نماید، ضرر رساندن به او با جراحت یا کشتن و یا غیر آنها جایز نیست، و اگر به او ضرر برساند ضامن است. و همچنین است اگر ناتوانی مهاجم بخاطر ضعفش باشد.

مسأله ۱۵- اگر دزد یا محارب را بگیرد و او را ببندد یا او را بزند و مانع او از قصدش شود، اضرار به او با زدن یا قتل یا جرح، جایز نیست، و اگر چنین کرد ضامن است.

مسأله ۱- اگر دفع مهاجم برایش ممکن نباشد - در مورد ترس بر جان یا آبرو- واجب است از دیگری کمک بخواهد و لو اینکه فرد ستمکار ظالم بلکه کافر باشد؛ و در مورد مال (کمک خواستن) جایز است.

مسأله ۲- اگر با زن یا یکی از نزدیکانش از قبیل اولاد یا دختر یا فامیلهای دیگرش کسی را ببیند که در حال فحشاء باشد و لو اینکه به کمتر از جماع باشد، در صورت امکان با مراعات پایین ترین رتبه دفع [و در صورت نیاز منتقل شدن به رتبه های شدیدتر] حق دارد که او را دفع کند و لو اینکه موجب قتل او شود، که [خون مهاجم در این صورت] هدر می‌باشد. بلکه حق دارد مانند دفع از خود، از بیگانه دفع نماید و آنچه بر طرف واقع شود، هدر می‌باشد.

مسأله ۳- اگر مردی را ببیند که با همسرش زنا می‌کند، و بداند که زن بخواسته او تن داده (و رضایت داشته) است حق دارد که هر دو را بکشد و گناهی نکرده و دیه‌ای بر او نیست؛ و بین اینکه هر دو محصن باشند یا نباشند، و اینکه زن دائمی باشد یا موقت، و اینکه دخول به او شده باشد یا نه، فرقی نیست.

مسأله ۴- در مواردی که زدن و مجروح ساختن و کشتن [مهاجم] جایز است، فقط جواز آن بین فرد و بین خداوند است و در واقع چیزی بر او نیست، ولی در ظاهر قاضی طبق موازین قضاوت حکم می‌کند. بنابراین اگر مردی را بکشد و ادعا کند که او را با زنش دیده است و شهودی بر آن - طبق آنچه شارع مقدس مقرر فرموده - نداشته باشد حکم به قصاص از او می‌شود، و همچنین است در مورد اشباه و نظائر آن.

مسأله ۵- کسی که بر عورات قومی سرک بکشد تا آنچه را که از ایشان برای او حرام است نگاه کند. (مثلا از بالای خانه بداخل آن نگاه کند) پس آنها حق دارند که او را منع کرده و از آن کار بازدارند، بلکه واجب است. و اگر از دست برداشت، دفع او با زدن و مانند آن جایز است. پس اگر (باز هم) از دست برداشت و با سنگ ریزه یا غیر آن - حتی چیزهایی که کشنده است - به سمت او پرتاب کنند و جنایت بر او واقع شود، هدر می‌باشد، و لو اینکه به قتل منتهی گردد، و اگر قبل از نهی کردن و آگاه نمودن، مبادرت به پرت کردن سنگ و مانند آن نمایند، احتیاطا ضامن می‌باشند.

مسأله ۶- اگر او را نهی کند و او دست بردارد، پرت کردن چیزی به سوی او به قصد مجروح ساختن او اگر دفاع متوقف بر آن باشد، جایز است. و همچنین پرت کردن به قصد کشتن او اگر دفاع بر آن متوقف باشد، جایز است.

مسأله ۷- اگر کسی که سرک می‌کشد از خویشاوندان زنهای صاحب خانه باشد، چنانچه به مواردی نگاه کند که نگاه کردن او بدون شهوت و تمایلات شیطانی جایز است، پرتاب چیزی به او جایز نیست. پس اگر پرتاب کند و بر او جنایت واقع شود، ضامن می‌باشد.

مسأله ۸- اگر خویشاوند به چیزی نگاه کند که بر او نگاه به آن جایز نیست؛ مانند عورت، یا نگاهش با شهوت باشد، مانند بیگانه می‌باشد، بنابراین بعد از نهی کردن و توجه دادن پرتاب کردن چیزی به سوی او جایز است. و اگر جنایتی بر او واقع شود هدر است.

مسأله ۹- اگر به قصد نگاه با شهوت به پسر صاحب خانه، سرک بکشد، حق دارد او را دفع نموده و نهی کند و اگر دست برداشت، حق دارد چیزی به سوی او پرتاب کند، و جنایت واقع شده، هدر می‌باشد.

مسأله ۱۰- اگر به خانه‌ای سرک بکشد که در آن کسی که نگاه به او حرام باشد نیست، پرتاب چیزی به سوی او جایز نیست، پس اگر چیزی به او پرتاب کرد و جنایت واقع شد ضامن می‌باشد.

مسأله ۱۱- اگر بر عورت سرک بکشد، و او را نهی کند، و او دست بر ندارد پس او را با سنگ و مانند آن بزند و جنایتی بر او وارد کند، و او ادعا کند که قصد نگاه نداشته است یا آن را ندیده است، ادعای او پذیرفته نمی‌شود و در ظاهر چیزی بر کسی که شیئی را به سوی او پرتاب نموده، نیست.

مسأله ۱۲- اگر واقعا دور باشد در حدی که امکان دیدن عورات برایش نباشد، و لیکن با وسائل جدید (دوربین) آنها را ببیند حکمش مانند آن است که از نزدیک سرک کشیده است؛ پس دفع او به آنچه گذشت، جایز است و جنایت بر او (اگر واقع شود)، هدر می‌باشد.

مسأله ۱۳- اگر آئینه‌ای بگذارد و به وسیله آن عورات را ببیند ظاهر آن است که حکم کسی را که بدون وسیله آنها را می‌بیند، دارد. لیکن احتیاط آن است که چیزی به سوی او پرتاب نکند و به یک روش دیگر تخلص پیدا کند؛ بلکه احتیاط ترک نشود.

مسأله ۱۴- ظاهر آن است که دفع به آنچه گذشت جایز است، هرچند برای زنها پوشش یا داخل شدن به جایی که بیننده آنها را نمی‌بیند، ممکن باشد.

مسأله ۱۵- انسان حق دارد چهارپایی را که [رم کرده و] هجوم می‌آورد، از خود و از دیگری و از مالش دفع نماید، و اگر به چهارپایی عیبی وارد شود و یا تلف گردد - و دفع کردن متوقف بر آن باشد - ضامن نیست، و اگر بتواند فرار کند ظاهر آن است که ضرر وارد آوردن به حیوان جایز نیست، بنابراین اگر (در این صورت) ضرر وارد آورد ضامن است.

